

مجموعہ مرزا باؤ مہدوی

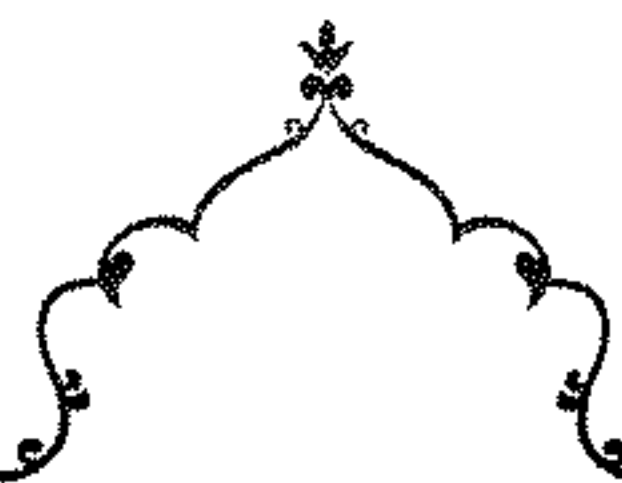
۷

میں نے اپنے ہمدوی

اخلاق مہدوی

دکتر عبدالحسین فخری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه	فخاری، عبدالحسین، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور	اخلاق مهدوی؛ نویسنده: عبدالحسین فخاری؛ ویراستار: عبدالحسن طائعی.
مشخصات نشر	تهران: نشر کوی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۳۸۱ ص.، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
فروست	مجموعه مرزبانی مهدوی؛ ۷.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۸۱-۵
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	اخلاق اسلامی
موضوع	Islamic ethics
موضوع	مهدویت
موضوع	Mahdism
رده بندی کنگره	۳۹۷.۳ الف ۳ BP۴۷۸
رده بندی دریمی	۳۹۷.۶۱
شماره کتابشناسی ملی	۵۵۱۵۷۵۵



نشر گومی

نام کتاب: اخلاق مهدوی
نویسنده: دکتر عبدالحسین فخاری
ناشر: انتشارات کوی
ویراستار: عبدالحسن طائعی



قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان
نشر گومی

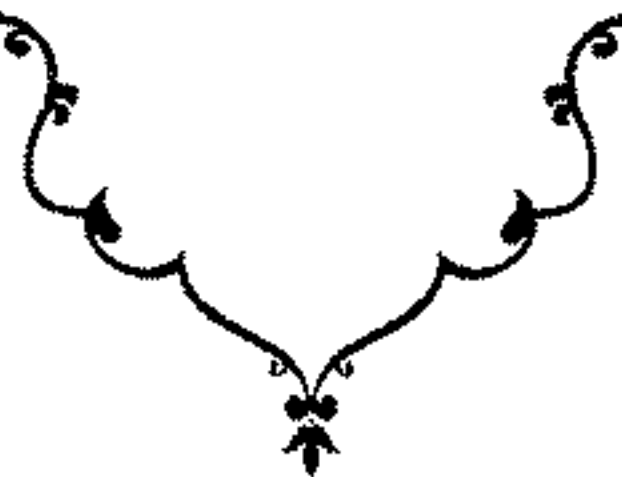
چاپ و صحافی: پنج رنگ

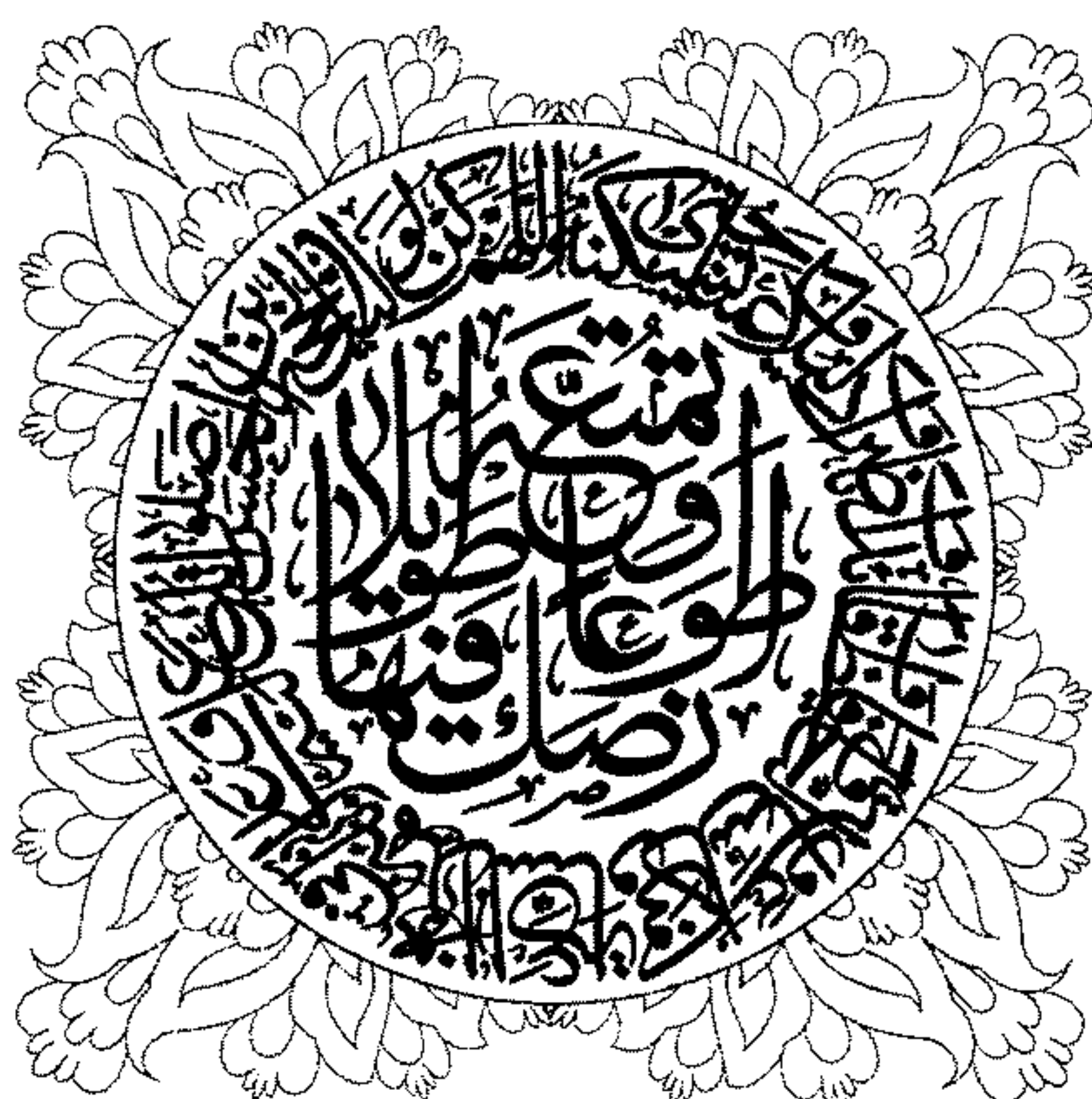
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۸۱-۵

تلفن مرکز بخت: ۰۲۲-۸۹۱۱۳۵ - ۰۲۲-۲۵۱۱۳۳

کتاب حقوق چاپ و نشر این کتاب انحصار محفوظ و متعلق به پایگاه خبری بهانی پژوهی است.

برای اطلاع از آخرین کتاب‌ها در شبکه‌های اجتماعی یا شماره ۰۹۹۰۳۵۴۱۵۷ در ارتباط باشید.







۱۳	مقدمه
۱۷	بخش اول: اخلاق و سلوک مهدوی
۱۹	انس با نماز
۲۲	انس با قرآن
۲۴	انس با دعا
۲۶	مهربانی
۲۸	التزام به شرع
۳۰	هدایت
۳۲	صبر
۳۴	نظارت
۳۶	انتظار
۳۸	دستگیری
۴۰	زیارت
۴۲	عبادت
۴۴	حضور
۴۶	خانه پدری
۴۸	کرامت
۵۰	عفو
۵۲	حلم
۵۴	گشایش
۵۶	عزت
۵۸	ناصح
۶۰	مؤلف
۶۲	فاتق
۶۴	صاحب
۶۶	باب
۶۸	جامع
۷۰	نظام
۷۲	نور
۷۵	آرزو
۷۷	حاضر
۷۹	عزیز
۸۱	اصلاح
۸۳	شفیع



۸۵

بخش دوم: بهارانه‌های مهدوی

۸۷	ما و بهار
۸۹	آمدن بهار
۹۱	نگار و بهار
۹۳	معجزه بهار
۹۵	نرگس و بهار
۹۷	یلدا و بهار
۹۹	ملال و بهار
۱۰۱	دلدار و بهار
۱۰۳	گل و بهار
۱۰۵	روزگار و بهار
۱۰۷	عید و بهار
۱۰۹	امام و بهار

۱۱۱

بخش سوم: مشاغل مهدوی

۱۱۳	پاکبان
۱۱۵	خانه‌دار
۱۱۷	پزشک
۱۱۹	آموزگار
۱۲۱	دانشجو
۱۲۳	پیشه‌ور
۱۲۵	کشاورز
۱۲۷	بازرگان
۱۲۹	کارمند
۱۳۱	هنرمند
۱۳۳	اهل قلم
۱۳۵	اهل رسانه
۱۳۷	روحانی
۱۳۹	نظامی
۱۴۱	ناشر
۱۴۳	خدماتی



بخش چهارم: دولت مهدوی

۱۴۵

۱۴۷

۱۵۰

۱۵۲

۱۵۵

۱۵۸

۱۶۱

۱۶۳

۱۶۶

۱۶۸

۱۷۱

۱۷۴

۱۷۷

۱۷۹

۱۸۲

۱۸۵

۱۸۷

دولت کریمه

دولت عدالت

دولت جهانی

دولت علم

دولت اخلاق

دولت قانون

دولت مساوات

دولت امنیت

دولت توحید

دولت رفاه

دولت آبادانی

دولت مستضعفان

دولت مدرن

دولت مشارکت

دولت شگفت

دولت نجات

بخش پنجم: اقدامات مهدوی

۱۸۹

۱۹۱

۱۹۳

۱۹۵

۱۹۷

۱۹۹

۲۰۱

۲۰۳

۲۰۵

۲۰۷

۲۰۹

۲۱۱

۲۱۳

۲۱۵

۲۱۷

اوقاف مهدوی

نذر مهدوی

صله مهدوی

احسان مهدوی

نیابت مهدوی

حمایت مهدوی

دعوت مهدوی

ارتباطات مهدوی

شعائر مهدوی

رسانه مهدوی

مقابله مهدوی

نیایش مهدوی

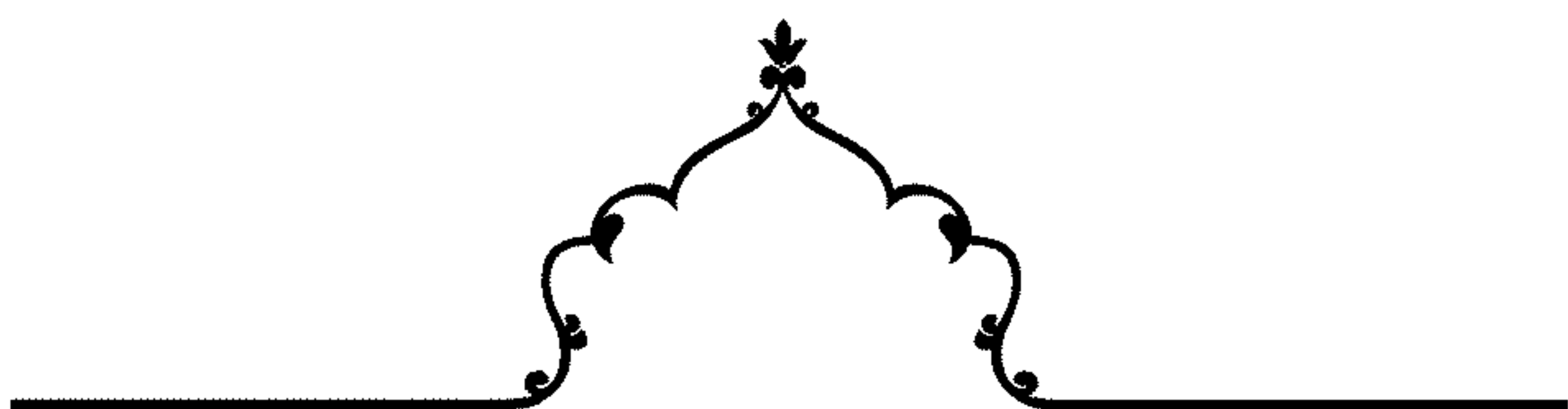
کتاب مهدوی

وصایای مهدوی

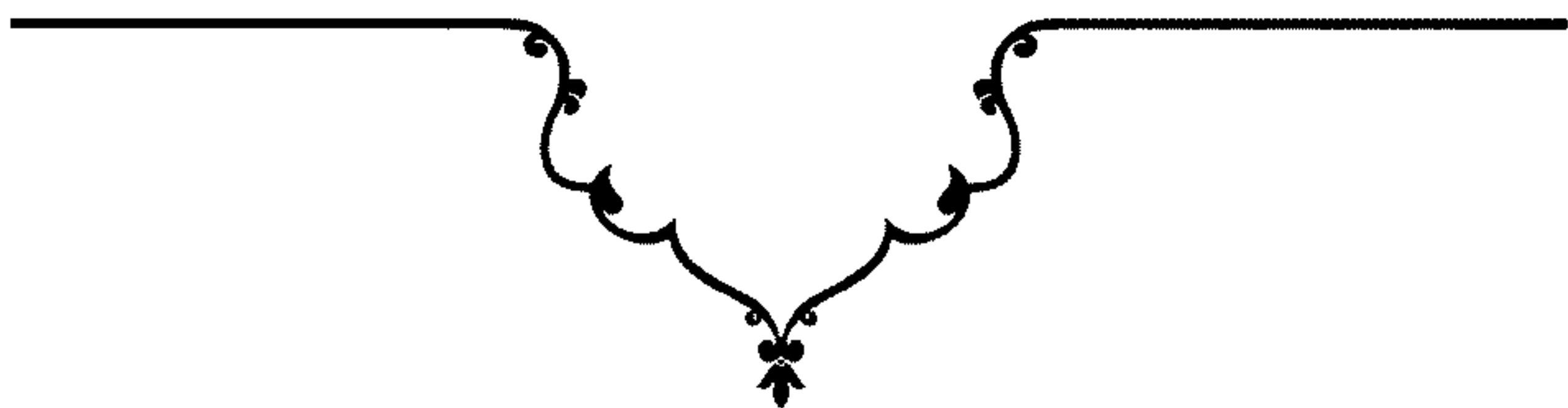


بخش ششم: مرزبانی مهدوی

۲۱۹	
۲۲۱	امیدستیزان
۲۲۳	مهدی ستیزان
۲۲۵	عقل ستیزان
۲۲۷	اهانت و تفرقه
۲۲۹	دو قرن چالش
۲۳۲	برهان حقانیت
۲۳۴	تبلیغ تهاجمی
۲۳۶	راهبرد سیاسی
۲۳۸	جهانی سازی
۲۴۰	گمراهی جهانیان
۲۴۲	مدعای گزاف
۲۴۴	قدرت نظامی
۲۴۷	تناسب با زمان
۲۴۹	رکن رابع
۲۵۱	ختم نبوت
۲۵۳	موعود بیان
۲۵۶	عالم ستیزی
۲۵۸	خطا و لغزش
۲۶۰	تناقضات
۲۶۳	حقوق بشر
۲۶۶	با اسرائیل
۲۶۸	بازگشتگان
۲۷۰	انشعابات
۲۷۳	بیت العدل
۲۷۵	خشونت
۲۷۷	طرد
۲۸۰	سانسور
۲۸۲	حقانیت
۲۸۴	مظلومیت
۲۸۶	نقدگریزی



مقدمه



طرح‌وارهٔ مرزبانی مهدوی، ابتدا در شش جلد با هفتصد و بیست یادداشت با عناوین: «زندگی مهدوی»، «اندیشه مهدوی»، «گفتمان مهدوی»، «معارف مهدوی»، «یاوری مهدوی» و «انتظار مهدوی»، تنظیم شده بود، اما پس از انتشار و استقبال مخاطبان از این مجموعه -به‌طوری که مجلدات اولیه به چاپ‌های بعدی رسید-، پیشنهادهایی به مؤسسه واصل شد مبنی بر اینکه به بعضی موضوعات دیگر در حوزه مهدویت مثل اخلاق مهدوی، دولت مهدوی، اقدامات مهدوی، مشاغل مهدوی و... هم پرداخته شود. این مطلب با مؤلف مجموعه در میان گذاشته شد و با موافقت ایشان به نظر رسید به عنوان مستدرک و مکمل جلد‌های قبلی، جلد هفتم با این موضوعات و عناوین دیگری که مرتبط با مجموعه بود، تدوین شود. اکنون جلد هفتم با شش موضوع در دستان شماست و عنوان اولین موضوع، یعنی «اخلاق مهدوی» هم بر این جلد نهاده شد تا این طرح‌واره در هفت جلد به پایان برسد.

اکنون، مجموعه مرزبانی مهدوی با هشتصد و چهل عنوان در مباحث روز مهدویت در ارتباط با زندگی امروزی منتظران و مسائل جدید این باور شورآفرین در عرصه‌های اعتقاد و عمل، در اختیار جامعه قرار می‌گیرد -اگرچه هنوز هزاران موضوع ناگفته در این عرصه وجود دارد که قابل بحث و ارائه است-...

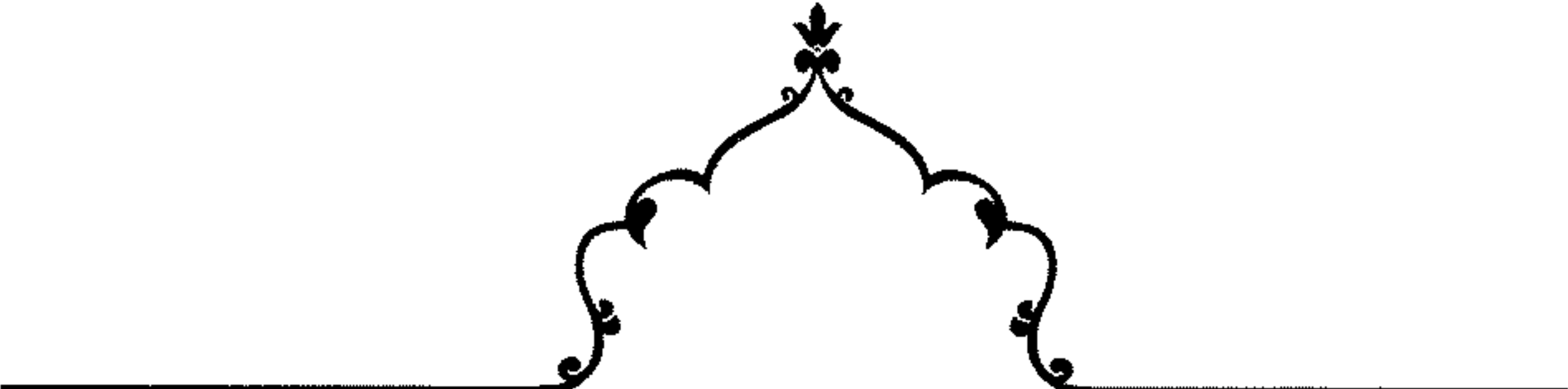
امیدواریم پرچم خدمتگزاری و مرزبانی مهدوی همواره برفراز بماند و منتظران آستان نورانی امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در هر جا و هر زمان، به یاری آن «رحمة للعالمین»، مشغول باشند و نام و یاد و راه آن عزیز را در جهان بگسترانند و در مقابل مخالفان این باور اصریل، بایستند و با معاندان مقابله کنند و از حریم مقدس مهدوی مرزبانی کنند و نگذارند از اهالی قبله و جمع منتظران، کسانی در

دام فریب‌ها و وسوسه‌ها و شبهات شیاطین این روزگار اسیر شوند و البته عنایات و امدادهای آن بزرگوار، پشتیبان آنان خواهد بود.

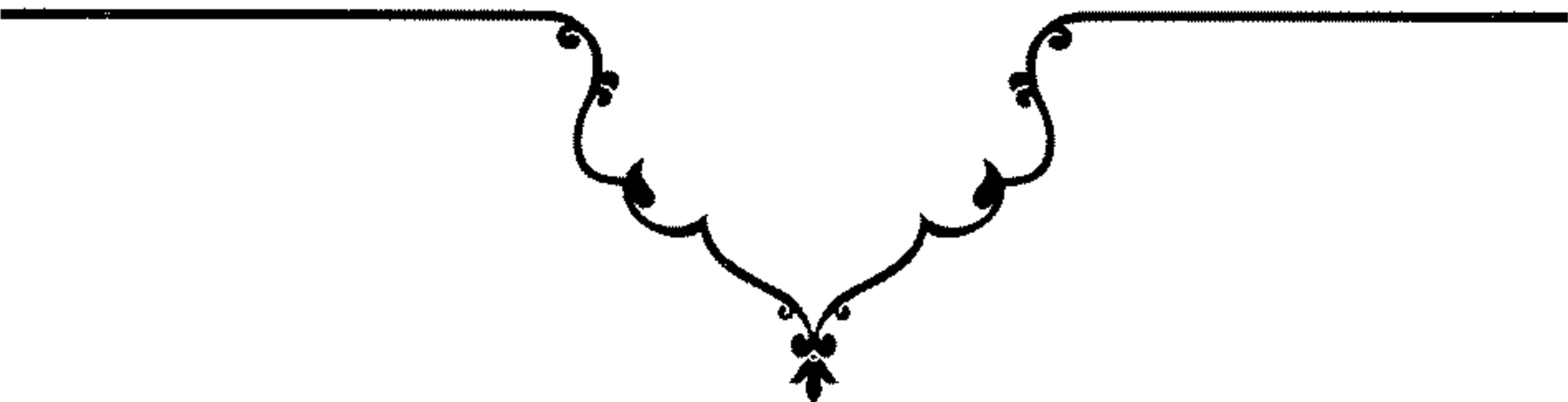
اللهم اجعلنا من انصاره وأعوانه وعجل اللهم فرجه بحق محمد وآله الطاهرين...

ناشر

تابستان ۹۷



بخش اول: اخلاق و سلوك مهدوی



انس با نماز

آن‌ها که دنبال سیرو سلوک‌اند و از این و آن دستور العمل طلب می‌کنند تا مثلاً به خدا نزدیک‌تر شوند، از خود نمی‌پرسند، امام که حجة الله است و اسوه برای جهانیان، سیرو سلوکش چگونه است تا ما هم سلوک‌مان را آن‌گونه کنیم؟ مگر سلمان از آنجا سلمان نشد که حتی در نوع راه رفتن، به ولی الله تأسی می‌نمود؟ اگر پیرو و فرزند آنانیم باید چون آنان باشیم یا حداقل سعی کنیم در آن مسیر قرار گیریم:

شیر را بچه همی ماند بدو/ توبه مولایت چه می‌مانی بگو؟!

آیا تاکنون کتابی و دفتری گشوده شده که به ما بگوید مولامان - اگرچه از دیده‌ها پنهان است - چگونه روز را به شب و شب را به روز می‌رساند و در ارتباط با خود و خدا و مردم چه می‌کند؟ می‌گوییم: پیروان واقعی امام باید به سلوک و اعمال مهدوی بیندیشند تا سلمان‌وار از مولاشان رنگ گیرند و به سنن او تأسی نمایند...

امام را با نماز پیوندی است عمیق. در میان امامان، او بیشتر از همه دست به قنوت برداشته و سر بر سجده نهاده و قیام و قعود داشته است و دارد. نزدیک هزار و دویست سال است که بر فرائض و نوافل و نمازهای استحبابی مداومت داشته و با خدایش به مناجات پرداخته است؛ که نماز خلوت مناجات عبد و معبود (المصلیٰ مُناجِ رَبِّه)¹ و نیز نردبان قرب به بارگاه خداوند برای پروا پیشگان (الصلاة قربان کلّ تقی)² و معراج مؤمنان (الصلاة معراج المؤمن)³ است. خود

۱. مصباح الشریعه، باب ۵۲، ص ۱۱۱.

۲. کافی ۳: ۲۶۵ (روایت امام رضا علیه السلام).

۳. روضة المتقین ۲: ۶.

او فرمود: هیچ چیز مانند نماز، بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد،^۱ پس با نماز، بینی‌اش به خاک بسایید! امام، همچون نیای بزرگوارش پیامبر که نماز را نور چشمان خویش خواند (قَرَّةَ عَیْنٍ فِی الصَّلَاةِ)^۲ چنان به نماز عشق می‌ورزد که بعد از هر فریضه تا فریضه بعدی دلتنگ آن می‌شود و برای مناجات و ملاقاتی دیگر لحظه شماری می‌کند...

نماز برای امام، بالاترین نماد توحید و عبودیت است. او با خالق هم‌سخن می‌شود که جان همه در قبضه اوست؛ اکبر است؛ رحمان است؛ رحیم است؛ مالک روز جزاست؛ عظیم است، اعلیٰ است؛ منزّه از توصیف بشر است؛ به حول و قوه اوست که می‌نشینند و بر می‌خیزند؛ او را تسبیح و تنزیه و ستایش می‌کنند و با دو دست نیازمند خویش به هیأت قنوت، به محضر او بار یافته و خواسته‌ها را به پیشگاه بی‌نیازش می‌برند. همه باورهای معرفتی فرد در مورد وحدانیت خدا در نماز متجلی می‌شود؛ لقاء خدا که جز یافتن فقر خویش و یافتن غنای خالق نیست، می‌تواند در نماز اتفاق بیفتد. اصل عبودیت و لقاء پروردگار، جز این نیست و نماز، کلید بزرگ آن است. این‌گونه است که نماز این قدر برای امام، مهم و دوست‌داشتنی است...

یکی از کسانی که پرده از اسرار نماز گشوده، فرهیخته‌ای از خدمتگزاران خالص دین و آیین مسلمانی و نوشیده‌ای از معارف آستان مقدس مهدوی یعنی مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی رحمه‌الله است که در رساله «غایة المُنَى و معراج القرب و اللقاء»، هم جایگاه نماز را در فرهنگ روایی تبیین نموده و هم در کشف حقیقت نماز، به توجه قلبی به خدای متعال و شرح حقیقت عبودیت - که مولویت و معبودیت، از شؤون آن است - پرداخته و سپس در مقام سوم به حقیقت عروج توسط نماز و معنای حقیقی لقاءالله اشاره‌های معرفتی نموده است. این کتاب

۱. ترجمه من لایحضره الفقیه ۲: ۲۰۱ (باب: بیان قضای نماز شب)

۲. کافی ۵: ۳۲۱.

شریف با عنوان «نماز، معراج بنده تا بلندای معرفت» بازگردان به فارسی شده و نشر آفاق آن را به زینت چاپ آراسته و مشتاقان اسرار نماز را دلیل راه خواهد بود...

امام عصر ارواحنا فدا، آن قدر نماز را دوست می‌دارد که در زیارت آل یاسین که برون آمده از ناحیه مقدسه خود آن بزرگوار است، سلام و درود بر او با نماز پیوند می‌گیرد: السلام عليك حين تصلی و تقنت... سلام بر تو آن هنگام که به نماز و قنوت می‌پردازی؛ السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين ترکع و تسجد؛ سلام بر تو وقتی در نماز قیام می‌کنی و وقت نشستن و هنگام رکوع و سجود... آری حالت ملکوتی امام در این جلوه‌ها آن چنان معنوی و ملکوتی است که شایسته درود فرشتگان و مؤمنان است... حال می‌گوییم وقتی سیره و سلوک امام این اندازه با نماز، قرین و همراه است، علاقه‌مندان و شیعیان و یاورانش نیز اگر داعیه شیعه بودن او را دارند باید نماز را این‌گونه بزرگ بدانند و از ملکوت کلمات و عبارات و حرکات و اعمالش، راهی به سوی عبودیت کامله و لقاء الله بردارند...

اُنس با قرآن

سالکان کوی مهدوی را با قرآن، بسیار انس و الفت است زیرا امامشان را با قرآن پیوندی عمیق و ناگسستنی است؛ در زیارت آل یاسین، امام، تالی قرآن و ترجمان آن شمرده شده است (السلام عليك یا تالی کتاب الله و ترجمانه)؛ تالی به يك معنا یعنی همراه و پهلویه پهلوی آن و به دیگر معنا، یعنی تلاوت کننده و خواننده آن. قرآن و امام زمان، طوری با یکدیگر پیوند دارند که به هر کدام نگاه کنیم دیگری را می بینیم یعنی باهم یکی هستند و جدایی ناپذیر. هر چه در قرآن آمده در وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متجلی است و هر چه در امام است منطبق با قرآن است. اوست عالم به بطون قرآن، راسخ در علومش، مبتین نکته ها و حقائقش و آگاه به تنزیل و تأویلش. او قرآن را دوست می دارد و هر بار که با تلاوت آیاتش، در ملکوت کلام الاهی، پرواز می کند، به بطنی نو و حقیقتی جدید از معانی آن دست می یابد...

وقتی او با آن نوای داوودی قرآن تلاوت می کند، صف در صف فرشتگان و کروبیان به استماع می نشینند و مدهوش از آن صدای ملکوتی، کلام وحی را از جان و روح وحی دریافت می کنند. گاهی که عالمی ربّانی همچون سید مهدی بحر العلوم را میهمان آن نوای آسمانی می کنند، به وجد آمده و ناخودآگاه می خواند:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن / به رُخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن...

اکنون بنگرید شما را با قرآن چقدر اُنس است؟ چقدر می خوانیدش؟ چقدر در معانی اش تدبر می کنید؟ چقدر فضای خانه تان از عطر نوای قرآن معطر است؟

چقدر فرزندان را با قرآن پیوند می‌دهید؟ چقدر در تعلیم مفاهیم قرآن تلاش می‌کنید؟ چقدر زندگی‌تان قرآنی است؟ چقدر... تا گفته شود به همان میزان که قرآنی باشید، مهدوی شده‌اید...

دردا و فسوسا که به همان میزان که قرآن مهجور و فراموش شده است، ثقل دیگر یعنی مولای زمان نیز غریب و مهجور و طرید است. نه در سایه سار تعالیم قرآن غنوده‌ایم و نه به دنبال امام خویش گشته‌ایم و اوامر را نیوشیده‌ایم. این است که سرگشته و حیرانیم و ره به جایی نبرده‌ایم و اسیر غولان طریق شده‌ایم و سرمایه از کف داده‌ایم. بس نیست دوران غفلت و سرگشتگی؟ چقدر عمر خویش تباه کردیم و در پی نشانی‌های عوضی دویدیم؟ نور و شفا و هدایت و نجات، در قرآن و امام است و بس. بازگردیم که فرصت زیادی نداریم. اگر می‌خواهید سالک راه امامتان باشید باید قرآنی شوید... کمینه یکی دو صفحه از مصحف شریف را در روز بخوانید و در آیاتش تدبر کنید و از "تالی" آن یعنی امام درخواست تبیین کنید تا او شما را میهمان معانی و معالم واقعی و عرشی آن نماید.

سالک راه امام نیست که تفسیر و تأویل قرآن را از غیر "مطهرون" طلب می‌کند. مگر خدا نفرمود: "لایمسه الا المطهرون"^۱ یعنی جز پاکان و مطهران کسی به جان قرآن نخواهد رسید؟ و مگر خدا نفرمود اهل البیت علیهم‌السلام، مطهرون هستند (انما یرید الله لیزهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً)^۲؟ مگر امروز وارث همه اهل البیت و مطهرون، امام عصر ارواحنا فداه نیست؟ چرا به دنبال آن نباشیم که قرآن را از امام بیاموزیم؟ مگر غیبت ظاهری مانع کسب فیض از ایشان است؟ مگر راه تعلیم و تعلم فقط روش ظاهری است؟ شما به سویدای جان از او طلب نموده‌اید و نیاموخته‌اند؟ هم اسلوب را دنبال کنید که مراجعه به اهل بیت در تفسیر قرآن است و هم به او متمسک شوید و بخواهید، آن بزرگوار کریمانه شما را به معنای حقیقی رهنمون خواهد شد...

۱. واقعه (۵۶): ۷۹.

۲. احزاب (۳۳): ۳۳.

اُنس با دعا

دعا و نیایش، زیباترین چهره عبودیت بلکه اصل عبودیت است (الدعاء مُخَّ العبادَة) ...^۱ انسانی، پنجره گفت و گو با خدای محبوبش را می گشاید و با نجوا و مناجات و دلدادگی و طلب، آنچه آرزو دارد، با او در میان می گذارد و امیدوارانه به کرانه های آرزوهایش خیره می شود و می داند هرچه خواسته هایش بزرگ باشد، از قدرت خالقش بزرگ تر نیست! اصولاً هویت انسانی، در گرو همین فهم و معرفت اوست که جایگاه خود را به عنوان عبد و مخلوق بشناسد و بداند جز با دعا و خواستن از معبود، راهی برای نجات و سعادت او وجود ندارد. اگر این نکته را دریافت، ارزش شخصیت انسانی او هویدا می شود؛ لذا قرآن می فرماید: «بگو پروردگارم برای شما ارج و مقامی قائل نیست اگر دعای شما نباشد (قُلْ مَا يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)»^۲. این است که ارزش انسان ها در گرو دعای آن ها است...

انسان ها فطرتاً به خصوص در تنگناها از سویدای جان خدا را می خوانند اما آداب این مواجهه و هم سخنی با خالق را از طریق راهنمایان الهی می آموزند تا در این مواجهه سخنی ناشایست بر زبان نیاورند. پیامبران و امامان، چگونه دعا کردن و چه خواستن را تعلیم فرموده اند که دعا های مأثوره، همان دعا هایی است که از ناحیه آن ها رسیده و جزو ذخائر دینی ماست. امام عصر ارواحنا فداء به خاطر عمری طولانی، بیش از همه رسولان و امامان، فرصت هم سخنی با خدای عز و جل را داشته، زبان به دعا گشوده و می گشاید. او علاوه بر مداومت بر دعا های مأثوره امامان قبل، خود نیز دعا هایی تعلیم فرموده که دعای افتتاح، دعای معرفت، دعای علوی مصری، دعای توفیق، دعای گشایش، دعای سهم اللیل،

۱. دعوات راوندی: ۱۸.

۲. فرقان (۲۵): ۷۷.

دعای قنوت، دعای توحید، دعای صلوات و ادعیه دیگری که در مجلد «معارف مهدوی»^۱ آمده از جمله آن‌هاست...

انس امام با دعا در لحظه لحظه این عمر دیرپا، آن بزرگوار را به برترین مظهر عبودیت حق، تبدیل نموده و به بالاترین درجه قرب حق رسانده است. کسی که می‌خواهد شیوه سلوک امام را در زندگی خود پیاده کند حتماً باید برای دعا در زندگی خویش برنامه خاص تنظیم نموده و علاوه بر دعا‌های روزانه و دعا در فرائض و ساعات روز و شب، به ماثورات دعایی و گنجینه‌های غنی نیایش همچون صحیفه سجادیه مداومت نموده و سایر کتب دعایی همچون البلد الامین، مهج الدعوات و از متأخرین صحیفه مهدویه و مفاتیح الجنان را از نظر دور ندارد. اگر ساعاتی از شبانه‌روز را به دلیل ضرورت‌های شغلی یا خانوادگی و کاری نتواند به دعا توفیق یابد دلش برای آن تنگ شود و دنبال فرصتی باشد تا در خلوت یا جلوت با دعا انس گیرد و از مناجات با خالق مهربان خویش، لذت برد...

بهترین هدیه برای امام، هدیه دعاست زیرا امام دعا را بسیار دوست می‌دارد. خواندن ادعیه به نیابت امام یا تقدیم ثواب آن‌ها به ایشان، از بهترین امور برای تقرب به آن حضرت است. به ویژه دعا‌هایی که برای تعجیل در فرج ایشان است و خود با عبارت «و أكثروا الدعاء بتعجیل الفرج»^۲ همگان را به آن فراخوانده است. خواندن دعا به نیت و نیابت از ایشان در مشاهد مشرفه و ماه‌های خاص همچون رجب و شعبان و رمضان و شب‌ها و روزهای ویژه چون شب قدر و عرفة و نیمه شعبان و جمعه، یقیناً موجب خشنودی آن حضرت خواهد بود و موجب آن خواهد شد که شما نیز جایی در ادعیه زاکیه آن حضرت داشته باشید و مشمول عنایات و الطاف ویژه ایشان گردید که به حسن عاقبت در دنیا و آخرت‌تان بینجامد ان شاء الله...

۱. این کتاب، چهارمین دفتر از مجموعه مرزبانی مهدوی از همین نویسنده و ناشر است.

۲. کمال الدین ۲: ۴۸۵.

مهربانی

از دیگر ویژگی‌های سلوک و زندگی امام، مهربانی است. مهربانی نسبت به مردم. کدام مردم؟ همه انسان‌های روی زمین؛ گذشتگان، اکنونیان و آیندگان. چرا؟ چون او خلیفه خداست و صفات الهی در او هم متجلی است و چون خدا نسبت به همه آفریدگان (هر آفریده‌ای اعم از جماد و نبات و حیوان و انسان)، رحمان و رحیم است، او نیز هم به همه مهربان است. مگر در صحیفه نورانی حدیث لوح نخواندیم که خداوند هنگامی که می‌خواهد امامان را بستاند و وصف کند وقتی به نام او می‌رسد او را با صفت «مهربان برای جهانیان» (رحمة للعالمین) می‌ستاند (وَأَكْمَلْ ذَلِكَ بَابِنه مَرَح مَدْرَحَةً للعالمین)^۱ و امام هشتم نیز در توصیف امام او را دوست انیس و مونس و پدر شفیق و دلسوز و مهربان و مانند برادر بسیار صمیمی و چون مادر مهربان نسبت به طفل شیرخواره خویش توصیف فرموده است...^۲

اثر مهربانی، غم‌خواری و احسان و لطف و دستگیری و دعاست و امام همه این صفات را داراست و برای انسان‌ها، بعد از خداوند، مهربان‌تر از او نیست. او مغیث و فریادرس درماندگان و مسکینان و پناه پناه‌جویان است؛ اگر هردری بسته شود در عنایت او باز است؛ نمی‌شود که خداوند او را «رحمة للعالمین» (مهربان برای جهانیان) قرار داده باشد اما کسی را از مهربانی او نصیبی نباشد و محروم بماند. آغوش او برای آهوی گریخته از صیاد نیز باز است چه رسد به انسان‌های مضطر و دردمند و توان‌خواه... فقط باید او را شناخت و توسل و تمسک پیدا کرد و زبان به درخواست گشود تا پاسخ گرفت. خودشان فرمودند: چو درمانده گشتی، زبان بجنبان و از ما بخواه (حَرَكَ شَفْتِيكَ)...^۳

۱. کافی ۱: ۵۲۸.

۲. کافی ۱: ۲۰۰.

۳. بحار ۵۰: ۱۵۵ ح ۴۲.

امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از طریق ایادی و یاران خویش، امدادجویان و کمک خواهان را دستگیری می فرماید اگرچه آن ها نفهمند و ندانند و دست پشت پرده را شناسند! او در نامه ای خصوصی به سید ابوالحسن اصفهانی از وکلا و مراجع بزرگ می نویسد: خود را برای مردم ارزان کن و محل ملاقات با مردم را در دهلیز خانه قرار داده و حوائج مردم را برآور، ما تو را یاری خواهیم کرد...^۱ گاهی نیز خود شخصاً به امداد خواهان، امداد می رساند همانند آنچه در بعضی تشرفات نقل شده است: گاهی او را در لباس یکی از شیوخ دیده اند، گاهی تک سواری در بیابان، گاهی یک عرب جلیل القدر و گاهی در پوشش انسانی عادی و ناشناخته که از راه رسیده یا همراه شده و فریادرسی فرموده و حاجت روایی نموده، گم گشته ای در بیابان را به مقصد رسانده یا بیماری را شفا داده و یا گره علمی عالمی را گشوده و راهنمایی فرموده است. این است که فرموده اند چون مضطر شدی و درمانده گشتی، این گونه او را بخوان: یا فارس الحجاز ادرکنی، المستغاث بك یا صاحب الزمان، صلی الله علیك یا ولی العصر ادرکنی...^۲

اگر مهربانی، سلوک آن امام همام است، شایسته است مدعیان یاری او و شیعیان و منتظرانش نیز بر مدار مهربانی به خلق، سلوک نمایند که در حدیث است: برترین شما، سودمندترین شما برای مردم است.^۳ بخشی از زندگی هریک از ما باید وقف رسیدگی به توان خواهان شود چه حوائج مادی آن ها و چه نیازهای فرهنگی و معرفتی آنان. دستگیری و مهربانی به مردم باید در وجود یاران و خدمتگزاران امام عصر ارواحنا فداه، نهادینه شود به نوعی که آن ها را در هرکار خیر و هر خدمت اجتماعی، پیشقدم و پیشرو بشناسند و به آن ها مراجعه کنند. نباید نسبت به کثرت مراجعات توان خواهان روئرش کنیم یا خدای ناکرده، منت نهیم! بلکه این مراجعت ها را لطف الاهی شمیریم که در روایت است: نشانه لطف خدا به شماست وقتی مراجعه خلق برای رفع حوائج شان به شما، زیاد شود...^۴

۱. شیفتگان حضرت مهدی ۱: ۱۱۶.

۲. الأمان من أخطار الأسفار والأزمان: ۱۲۲ (فصل ۸).

۳. الناس عیال الله وأحبهم الیه تعالی أنفعهم لعیال الله. مصباح الشریعة، ترجمه مصطفوی باب ۲۱، ص ۸۸.

۴. مستدرک الوسائل ۱۲: ۳۶۹. اعلموا ان حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم...

التزام به شرع

از ویژگی‌های رهبران الهی این است که خود را تابع قانون و نه فراتر از قانون می‌شمرند. پیامبر و امام، خود را مقید به شرع می‌دانند و جز در چارچوب وحی، راه نمی‌سپزند. آن‌ها چونان رهبران بشری و حاکمان سیاسی نیستند که خود را فراتر از قانون بدانند و از آن عبور کنند و یا آن را تغییر دهند. خداوند عزوجل فرستاده‌اش حضرت محمد ﷺ را این چنین توصیف می‌فرماید: او از روی خواهش‌ها و هواهای نفسانی خویش سخن نمی‌گوید بلکه آنچه بگوید وحی الهی است که به او وحی شده است (ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى)^۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هنگامی که حاکم بود و کسی از او شکایت به قاضی برد، در جلسه دادگاه حاضر شد و قاضی را به خاطر آنکه او را با کنیه و طرف دعوا را به اسم مخاطب ساخت، مورد عتاب قرار داد که چرا عدالت را رعایت ننموده و هردو را یکسان مورد خطاب قرار نداده است...^۲

امام عصر ارواحنا فداه، با آگاهی و علم موهوبی که به همه زوایای احکام الهی دارد و ظواهر و بواطن و تنزیل و تأویل آن را می‌شناسد همچون امامان قبل و نیای خویش پیامبر ﷺ، به همه اوامر و نواهی شرع، عامل است و از این که شرع مورد بی‌مهری و تحریف شود بسیار اندوهگین می‌شود و چون به اذن الهی قیام فرماید همه این تحریف را از چهره دین زدوده و احکام و فرائض تعطیل شده و متروک مانده را به جریان می‌اندازد و کجی‌ها را راست می‌نماید و روش اصلی دیانت و تشرع را باز می‌گرداند (أَيُّنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَمِ وَالْعَوَجِ، أَيُّنَ الْمُرتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ، أَيُّنَ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيُّنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ...) ^۳

۱. النجم (۵۳): ۳-۴.

۲. رک: کتب فقهی در احکام قضاوت؛ از جمله جواهر الکلام ۴۰: ۷.

۳. مزار کبیر ابن مهدی: ۵۷۹.

چنان‌که گفته شد سلوک امام، کاملاً منطبق بر شرع و در چارچوب وحی است. سالکان راه امام نیز باید کاملاً مراقب باشند از مسیر شرع منحرف نشوند تا پا، جای پای او گذارند و شیعه او باشند. براساس کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبة البیان، پیمان‌نامه حضرت مهدی علیه السلام با یارانش در ابتدای ظهور، همین تقید به شرع است. در بخشی از آن بیعت‌نامه آمده است که آن‌ها باید پیمان بندند که مسلمانی را ناسزا نگویند؛ مرتکب فحشا و منکرات نشوند؛ انسان در حال احرامی را نکشند، هتک حرمت محترمی را نکنند؛ به خانه‌ای هجوم نبرند؛ هیچ‌کس را به ناحق کتک نزنند؛ راه را بر کسی نبندند؛ ترس و وحشت در جاده‌ها ایجاد نکنند؛ مال یتیم را نخورند؛ به ربا و خمر و فساد آلوده نشوند؛ احتکار نکنند؛ امر به معروف و نهی از منکر را وانهند و...^۱

اگر منتظران، در زمان غیبت هم براین پیمان باشند و براساس آن با امام بیعت کنند و براین روش سلوک نمایند؛ جامعه‌ای نورانی خواهند داشت. نه تنها به معاصی آلوده نشوند بلکه چون اهل معصیت را دیدند چهره درهم کشند و رو ترش کنند و خود را ناخشنود نشان دهند (أمرنا رسول الله أن نلقى اهل المعاصی بوجه مكفهره)^۲ نه آنکه با آن‌ها قاطی شوند و در جرگه ایشان درآیند و چون آنان شوند. بسیار ناگوار خواهد بود که به حضرت منسوب باشیم اما بر شرع و قانون الهی مقید نباشیم. نکند فرزند ناخلفی شویم که با خروج از دایره شرع، دل پدر را به معاصی خون کند و قلبش را بیازارد و اشک بر چشمانش جاری سازد...

۱. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۸۹-۹۲ به نقل از الملاحم والفتن: ۱۴۵-۱۵۰.

۲. کافی ۵: ۵۹.

هدایت

انسانیم و يك بار به دنیا آمده‌ایم. برای آنکه بدانیم از کجا آمده و به کجا روانیم و چگونه باید راه بسپَریم نیاز به راهنما داریم. مگر بی دلیل راه می‌توانیم به مقصد برسیم؟ از طریق سعی و خطا هرگز راه به جایی نمی‌بریم؛ آن هم وقتی دشمنانی چون شیاطین در کمین ما هستند. آری، شیاطینی از جنس پری و انسان. این است که خدای مهربان، ما را تنها و بی‌راهنما نگذاشته است. پیامبر و امامان را دلیل راهنما نهاده است. مهم‌ترین رسالت الهی امام، هدایت است. او هادی است؛ او مهدی است؛ اوست که با نورش شما را از تاریکی‌ها نجات بخشیده و راه سعادت را نشان‌تان می‌دهد؛ او به این صفات خوانده شده است: خورشید است؛ ماهتاب است، ستاره روشن است؛ مشکاة است؛ مشعلی بر فراز قله‌هاست، چراغ راه است؛ دلیل راه شماست در کوره‌راه‌های خطرناک و مهلك...

در دوران غیبت، هدایت امام سه‌گونه است: گاهی به کسانی امکان تشریف حضوری می‌دهد و هدایت می‌فرماید نظیر آنچه برای عالمانی چون مقدس اردبیلی و شیخ انصاری و میرزا مهدی اصفهانی و ده‌ها عالم دیگر که شرح تشرفات‌شان در کتاب‌ها هست، رخ داده است. نه فقط عالمان بلکه کسانی از افراد عادی و حتی کسانی که در مذهب تشیع نیز نبوده‌اند همچون شیخ حسن عراقی که يك هفته با او بوده و معالم دین را به او آموخته‌اند آن‌طور که به راهنمای دیگری نیازش نیفتد. گونه دیگر از هدایت امام، هدایت از طریق واسطه است، یعنی کسانی را مأمور هدایت گم‌گشتگان و غافلان نموده و از طریق آنان - که کارگزاران و عالمان و خادمان دین‌اند - هدایت را به انجام می‌رساند...

گونه سوم هدایت امام، الهام و القاء قلبی برای مهتدیان است؛ یعنی نور علم و هدایت به اذن الهی و از طریق او بر دل‌ها تابانده می‌شود (العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء)^۱. به نوعی که ممکن است خود فرد هم متوجه نشود که چگونه ناگهان صفحه ضمیرش نسبت به مسأله‌ای که مدت‌ها بر او ناشناخته بوده، روشن شده و راه را پیدا کرده است. این نحوه هدایت نیز برای بسیاری از افراد رخ داده و رخ خواهد داد، زیرا شأن امام هدایت است و خداوند از طریق او هدایت را به انسان‌ها می‌رساند؛ چنان‌که در قرآن فرموده است: ای پیامبر، تو انذارکننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری قرار دادیم (إنما أنت منذر لکل قوم هاد)^۲ که در روایت این شأن «هادی» به امامان نیز تأویل شده است...^۳

سالکان طریق مهدوی، کار هدایت و راهنمایی مردم را مهم‌ترین وظیفه خود دانسته و امری را بر آن مقدم نمی‌دارند. آن‌ها می‌دانند هیچ امری چون دستگیری از ضعفا و آسیب‌پذیران امت در امر دین، امام را خشنود نمی‌سازد؛ خصوصاً در دوران‌های فتنه و رواج شبهه که زمینه لغزش و انحراف فراهم‌تر است و بسیاری در دام شیاطین اسیر می‌شوند و به گمراهی می‌غلتند. امام همه شیعیان و یاران خویش را مرزبان می‌خواهد تا بتوانند از مرزهای اعتقادی حفاظت کنند و نگذارند کسانی طعمه گرگان شوند چنان‌که فرقه‌های گمراه در روزگاران غیبت، مردم را از دین و آیین مسلمانی جدا ساخته به کیش‌های باطل خویش می‌کشانند. خوشا به سعادت این نوع مرزبانان که توفیق یاری امام را از طریق دستگیری و هدایت مردم دارند و به عنایات مهدوی - که واسطه هدایت الاهی است - مؤید هستند و سالک راه اویند...

۱. مصباح الشریعه: ۱۶ (باب ۶).

۲. رعد (۱۳): ۷.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۲۹.

صبر

صبر و شکیبایی، سیره و سنت اولیاء الاهی است. خداوند رسولانش را به شکیبایی امر نموده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده: شکیبا باش چنان که پیامبران اولوا العزم نیز شکیبایی نمودند (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)^۱. کسانی که منتظر تحقق یافتن اهداف آرمانی هستند باید تا فرا رسیدن زمان شکل گرفتن و تحقق یافتن آن آرمان، پایداری و شکیبایی کنند و هرناملائی را در آن راه با بردباری بپذیرند زیرا صبر و پایداری جوهر حیاتی استقامت و ماندگاری و شرط وصول به پیروزی است، لذا فرمود: از خدا کمک بگیرد و پایداری پیشه سازید که زمین از آن خدا است و به هرکس بخواهد آن را به وراثت می دهد، و سرانجام از آن پرواپیشگان است (استعینوا بالله واصبروا ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین)^۲...

سلوک امام عصر ارواحنا فداء نیز در مورد صبر و شکیبایی، همان سلوک رسولان الاهی به ویژه جد بزرگوار خویش است. امام صادق علیه السلام: دینی که امامان، مردم را به آن فرا می خوانند، پارسایی است و انتظار فرج با صبر و شکیبایی (من دینهم الورع... و انتظار الفرج بالصبر)^۳. امام رضا علیه السلام نیز فرمود: چه نیکوست صبر و شکیبایی و انتظار فرج (ما احسن الصبر و انتظار الفرج)^۴. همین خصلت صبر است که عامل امتیاز مردم آخرالزمان نسبت به مسلمانان صدر اسلام به شمار آمده است. امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از شما کسانی بیایند که يك نفرایشان پاداش پنجاه نفر از شما را داشته باشد، گفتند: ای رسول

۱. احقاف (۴۶): ۳۵.

۲. اعراف (۷): ۱۲۸.

۳. تحف العقول: ۴۱۶.

۴. قرب الاسناد: ۳۸۰.

خدا ما در جنگ بدر و احد و حنین با شما بودیم و درباره ما آیه نازل شده، پیامبر فرمود: اگر آنچه به ایشان رسد به شما برسد، شکیبایی آنان را ندارید...^۱

می‌دانیم، امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در این غیبت طولانی - که بر بنیاد حکمت‌های الهی است - سختی‌های بسیاری را تحمل می‌فرماید اما صبوری و شکیبایی پیشه می‌کند. یاران او نیز باید بر اساس همین شیوه، راه صبر را پیش گیرند و بی‌تابی و تردید به خود راه ندهند. آن‌ها به این سخن امام صادق علیه السلام عمل می‌کنند که فرمود: «... شیطان تو را تحریک نکند. زیرا که عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است لیکن منافقان نمی‌دانند. آیا نمی‌دانی کسی که منتظر امر ما - یعنی حاکمیت و جامعه آرمانی ما - باشد، و بر بیم‌ها و آزارهایی که می‌بیند شکیبایی ورزد در روز بازپسین در کنار ما خواهد بود...»^۲

منتظران همچنین به سخنی دیگر از آن امام، چشم دارند که به مؤمن طاق فرمود: ای پسر نعمان! انسان، مؤمن شمرده نشود مگر آنکه سه خصلت را در خود پدید آورده باشد: خصلتی از خدا و خصلتی از پیامبر و خصلتی از امام... آن خصلتی را که از امام باید در خود پدید آورد صبر و شکیبایی در دشواری‌ها و مشکلات است، تا فرج و گشایش الهی برسد.^۳ لذا گذشت روزگار و دیرپایی نظام‌های ستم‌بنیاد و انبوهی حوادث و ویرانی‌ها و ناکامی‌ها و انقلاب‌های نافرجام، منتظر راستین را از آینده مأیوس نخواهد ساخت و در اصالت راه و کار خود به تردید نخواهد افکند و امیدش را زائل نخواهد نمود و در شور و حرارت و تلاش خدمتگزاری‌اش خلل نخواهد افکند و همواره این فراز از زیارت حضرت را زمزمه خواهد کرد که: اگر روزگاران به درازا کشد و عمر طولانی شود، یقینم به توافزون گردد، و دوستی‌ام فزونی یابد، و بر تو (بیش از پیش) تکیه کنم و مدد بخواهم و چشم به ظهورت دارم و منتظرم و آماده جهاد در راه توام (فلو تطاولت الدهور...) ^۴...

۱. الغیبة شیخ طوسی: ۴۵۶-۴۵۷.

۲. کافی ۸: ۳۷.

۳. کافی ۲: ۲۴۱-۲۴۲.

۴. مزار کبیر ابن مهدی: ۵۸۸.

نظارت

امام، چشم ناظرالاهی (عین الله الناظره)^۱ است؛ رفتار و کردار شما را می بیند و می داند. او از تقدیرات سال و اعمال انسان ها و واقعیت همه امور به اذن الاهی آگاه است... اما این که فرموده اند فقط دو روز در هفته، نامه اعمال ما خدمت ایشان ارائه می شود،^۲ نه به معنای این است که در روزهای دیگر، مطلع نیستند و فقط آن دو روز آگاه می شوند بلکه به این معناست که از نظر مدیریت زمان، آن دو وقت برای رسیدگی و نظارت، معین شده است. این ویژگی اطلاع و نظارت از اعمال بندگان، موهبتی است که خداوند به نمایندگان خویش به لحاظ مأموریتی که بر دوش آن ها گذاشته، اعطا نموده و فرموده است: بگو کارهای خود را انجام دهید که خدا و پیامبر او و مؤمنان [که منظور امامان است] در عمل و کردار شما خواهند نگرست (وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) ...^۳

این که بدانیم و ازسویدای دل، باور داشته باشیم که حجت خدا، ناظر بر اعمال و کردار ماست، يك تحول روحی در ما ایجاد خواهد نمود. ما به طور طبیعی در منظر يك انسان دیگر حتی كودك هم احتیاط می کنیم و برخی کارها را انجام نمی دهیم؛ چطور راضی می شویم در منظر حجة الله و خلیفة الله، مرتکب بعضی امور ناشایست شویم؟! این باور، به خودسازی و اخلاق ما کمک خواهد کرد که تمرین صلاح کنیم تا از منظر امام، بد، دیده نشویم. به فرض هم که خدای ناکرده مغلوب هوای نفس و شیطان شدیم و گناهی مرتکب شدیم، با توبه و انابه، قبل از آنکه نامه اعمال ما خدمت امام برسد، پرونده خود را از لوٹ گناه پاک نماییم...

۱. کتاب سلیم بن قیس ۲: ۸۶۰.

۲. تفسیر کنز الدقایق ۵: ۵۳۷.

۳. توبه (۹): ۱۰۵.

آن چشم ناظر الاهی وقتی بر اعمال بندگان می‌نگرد، از اعمال نیک آن‌ها، دلشاد و از اعمال بد آن‌ها دلگیر و اندوهگین می‌شود. اما او علاوه بر شأن نظارت، امام و هادی و غمخوار امت نیز هست. برای خوبان دعا می‌کند که در خوبی پایدار بمانند و برای گنهکاران دعا می‌فرماید که بخشیده و اصلاح شوند. حتی گاهی در دعاها از خدا می‌خواهد که اگر کفّه حسنات آن‌ها سبک است از حسنات او بر نامه آن‌ها بیفزاید تا عاقبت به خیر شوند. این لطف امام موجب می‌شود عواقب و تبعات سوئی که نتیجه طبیعی آن فسادهاست از آن‌ها برداشته شود اگرچه خود آن افراد نفهمند که رفع آن عواقب سوء، نتیجه دعا و عنایت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است...

منتظران آن امام همام از این شأن نظارت امام چه درسی می‌توانند بیاموزند؟ به نظرم این درس می‌تواند این باشد که نسبت به سرنوشت دیگر برادران و خواهران و دوستان و آشنایان و همشهریان خویش، بی‌تفاوت نباشند. وقتی از راه‌ها و منابع خبری عمومی و خصوصی مطلع می‌شوند که فرد یا جمعیتی در سراسیمگی سقوط به گمراهی و افتادن در دام فرقه‌های ضاله‌اند، خاموش ننشینند و به کمک او بشتابند و نگذارند طعمه آن گرگ‌ها شوند و به نیابت از امام عصر ارواحنا فداه و با کمک خواستن از خود آن حضرت، اقدام کنند و اگر خود نمی‌توانند کارشناسان را فراخوانند تا کار را به نتیجه رسانند. هدایت افراد و نجات گم‌گشتگان از حیرت و ضلالت، مهم‌ترین چیزی است که هیچ کار خیر دیگری با آن برابری نکند و بیشترین خشنودی حجت خدا را به دنبال خواهد داشت...

انتظار

این فقط ما نیستیم که منتظریم، خود امام هم منتظر است. یعنی او هم چشم به راه است تا زمان فرمان ربوبی فرا رسد. تنها اراده الاهی است که مشخص می‌سازد زمان قیام، کی خواهد بود. طول دوران غیبت و کوتاهی و بلندی آن در اختیار خداست. حکمت آن را هم فقط خود خدا می‌داند. همه فرستادگان او را انکار یا تکذیب کردند و یا کشتند. اما این آخرین حجت الاهی، قرار نیست کشته شود یا مورد ظلم ظالمان واقع شود. او بیعت هیچ گردنکشی را بر گردن ندارد و از دیده جباران تاریخ، غائب است تا نتوانند به او گزند رسانند. اراده الاهی بر این تعلق گرفته که زمین را به دست او از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد و کار ناتمام انبیاء را که هدایت جهانیان است و با موانع بسیاری که جباران و شیاطین نهاده‌اند، ناقص مانده، به اتمام رساند که همگان خدای را پرستند و جزندای توحید از سراسر زمین، ندای دیگری شنیده نشود...

هرگونه گمانه‌زنی در مورد زمان قیام و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نادرست و کذب خوانده شده و قائلان به آن کذاب و افتراءزن نامیده شده‌اند.^۱ تنها عامل نزدیک کننده ظهور، که به صراحت از سوی خود امام و دیگر ائمه مطرح شده، بسیاری دعا برای فرج است^۲ و در یکی از روایات، این شرایط به داستان بنی اسرائیل تشبیه شده که دعاهای خالصانه آن‌ها برای رهایی از یوغ اسارت فراعنه، ظهور منجی آن‌ها یعنی حضرت موسی را ۱۷۰ سال جلو انداخت^۳. دشمن انتظار می‌کشد نابودی ایمانیان را ببیند؛ و ایمانیان منتظرند پایان کار کافران و مشرکان را ببینند، خدا هم منتظر است تا کافران با اختیارشان هرچه

۱. کافی ۱: ۳۶۸.

۲. کمال الدین ۲: ۴۸۵.

۳. بحار ۵۲: ۱۳۱ ح ۳۴ به نقل از تفسیر عیاشی ذیل هود: ۷۲.

می خواهند جولان دهند تا پیمانۀ شان پر شود، و ایمانیان هم نشان دهند تا کجا حاضرند پایداری کنند و استوار بمانند: پس انتظار کشید که من هم با شما از منتظرانم! (فانتظروا انی معکم من المنتظرین)^۱...

درست است که پایان کار و پیروزی نهایی با ایمانیان است و این وعده خداست؛ و درست است که دولت و ماندگاری برای حق است؛ و باطل فقط جولانی دارد و از بین رفتنی است (للمحق دولة و للباطل جولة)^۲ اما در فرایند این جولان، بسیاری آزمون ها برای اهل حق و اهل باطل قرار گرفته است تا باطن هر دو گروه هویدا شود و معلوم آید که وزن هرکس در تطبیق قول و فعل، چقدر است (احسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون؟)^۳. افکار عمومی مردم و به قولی تاریخ هم منتظر است سرانجام اقوام و گروه ها را به ویژه در صحنه عمل و کارکرد ببیند و قضاوت کند. این انتظار اگرچه به طول انجامد، به طور طبیعی جوهر حق و باطل را آشکار خواهد ساخت.

امام و یاران او البته در این عرصه سرنوشت ساز، روزها و شب های درازی را در انتظار سپری می کنند و البته پایان انتظارشان، شیرین خواهد بود؛ چون خداوند وعده فرموده که پیروزی از آن آنان باشد و فرمانروایی جهان به ایشان رسد (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)^۴. این انتظار برای آن ها، از برترین عبادات به شمار است. برای هر ساعت و روز و ماهی که خالصانه و کوشا، انتظار تحقق وعده الهی را در دل و عمل، نشان دهند - چه روز پیروزی را درك کنند یا نکنند - اجری هم سنگ مجاهدان همراه پیامبر خواهند داشت و امام منتظران هم که در انتظار به سر می برد، اگرچه همواره برای فرج دعا می کند اما راضی به رضای حق است و تا هر زمان که مصلحت الهی باشد، از صبری جمیل برخوردار خواهد بود که اجری جزیل هم به دنبال خواهد داشت...

۱. اعراف (۷): ۷۱؛ یونس (۱۰): ۲۰ و ۱۰۲.

۲. المؤمن: ۲۳.

۳. عنکبوت (۲۹): ۲.

۴. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.

دستگیری

امام را از آن جهت «مُغیث» نامیده‌اند که فریادرسی می‌کند. چطور است که گفته‌اند: هر مسلمانی آنگاه که فریاد مسلمانی دیگر را برای دستگیری بشنود، باید برخیزد و اجابتش کند، آن وقت، امام که حجت خداست، وقتی استغاثه مؤمنان را بشنود، به فریادرسی آنان برخیزد و اجابت نکند؟! هرگز چنین نخواهد بود. امام «سفینه نجات» خوانده شده است و مأموریتش آن است که در دریای جامعه، به فریاد کسانی که اسیر امواج شده و در خطر مرگ قرار گرفته‌اند برسد و دستگیری نموده، به کشتی درآورد و به ساحل نجات رساند. بخشی از اوقات امام به این کار و مأموریت می‌گذرد و در این راه، کارگزارانی از فرشتگان و انسان‌ها نیز او را همراهی و مساعدت می‌نمایند...

دست‌گیری‌ها نیز در همهٔ زمینه‌هاست: عالمان را در علم، محتاجان را در تدارك مایحتاج، خائفان را در رفع هراس، گم‌شدگان را در وصول به مقصد، بیماران را شفا و خلاصه، درماندگان را رها از غم و برخورداری از لطف و کرم می‌نماید و این مختص حیات‌شان نیست که حتی پس از رحلت‌شان، چنین کارهایی را انجام دهند آن‌گونه که هر سال میلیون‌ها انسان به مشاهد مشرفه آنان رفته و حاجت خواسته و از طریق توسل به ایشان، حاجت‌روا شده‌اند. وقتی دفتر کرامت‌های آنان را در زندگی هر دوستدار آنان بگشایی، می‌بینی هیچ‌کس از عنایت آنان محروم نبوده و از خوان کرامت‌شان متنعم بوده و نمونه‌هایی را نام می‌برد. این است که آستان آنان را رها نکرده، زیارت از راه دور و نزدیک را ترك ننموده و چون کبوتران حرم، هرجا پرواز کنند نهایتاً بر آستان آنان فرود آیند...

اگر کسی کاهلی کند و خود را از کرامت آنان محروم سازد، مشکل از خود اوست نه کریمان که گفته‌اند: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟! و

فرمودند: زبان بجنبانید و از آنان بخواهید تا بگیرید^۱ و گفته‌اند نومید مشوید و بر درزنید تا پاسخ گیرید: گفت پیغمبر اگر کوبی دری / لاجرم زان در برون آید سری! (من قرع باباً ولجّ، ولجّ)^۲...

خواستن البته آدابی دارد که آن آداب را هم خودشان لطف نموده و تعلیم فرموده‌اند چه در دعا‌های مأثور همچون کمیل و سمات و مشلول و... چه در زیارات خاص همچون زیارت جامعه و زیارت غدیریه و زیارت پیامبر از بعید و... تردید نکنید که هرچه هست در آستان آنان است و هر خیری به کسی رسد از خوان کرامت ایشان برسد که واسطه فیوضات حق‌اند...

چه غم داری ز طوفان چون تور را نوح است کشتیبان! چه کم داری به دوران چون تور را مهدی است پشتیبان!

راستی را که وقتی امام دستگیر است، چرا دستت را از دست او بیرون کنی که دست دیگری مشکل‌گشا نیست. دست مشکل‌گشای او، در طول این دوازده قرن، مشکل‌گشایی‌ها نموده است از خواص تا عوام، نه فقط از یاران که حتی از اغیار... کافی است او را به دیگران معرفی کنید و از الطافش بگویید. آنان چون به او با هر زبان و آدابی از سویدای دل، التجا کنند، دست گیرد و از لطف عمیم خویش بهره‌مند فرماید. او راست کمالات محمدی و علوی و فاطمی و حسنی و حسینی و... او وارث همه انبیاء و رسولان و امامان است؛ گوهریگانه این روزگار است، خود را از او جدا نکنید تا با وجود او به هیچ‌کس دیگر احتیاج پیدا نکنید که دست دستگیرش، دست خداست...

۱. بحار ۵۰: ۱۵۵ ح ۴۲.

۲. شرح مصباح الشریعه گیلانی: ۱۶.

زیارت

از اموری که امام علیه السلام بر آن مداومت دارند زیارت بیت الله الحرام (تمتع و عمره) و زیارت مشاهد مشرفه پیامبر و امامان و نیز زیارت مؤمنان صالح است. حضور امام در حج تمتع هر سال، مسلم است و بعضی سعادت‌مندان توفیق تشریف به محضر آن بزرگوار در این ایام خاص، نصیب‌شان شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «او در موسم حج حاضر می‌شود و همه اعمال را انجام می‌دهد و در عرفه نیز وقوف می‌کند و دعای مؤمنان را آمین می‌گوید»^۱. وکیل دوم ایشان جناب محمد بن عثمان هم می‌گوید: «به خدا سوگند صاحب‌الزمان در موسم حج، همه ساله حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند و می‌شناسد. مردم [هم] او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند...^۲ اما سایر زیارات را هم، که از بهترین امور استجابی است، امام، ترك نمی‌کند. این مواقف شریف از مواقفی است که دعا در آن‌ها به مظان استجابت نزدیک است و حضرتش برای عبادت و دعا و زیارت نیاکان بزرگوارش، به آن مکان‌ها تشریف می‌برند. مؤمنان نیز که برای انجام این مستحب به آن مواقف مشرف می‌شوند، بدانند که ممکن است شمیم دل‌انگیز یار را در آن زمان و مکان، استشمام کنند و توفیق یابند در فضایی تنفس کنند که انفاس قدسیه حجت خدا در آن فضا پیچیده باشد...»

زیارت پیامبر و امامان در ایام حیات و پس از رحلت‌شان، از اقسام صله و پیوند با ایشان است و نشانه ارتباط وثیق و پیروی و پیوند با آن بزرگواران به شمار است. در مورد زیارت اخوان و ارحام نیز این صله و پیوند، دستور داده شده است و حتی پس از فوت آنان، مستحب است به زیارت قبور آنان رویم و برای ایشان استرحام و استغفار نموده و هدیه معنوی فرستیم. امام علیه السلام که پدر معنوی

۱. کمال‌الدین ۲: ۳۹۰-۳۹۱ باب ۳۸ ح ۴.

۲. من لایحضره الفقیه ۲: ۵۲۰ باب نوادر الحج.

امت است از این عمل استحبابی نسبت به صالحان غافل نبوده و تا آنجا که اوقات شان اجازه دهد به زیارت قبور مؤمنین می روند و گاهی هم در مراسم تشییع آن ها حاضر می شوند. این هم نشان مهر و عطوفت امام به شیعیان است و هم مداومت بريك عمل و سنت عبادی که در شرع توصیه شده است.

سلوك منتظران در امری که امامشان سالک آن راه است، ضروری است. زیارات باید انجام شود و البته در حد اعتدال به نوعی که مأموریت های دیگر و جویی و خدمتگزاری تعطیل نشود و مأموریتی که بر عهده است معطل و بی سرپرست نماند. نیابت از امام برای زیارت نیز از اموری است که مورد تشویق آن بزرگواران بوده است:

علامه مجلسی رحمته الله نقل نمود که حضرت هادی علیه السلام زائری را از سوی خود (به نیابت) به کربلا فرستاد و به او فرمود: برای خداوند مکان هایی است که دوست می دارد در آن ها دعا شود تا اجابت فرماید و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن مکان هاست. ^۱ داوود صرمی نیز در روایتی دیگر گفت به حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم...^۲

بزرگان ما توصیه کرده اند که همه امور استحبابی را به نیابت امام عصر ارواحنا فداه انجام دهیم. از جمله به نیابت آن بزرگوار به زیارت مشاهد امامان برویم. این عمل هم در حال روحی خودمان تأثیر می گذارد و هم چون از سوی بزرگواری مأموریت داریم که به آستان آن امام برویم، ما را می پذیرند و تکریم خاص می نمایند. از سوی دیگر خود امام که کریم و بزرگوار است به لحاظ این خدمت، ما را می نوازد و سپاس می گوید و تکریم می فرماید و در حقمان دعا می نماید. تفاوت يك زیارت معمولی با يك زیارت که به نیابت امام انجام می شود، از زمین تا آسمان است؛ آنان که طعم آن را چشیده و آثار روحی و مادی آن را دیده اند، هرگز اعمال و زیارات نیابتی از امام را ترك نمی کنند...

۱. در بحث زیارت به نیابت: فروع کافی: ۴، ۳۱۴. بحار الانوار: ۱۰۲، ۲۵۷. وسائل الشیعه ۱۰: ۴۶۴ باب ۱۰۳ ح ۱.

۲. تهذیب الاحکام ۶: ۱۱۱.

عبادت

امام ویژگی‌هایی دارد که او را در بین همه انسان‌های تاریخ، ممتاز گردانیده است: کسانی که چون امام، این زندگی طولانی و عمر دراز را داشته‌اند، کم‌شمارند. قرآن کریم از نوح پیامبر نام می‌برد که ۹۵۰ سال پیش از طوفان، به دعوت مردم پرداخت. امام عصر ارواحنا فداه، اکنون نزدیک ۱۲۰۰ سال است که از آغاز امامت‌شان گذشته و در طول این دوران، علاوه بر انجام شؤون امامت و ولایت، خدای را به نحو احسن عبادت نموده است. آن هم نه چون عبادت‌های ما که کاستی‌های فراوان دارد بلکه عبادتی که حق عبادت است؛ عبادتی که دارای حضور است، چونان جدش امیر مؤمنان که تیر را در نماز از بدنش بیرون کشند و او از فرط حضور، احساس درد نکند. چنان غرق سخن با خداست که با تکبیر و تسبیح و تهلیل او، فرشتگان همراهی کنند و عبادت را از او آموزند (هَلَّلْنَا وَهَلَّلْتَ الْمَلَائِكَةُ)...^۱

بخشی از عبادت‌های امام مربوط به انجام فرائض است، بخش دیگر انجام نوافل و سنن است. امام هیچ عبادتی را از دست نمی‌دهد؛ او به تمام معنای صلاة، مصلی است؛ به تمام معنای صوم، صائم است؛ به تمام معنای حج، حاج است؛ به تمام معنای احسان، محسن است؛ به تمام معنای تصدق، متصدق است و همین‌گونه در همه اصناف عبادات، برترین و عالی‌ترین نمونه و أسوه است. آن‌گونه که شأن «عبد» است به عبودیت می‌پردازد. دانش الهی او، چنان او را در بحر وحدانیت و ربوبیت حق، مستغرق ساخته است که در عبادت‌ها کاملاً حضور قلب دارد؛ در مناجات‌ها، احساس نزدیکی دارد؛ خشوع و خشیت در عباداتش موج می‌زند چنان که نیاکانش در هنگام نماز، رنگ

۱. ارشاد القلوب (دیلمی) ۲: ۴۰۵.

چهره‌شان به زردی می‌گرایید و لرزان می‌شدند و می‌گفتند: می‌خواهم نزد پادشاه با عظمتی بروم...

عبودیت، بالاترین درجه کمال يك انسان است و اصولاً برای همین کمال آفریده شده است (ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون)^۱. عالی‌ترین درجه دانش انسان وقتی است که بفهمد هرچه دارد از خدا دارد و بدون خدا، هیچ هیچ است. وای به حال فرعون صفتانی که خیال کنند کسی هستند و استقلال دارند! انسان، قابلیت فرعون شدن دارد: این عبد فرومایه چنان مغرور شود که چون فرعون و نمرود «أنا ربکم الاعلی»^۲ گوید؛ باید انسان بینی غرورش را به خاک بساید؛ کله تکبرش را به سنگ بکوبد؛ فرعون نفسش را ذبح نماید؛ شیطان کبریاپیتش را رجم کند، و خلاصه عبد شود و عجز خود را جارزند! این جارزدن، همان عبودیت و عبادت است که اوج عرفان و علم و فهم و درک آدمی است...

سالکان طریق این «عبد کامل» یعنی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، باید خود را در طریق عبودیت اندازند تا شبیه امامشان شوند. البته به درجه او که نخواهند رسید ولی می‌توانند شبیه شوند؛ نزدیک شوند؛ رنگ بگیرند... عبودیت از کوچه معرفت می‌گذرد؛ لذا باید دائم معرفت خود را نسبت به خالق خود بالا ببرند. اهل عبودیت هرگز از آموختن معالم دین غافل نمی‌شوند، دستی به قرآن دارند و دستی به روایات اهل البیت علیهم السلام. نزد معلمان ربانی روند و دائم بر معرفت خود بیفزایند. اگر چنین کنند، وقتی عبارات دعایی را می‌خوانند، مفاهیم متعالی‌اش را درمی‌یابند و عارفانه‌تر با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازند و شیرینی عبادت را بیشتر بچشند و مشتاق‌تر شوند برای عبادت و مناجات با قیوم و خالق و مدبر و محول و مقلب خویش...

۱. ذاریات (۵۱): ۵۶.

۲. النازعات (۷۹): ۲۴.

حضور

امام علیه السلام علاوه بر حضور معنوی، گاهی حضور معمولی نیز - البته به طور ناشناس - در برخی مکان‌ها داشته و دارند و از این جهت به حضرت یوسف شباهت دارند که برادران او، او را دیدند و نشناختند. سدید صیرفی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «صاحب الامر» از این جهت با یوسف علیه السلام شباهت دارد که برادران یوسف - با این‌که عاقل و دانا بودند و قبلاً هم با وی معاشرت داشتند - وقتی پیش او رفتند، تا زمانی که خودش را معرفی نکرد، او را نشناختند و با این‌که بین او و یعقوب علیه السلام، بیش از هجده روز راه فاصله نبود، یعقوب از وی اطلاعی نداشت. پس چرا این مردم انکار می‌کنند که خداوند همین عمل را نسبت به حجت خویش صاحب الامر، نیز انجام دهد؟ او نیز در بین مردم تردد می‌کند و در بازار ایشان راه می‌رود و بر فرش‌های آنان قدم می‌گذارد؛ ولی او را نمی‌شناسند...^۱

در تشریفاتی که بزرگان نقل نموده و شنیده و خوانده‌ایم، آن حضرت قرار ملاقات خود را با عالمی که چله‌نشینی نموده تا به شرف ملاقات امام نائل آید، در مغازه محقریک کاسب صالح قفل‌ساز تعیین می‌فرمایند. او سر قرار حاضر می‌شود و در آنجا که مغازه کوچکی بود با یک پیشخوان و جا برای نشستن یکی دو نفر، رفتار منصفانه و خداپسندانه آن کاسب را با پیرزنی فقیر می‌بیند و بعد در همان مغازه به فیض لقای حجت خدا نائل می‌آید در حالی که آن کاسب، امام را نشناخته و می‌گوید، آقای بزرگواری است گاهی به مغازه ما آمده و از ما احوال‌پرسی می‌نماید... حضرت به آن عالم می‌فرمایند اگر شما نیز چونان این

۱. کافی ۱: ۳۳۶.

کاسب صالح، عمل کنید ما به دیدار شما می‌آییم و نیاز به چله‌نشینی نیست!^۱ این تشرف‌ها هم نشانگر حضور امام در بازار و حتی خانه بعضی افراد (چون شیخ حسن عراقی)^۲ است و هم نشان لطف و آقایی آن حضرت نسبت به دوستداران و صالحان و نیازمندان...

یکی دیگر از مکان‌هایی که آن حضرت به‌طور ناشناس حضور پیدا می‌نمایند، بعضی مجالس بدون ریا و خالصانه دعا و توسل و روضه و عبادت و مرزبانی و خدمت و علم‌آموزی و رفع شبهات و موعظه و هدایت است. آن بزرگوار از چنین مجالسی خرسند می‌شود و گاهی در بعضی از آن‌ها شرکت می‌نماید که برای بعضی افراد که به ملاقات ایشان فائز شده‌اند از این مطلب، پرده برداشته‌اند... گاهی نیز برای رفع مشکل حاجتمندانی که به‌ایشان متوسل شده‌اند نزد آن‌ها رفته و گره‌گشایی فرموده‌اند که نمونه‌ها در این موضوع فراوان است و در کتب تشرفات به تفصیل آمده است. آن بزرگوار در تشییع جنازه همه مؤمنان و عالمان و نیز برخی قبور آنان حاضر شده و فاتحه قرائت نموده و این‌گونه از آنان تجلیل نموده و می‌نمایند و حتی گاهی آنان را با نوشتن عبارتی نواخته‌اند همچون دو بیت شعر زیبایی که بر مزار مرزبان بزرگ شیعه مفید رحمته‌الله نگاشتند...

این جلوه از کرامت و آقایی و یاورنوازی و احسان و بزرگواری امام، چراغ راه سالکان راه ایشان است که بین مردم باشند و در کارهای خیر و عبادت و هدایت مشارکت داشته و گره از کار مردم بگشایند و حتی امور خیری این‌گونه را به نیابت امام انجام دهند که اگر چنین کنند چه بسا شمیم حضور امام را احساس نمایند اگرچه او را نشناسند...

۱. عنایات امام زمان به علما و طلاب؛ ۲۰۲-۲۰۴؛ ملاقات با امام عصر؛ ۲۶۸.

۲. نجم ثاقب، فصل ۷، حکایت ۹۸.

خانه پدری

برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، سامرا، خانه پدری بلکه خانه ملکی و خانه خاطره‌هاست. شما به خانه‌ای که زادگاهتان است و بهترین خاطره‌ها را از آنجا و مهربانی‌های پدر و مادرتان در فضای معطرش دارید، فراموش می‌کنید و سری به آنجا نمی‌زنید؟! بزرگانی چون سید بن طاووس، حضرتش را در آن مکان دیده و به حضورش مشرف شده و شاهد عبادت و دعای او در سرداب مطهر - که بخشی از خانه ایشان است - بوده‌اند. امام، به خانه پدری علاقه‌ای وافر دارند و هر زمان که فرصت کنند در آنجا درنگ و حضور و اقامت نمایند و مشتاقانی را که از راه‌های دور و نزدیک علی‌رغم همه سختی‌ها و تهدیدها، به قصد زیارت به آنجا آمده‌اند به دعا و عنایتی بنوازند و التفات کنند....

سامرا، روزگاری به همت بعضی مراجع بزرگ همچون شیرازی و نایینی، حوزه علمیه بوده و از آنجا علوم و معارف تعلیم و منتشر می‌شده است و حتی مشی نوین در فقه و اصول و معارف - که در بعضی جهات با مشی علمی حوزه نجف متفاوت بوده - از آنجا تراویده و توسط بزرگانی از علما به‌ویژه مرحوم میرزای نایینی و سپس شاگردش میرزا مهدی اصفهانی قدس سرهما، منتشر شده است. فسوسا که امروز سامرا، تهی از حوزه علمیه شده و از این جهت خاموش مانده و ابوابی از علوم سره که آبشخورش عنایات مهدوی بر طالبان علوم دینی بود، ناگفته مانده است. شایسته است به هر قیمتی که شده، بار دیگر سامرا، مهد علوم دینی شود و طالبان علم از هر کجا به آنجا پرکشند و از چشمه معارفی که آن بزرگان نهاده‌اند، با عنایات مهدوی عجل الله تعالی فرجه الشریف بهره‌مند شوند و بدرخشند و چون به شهرهای خود بازگردند، دیگران را نیز منتفع نمایند و نام سامرا را، بلندآوازه‌تر نمایند....

دشمن ستیزگرو عنود نیز از همین جهات با سامرا به ستیز پرداخته و حتی به حرم اهل البیت علیهم السلام که مضجع دو امام شریف حضرات عسکریین و خاندان شان بوده جسارت نموده اند. اما اکنون که به همت و غیرت مردم عراق، این شهر از لوٹ وجود داعش پاک شده، می طلبد که با برنامه دقیقی، دوباره مورد توجه و عنایت واقع شود تا هم زائران به راحتی بتوانند چون کربلا و نجف و کاظمین به آنجا روند و حتی روزهایی اقامت کنند و هم با ایجاد دانشگاه و حوزه علمیه و انجمن های علمی و تبلیغی و ایستگاه های رسانه های جمعی و بین المللی، جهان را متوجه این شهر که زادگاه مهدوی و حرمی از حرم های اهل بیت علیهم السلام است، نمایند. مسلم است این فعالیت ها دل امام را شاد و خرسند نموده و عنایات و توجهات خود را بیشتر به این خدمتگزاران معطوف خواهند داشت...

بانیان خیر که افتخار دارند اموال شان را در راه آل الله صرف نموده و متبرک کنند باید به سامرا اهتمام ویژه داشته باشند. باید حرم سامرا و پروژه های علمی و تبلیغی آن چون نگینی زیبا و درخشان در جهان بدرخشد و نام امام عصر ارواحنا فداه را بلند آوازه تر نماید. هم مردم عراق و هم ایران و هم شیعیان در هر کجای دنیا که هستند، باید برای این منظور تلاش و اهتمام نمایند تا این اهداف محقق شود. امنیت این شهر باید چنان تأمین شود که هیچ از امنیت دیگر شهرها کم نداشته باشد. این شهر منسوب و متعلق به صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریع است؛ شخصیتی الهی که قرار است امنیت و عدالت را در تمام جهان بگسترده. همت و اقدام یکایک ما باید در این راه به کار افتد تا چنان شود که لبخند رضایت بر لبان مولا نشانند ان شاء الله...

کرامت

بهترین تعریف برای يك انسان خوب و متعالی، «انسان اخلاقی» یا «انسان اخلاق‌محور» است و بهترین تعریف برای «اخلاق»، آراستگی به بهترین صفات و کردارهاست. این بهترین‌ها هم، توسط خالق انسان تعیین شده که او خود متخلق به بهترین صفات ستوده است. لذا می‌گویند: به اخلاق الهی درآیید (تخلّقوا باخلاق الله)^۱. خداوند نیز خلفایی در میان انسان‌ها گسیل داشته است تا مردم با دیدن این صفات و اخلاق ستوده در آن‌ها، یاد گیرند و چنان شوند. او پیامبرش حضرت محمد ﷺ را دارای خلق عظیم معرفی نمود (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)^۲ تا آسوه برای همه انسان‌های اخلاق‌مدار باشد (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)^۳. امامان که خلفای الهی پس از پیامبرند، به این اخلاق الهی، متخلق‌اند و پیروان آن‌ها باید اخلاق را از آنان بیاموزند. آشنایی با اخلاق مهدوی به عنوان آخرین پیشوا، از این جهت اهمیت می‌یابد...

۱. قله کرامت

آنان که با متون دینی مأنوس‌اند، با برخی ویژگی‌های اخلاق مهدوی به عنوان يك امام، آشنا هستند. در زیارت جامعه که از امام هادی علیه السلام صادر شده، امامان را اصل و ریشه همه کرامت‌ها معرفی فرموده‌اند (اصول الکرم) و عادت آن‌ها را احسان و نیکی رساندن و سجّیه و منش آن‌ها را کرامت و بخشش گفته‌اند (عادتکم الإحسان و سجّیتکم الکرم)^۴. البته مشخص است کسی که خلیفه الهی است باید صفاتش چون صفات مُستخلف عنه (یعنی کسی که از طرف او به جانشینی نصب شده) باشد. اگر خدای متعال، کریم و محسن است،

۱. روضة المتقین ۱: ۳۱۲.

۲. قلم (۶۸): ۴.

۳. احزاب (۳۳): ۲۱.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

خلیفه او هم باید کریم و بخشنده و اهل احسان باشد. همه امامان از این کرامت بهره‌مند بودند و آخرین حجت خدا نیز اهل کرامت است و مأمور به احسان، چنان‌که در زیارت جمعه به او عرض می‌کنیم: و شما ای مولای من کریم هستید از فرزندان کریمان و مأمور به مهمان‌نوازی و بخشش (وَأَنْتَ يَا مُوَلَّایَ کَرِیْمٍ مِنْ اَوْلَادِ الْکَرَامِ وَمَأْمُورٌ بِالضَّیَافَةِ وَالْإِجَارَةِ)...

درک مفهوم کرامت، دشوار نیست، همه ما وجدان می‌کنیم که غرق کرامت‌های الهی هستیم که بی‌هیچ قابلیت، مشمول انعام و کرامت‌های خدا شده‌ایم و الطاف او چون باران بر ما بارش داشته است: نعمت وجود، سلامتی، چشم و گوش و فهم و بصیرت و هدایت و خانواده و دوست و راهنما و امام و هزاران نعمت و احسان دیگر که قابل شمارش نیست. به قول سعدی... پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب، از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به درآید...^۱

اگر هماره زبان به شکر گشاییم قادر نیستیم فقط از عهده شکر نعمت امام - که خدا به ما ارزانی داشته - برآییم. او هم پدر امت است هم غمخوار و هم دعاگو و نیز راهنما و چراغ راه و پناه و فریادرس و کشتی نجات و در یک کلمه واسطه همه فیوضات و کرامت‌ها و احسان‌هایی است که از سوی خدا به ما می‌رسد...

آیا یاوران و خدمت‌گزاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، نباید نشانی از کرامت مولای خود داشته باشند؟ آیا لئیم می‌تواند ادعا کند پیرو کریم است؟! آیا نباید مأموم از امام تبعیت کند و نوکر به ارباب نظاره کند و خدمت‌گزار شبیه مولایش شود و سربازان به فرمانده مانند و شاگردان به استاد روند و فرزندان، راه پدران پویند؟! اگر ریشه کرامت در وجود حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است باید این کرامت در منتظرانش قابل مشاهده باشد. فقیران و مسکینان و دردمندان و محتاجان، باید نصیبی از کرامت منتظران برند و اگر کسی بخواهد سپاس گوید، گویند: این‌ها از ما نیست بلکه از مولاست، اگر خواهید سپاس گویند، سپاس‌گزار مولایمان باشید که ریشه و بنیاد کرامت است (اصول الکرّم)...

۱. گلستان سعدی، دیباچه.

عفو

خیلی بد کرده بودند. برخلاف قولی که به پدر داده بودند که با برادر نوجوان شان یوسف، مهربانی کنند، او را در چاه انداختند و رها کردند تا بمیرد و پیراهن او را به خون آغشتند و به پدر گفتند: یوسف طعمه گرگان شد و پدر را در غم و اندوه بزرگی فرو بردند... اما حالا یوسف پس از سال ها مرارت و زندان با تقدیر الاهی، عزیز مصر شده و آن ها برای رفع نیاز به دربار عزیز مصر آمده اند بدون این که بدانند او همان برادرشان است که به قصد کشتن به چاه افکندند و رها کردند... یوسف اما آن ها را شناخت - اگرچه اظهار نکرد - این پیامبر الاهی می توانست آن ها را که با پای خود نزد او آمده بودند و می گفتند: یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر، مجازات کند اما نه تنها آن ها را بخشید بلکه درخواست کمک آن ها را با نیکی پاسخ داد و از کرامت خویش توشه انبوهی به آنان بخشید و با دست پرنزد پدر گسیل داشت...

عفو و گذشت در برخورد با دیگران يك دستور الاهی است (خُذِ الْعَفْوَ)^۱ و این که اگر کسی ظلم نمود او را ببخشیم (ان نعفو عن ظلمنا)^۲ و نیز عفو کنید و درگذرید اگر دوست دارید خدا نیز شما را بیامرزد (ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون أن یغفر الله لکم؟)^۳ و این گونه بود که پیامبر اکرم ﷺ با آنکه خود و یارانش آن همه آزار و شکنجه و ظلم از کفار مکه دیده بود، وقتی بر آن ها پیروزی یافت به جای انتقام، آن ها را عفو نموده و فرمود: حرف برادرم یوسف علیهِ السلام را تکرار می کنم: من شما را عفو کردم، خدا هم گناه شما را ببخشد که مهربان ترین مهربانان است. بروید، شما آزاد هستید...^۴ و امام علی علیهِ السلام نیز در جنگ صفین اسیران شامی را آزاد کرد

۱. یوسف (۱۲): ۸۸.

۲. اعراف (۷): ۱۹۹.

۳. مصباح المتعجد ۲: ۵۹۷ (دعای ابو حمزه ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان).

۴. نور (۲۴): ۲۴.

۵. بحار الانوار ۴۴: ۵.

درحالی که آنان آب را از او باز داشتند و او آب را از آنان باز نداشت و در جنگ جمل نیز به سپاهیان خود فریاد برداشت که نباید به خانه های ایشان هجوم برید و نباید دارایی های ایشان را به غنیمت گیرید و نباید کسی را که پشت به جنگ کرده تعقیب نمایید...

یکی از جهات شباهت امام عصر ارواحنا فداء به یوسف، همین جنبه عفو یوسف نسبت به برادران ظالم و خطاکار خویش است. این است که در بسیاری از توسلات به آن عزیز، سخن برادران یوسف در آیه قرآن را شاهد می آوریم و درخواست می کنیم که قصور و تقصیرات ما را در عدم یاری آن جناب در عصر غیبت، به بزرگی و سروری خویش عفو فرماید و الطاف خود را بر ما ارزانی دارد که (یا ایها العزیز مسنا و أهلنا الضرّ و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكیل و تصدق علينا إنّ الله یجزی المتصدقین)^۱ و مطمئن هستیم آن یوسف مصر وجود و امام عصر و زمان، مهدی موعود ارواحنا فداء به شیوه اجدادش، ما را عفو نموده و خواهد نواخت...

یاران امام نیز باید این خُلق پیامبرگونه مهدوی را در زندگی خود سرمشق سازند. همیشه ظلم ها ازسوی دشمنان نیست - که حتی اگر ازسوی دشمنان هم بود قرآن می فرماید در پاسخ اهانت آن ها کریمانه عبور کنند و عفو و گذشت داشته باشند، بلکه باید به آنان سلام کنند و این گونه رفتار کریمانه خود را فراتر از رفتار احسان گونه به نمایش گذارند (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً)^۲ - گاهی ازسوی دوستان ایمانی خویش نیز مورد ستم واقع می شوند، در این مواقع هم انتقام را فرو نهند و عفو نمایند و به امام خویش تأسی نمایند که یوسف گونه برادران را می بخشد و به آن ها کرامت نیز می نماید. این اخلاق است که دشمنان را دوست می گرداند و دوستان را به راه می آورد...

۱. یوسف (۱۲): ۸۸.

۲. فرقان (۲۵): ۶۳.

حلم

روزی، یکی از خویشان امام سجاد علیه السلام در کمال بی ادبی، به ایشان دشنام‌ها و نسبت‌های زشتی داد. امام در پاسخ او خاموش ماند و پس از بازگشت او با تنی چند از یاران به در خانه او رفتند. او بیرون آمد و یقین داشت امام تلافی می‌نماید اما امام فرمود: «برادرم! اگر آنچه به من نسبت دادی در من وجود داشته باشد از خداوند طلب مغفرت می‌کنم و اگر در من نباشد از خداوند برای تو طلب آمرزش می‌کنم.» مرد دشنام‌گوی، در پای وی افتاد و بوسه می‌داد و می‌گفت: از خداوند طلب آمرزش می‌کنم آنچه از صفات بد به شما نسبت دادم، آن صفات در شما نیست و من به آن‌ها سزاوارترم...^۱ امام به سیره جدش پیامبر عمل نمود که در پاسخ ظلم‌های کافران برای آن‌ها از خداوند طلب آمرزش می‌نمود و می‌فرمود: خدایا آنان را ببخش که دانشی ندارند...^۲

این‌گونه است که حلم، طرفداران و دوستان انسان را افزون می‌کند. نخستین پاداش بردبار در مقابل بردباری‌اش آن است که مردم در برابر نادان، پشیمان او خواهند بود. هنگامی که انسان در برابر برخورد ناگوار و جاهلانه افراد شکیبایی و بردباری کند دیگران نیز حق را به او داده و شخص مهاجم را مورد نکوهش قرار دهند و نسبت به امری که مورد هجوم قرار گرفته یاری‌اش نمایند. بر همین اساس فرموده‌اند: «الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ»^۳ حلم برای انسان مانند عشیره و طایفه (حامی و پشتیبان) خواهد بود. در برخوردهای فکری و فرهنگی و گفتمان‌های اندیشگی هم وقتی در برابر بدگویی و درشت‌گویی مناظران، حلم به خرج دهیم و خارج از منطق و حق نگوییم، ناظران به سوی ما گرایند...

۱. شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار علیهم السلام ۳: ۲۵۷-۲۵۸.

۲. اعلام الوری: ۸۳ (غزوه احد).

۳. غرر الحکم: ۲۳.

آخرِ بردباری، منتهای حلم... این صفتی است که به امام داده‌اند: «منتهی الحلم». این از همان مفاهیم متعالی است که از زیارت جامعه فراگرفته‌ایم. آنجا که به امامان درود می‌فرستیم و عرض می‌کنیم: شما یید کان رحمت و گنجینه‌های دانش و منتهای حلم و ریشه‌های کرامت (معدن الرحمة، و خزان العلم، و منتهی الحلم، و اصول الکرم...)، امام عصر ارواحنا فداه همچون پدران خویش و رسولان الهی، منتهای حلم و بردباری است. حلیم یعنی کسی که قدرت مقابله دارد اما خشم خویش فرو می‌خورد و مقابله به مثل نمی‌کند، بلکه راهی برای هدایت او می‌جوید و اقدام می‌نماید. امام عصر ارواحنا فداه نزدیک هزار و دویست سال است که جسارت‌های دشمنان و بدعهدی دوستان را می‌بیند و زخم‌ها را به جان می‌خرد و با داشتن قدرت، از تلافی و انتقام صرف‌نظر می‌کند و در عوض برای هدایت آن‌ها دعا می‌نماید...

یاران امام نیز در غیبت مولا و امامشان، به تأسی از او، حلم و بردباری پیشه می‌کنند. اگر قرار باشد با هر دشنام‌گو و اهل جسارت تقابل کنند، راه هدایت را بسته‌اند. اغماض و گذشت، صبر بر نوائب و سختی‌های وارده از سوی معاندان، و بدی را با نیکی و تحمل فراوان پاسخ دادن، و رعایت روش گفت‌وگوی برتر در گفتمان‌ها با دگران‌دیشان، موجب خواهد شد شرایط را به سود خود تغییر دهند و راه را برای پیروزی خود هموار نمایند که گفته‌اند:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر...

آن‌ها با حلم فراوان خویش، مردم را به افکار و اندیشه خود نزدیک کنند و بر یاران امام بیفزایند و لبخند رضایت بر چهره آن حضرت نشانند...

گشایش

در مسیر زندگی و در راه رسیدن به اهدافتان، گاهی با موانع و سختی‌ها، گاهی هم با ناکامی‌هایی روبه‌رو می‌شوید و بلاها و مشکلاتی به سراغتان می‌آید و غمگین و اندوهگین می‌شوید... به هر حال دنیاست و همیشه بروفق مراد شما نیست. به تکاپو می‌افتید و با آن سختی‌ها و مشکلات و بلاها، مبارزه می‌کنید، گاهی با اراده قوی موفق می‌شوید و اوضاع را عوض می‌کنید؛ اما بعضی اوقات هم زورتان کفاف نمی‌دهد و ناکام می‌مانید... آن وقت است که دست نیاز به سوی خدای قادر می‌گشایید و از او کمک می‌خواهید تا سختی را برطرف کند، غم‌ها را بزدايد، بلاها را برطرف نماید؛ این است که خدا را به این عبارات می‌خوانید: «یا مفرج الكرب» و «یا مزيل الهم» و «کاشف البلوی» یعنی ای گشاینده سختی و مشکل و رنج، و ای زداینده اندوه، و ای برطرف‌کننده بلا...

جالب است که همین صفات برای خلیفه و حجت خدا و امام (یعنی امام عصر ارواحنا فداه) نیز ذکر شده، گویی او از سوی خداوند برای همین مأموریت تعیین شده است. در دعایی که از سید بن طاووس رحمته الله نقل شده آن عزیز غایب از نظر، به عنوان «مُفَرِّجُ الْكَرْبِ» و «مُزِيلُ الْهَمِّ» و «كَاشِفُ الْبَلَوِ»^۱ و... معرفی شده است؛ یعنی آن حضرت گشاینده رنج‌ها و زداینده غم‌ها و برطرف‌کننده بلاها و پناه و پشتیبان [هر پناهنده و کمک‌خواه] خوانده شده و از او می‌خواهید به یاری شما آید و رنج‌ها و مشکلاتتان را برطرف و اندوهتان را زائل نماید، زیرا امام، مربی بزرگ و معلم دلسوز و پدر مهربان مردم است؛ چنان‌که خود فرمود: اگر این‌گونه نبود که ما دوست دار اصلاح کار شما هستیم و به شما نظر لطف و رحمت داریم از توجه و التفات به شما [به دلیل کارهای ناپسندتان] احتراز می‌کردیم (لَوْ لَا مَا عِنْدَنَا مِنْ مَحَبَّةٍ صَلَاحِكُمْ وَرَحْمَتِكُمْ وَالْإِشْفَاقِ عَلَيْكُمْ لَكُنَّا عَنْ مُخَاطَبَتِكُمْ فِي شُغْلٍ)....^۲

۱. بحار الانوار (ج بیروت) ۹۹: ۱۰۲، باب ۷ از زیارات امام عصر رحمته الله.

۲. غیبت شیخ طوسی: ۲۸۶.

آن عزیزاگرچه غایب است ولی ابررحمتی است که پیوسته می بارد و از مهر و محبت خویش مردم را حیات و نشاط می بخشد و محروم کسی است که از این کانون مهر، مهربانی ها را نچشد و محبت ها را حس نکند. لذا در دعا می خوانیم: **اللهم هب لنا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاءَهُ وَخَيْرَهُ...**^۱ در سخنی از خود حضرت آمده است: همانا رحمت پروردگارتان همه چیز را فرا گرفته و من آن رحمت بیکران الهی هستم (فلولا أَنَّ رَحْمَةً رَبِّكُمْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَأَنَا تِلْكَ الرَّحْمَةُ)^۲. و در بیان معصومان علیهم السلام چنین توصیف شده است: [امام] دلسوزتر است بر مردم از پدران و مادرانشان (وَأَشْفَقَ عَلَيْهِمْ مَنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ)^۳ و نیز: او بیشتر از همه شما، مردم را بیشتر پناه می دهد و از همه شما علمش افزون تر و رحمت و لطفش فراگیرتر است (أَوْسَعُكُمْ كَهْفًا وَأَكْثَرُكُمْ عِلْمًا وَأَوْصَلُكُمْ رَحِمًا)^۴...

لذا امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: به خدا سوگند من نسبت به شما از خود شما مهربان ترم (وَاللَّهِ يَا زَيْدُ إِنِّي أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ)^۵... با این باور، نباید در سختی ها و مشکلات خود را تنها بدانیم و رفع غم و اندوه و رنج خویش را از آنان بخواهیم. اگر امام عصر ارواحنا فداه را «مفرج الكرب» و «مزيل الهم» می خوانیم نباید لحظه ای از کمک خواهی از ایشان غافل شویم. شیعیان و یاران آن امام همام نیز، هرچقدر در رفع مشکل و غم زدایی از مردم تلاش کنند، بدانند در مسیر امام حرکت نموده اند و دل آن عزیز را خرسند ساخته اند که يك نمونه آن رفع شك و شبهه از مردم در امر دینشان است که حضرت فرمود: مطلع شدم گروهی از شما در دین به تردید افتاده و در دل آن ها نسبت به اولیای امرشان شک و حیرت راه پیدا کرده است، این امر مایه اندوه ما شد...^۶

۱. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲. بحار الانوار ۵۳: ۱۱ باب ۲۸.

۳. من لایحضره الفقیه ۴: ۴۱۸.

۴. غیبت نعمانی: ۲۱۴ باب ۱۳.

۵. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة ۲: ۱۹۰.

۶. کلمة الامام المهدی: ۳۰۰-۳۰۱ (خلف العسکری علیه السلام).

عزت

بعضی گمان دارند وقتی گفته می شود امام عصر ارواحنا فداه، عزت بخشِ مؤمنان و خوارکننده کافران است (معزالؤمنین و مذل الکافرین)، این مربوط به دوران ظهور ایشان است که مؤمنان عزیز شوند و کافران، ذلیل و خوار... آیا این گمان به این معنی نیست که ایشان، اکنون که در زمان غیبت اند، فاقد این صفت هستند و قدرت و اختیاری در موضوع عزت و ذلت ندارند؟ خیر، این باور، با اعتقاد به امامت آن بزرگوار، سازگار نیست. امام علیه السلام، مقام خلیفه اللهی دارند و امور از مجرای ایشان در جهان جریان می یابد و واسطه فیوضات الاهی به خلق هستند. هم اکنون هم چنین اند نه فقط در دوران ظهور و غلبه بر کافران و معاندان و ظالمان. هرکس می خواهد عزیز شود باید عزت را از ایشان بخواهد و هراس داشته باشد که عزتش به ذلت مبدل نشود، چنان که بسیاری را سراغ داریم در همین عصر غیبت، به عزت رسیدند و بعضی از کرسی عزت، به ذلت لغزیدند...

ما در نگرش توحیدی، مالک همه قدرت ها و مالکیت ها و عزت ها و ذلت ها را خدای بزرگ می دانیم؛ چنان که قرآن می فرماید: «بگو: بار الها! ای مالک حکومت ها! به هرکس بخواهی، حکومت می بخشی و از هرکس بخواهی حکومت را می گیری؛ هرکس را بخواهی عزت می دهی و هرکس را بخواهی ذلیل می کنی، خوبی ها به دست توست؛ تو بر هر کاری توانایی»^۱:

یکی را کند بنده و مستمند	یکی را دهد تاج و تخت بلند
فرازنده تاج و تخت و کلاه	خداوند خورشید و گردنده ماه
یکی را کند سوگوار و نژند...	کسی را که خواهد برآرد بلند

کودکی یتیم را چنان عزیز می کند که امروز دومیلیارد مسلمان بر او درود می فرستند و فراعنه و قیاصره و اکاسره و سلاطین را به ذلت می افکنند؛ کسی

۱. آل عمران (۳): ۲۶.

چون سیدالشهداء را علی رغم مغلوبیت ظاهری، چنان عزیز می کند که میلیون ها انسان پس از چهارده قرن از سراسر جهان به سوی بارگاه شریفش پرمی کشند...

در دعاها و زیارت های مهدوی می خوانیم: «السلام عليك يا معز المؤمنين المستضعفين السلام عليك يا مذل الكافرين المتكبرين الظالمين»^۱ (سلام بر تو ای عزت بخش اهل ایمان و ضعیف نگهداشته شدگان، سلام بر تو ای خوارکننده کافران گردنکش و ستمکاران)؛ و در دعای ندبه: «این معز الاولیاء و مذل الاعداء» (کجاست عزت بخش دوستان و ذلت بخش دشمنان). پس مجرای عزت و ذلت را، امام می دانیم. یعنی هرکس عزت می خواهد به امام نزدیک شود؛ و نیز ذلت و شکست کافران و ظالمان را از آن بزرگوار بخواهد که چون دست به دعا بردارد، خواسته اش در بارگاه الاهی، رد نمی شود. عالم و حاکم و کاسب و خطیب و هنرمندی که می خواهد نزد مردم عزیز شود، از او عزت را طلب کند که اوست عزت بخش مؤمنان؛ و ساقط کننده ستمگران از اریکه قدرت را نیز از او بخواهند که اوست مذل الظالمین...

اما منتظران باید قانون مندی های عزت را رعایت کنند تا زمینه عزیز شدن آنها توسط امام فراهم شود، برای مثال، تواضع در راه خدا و به خاطر خدا، موجب عزت می شود (إِنَّ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ)^۲؛ انصاف در امور موجب عزت است: (أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا)^۳؛ حرکت در مسیر امامت، به عزت مؤمنان می انجامد (إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ)^۴؛ هر که در مصیبت ها، صبر پیشه کند خداوند عزت او را افزون کند و با پیامبر و اهل بیت به بهشت داخل شود (مَنْ صَبَرَ عَلَى مُصِيبَةٍ زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا إِلَى عِزِّهِ وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ)^۵...

۱. مفاتیح الجنان، از دعای سلام الله کامل التام...

۲. کافی ۲: ۱۲۲ باب التواضع.

۳. کافی ۲: ۱۴۴ باب الانصاف والعدل.

۴. کافی ۱: ۲۰۰.

۵. وسائل الشیعه ۳: ۲۶۰ باب ۷۶؛ استحباب الصبر علی البلاء.

ناصح

گفت: این که در سلام ها به امام، ایشان را به عنوان «ناصح» می خوانیم (السلام عليك أيها الولي الناصح) به چه معناست؟ گفتیم: «ناصح» یعنی نصیحت کننده و نصیحت از ریشه «نصح» به معنای پند و اندرز خالص و بی غل و غش است و آن سخنی است که از روی خیرخواهی و دلسوزی و خلوص بدون چشمداشت مادی و دنیوی از سوی ناصح، به انسان گفته می شود و خود يك روش تربیتی است. پیامبران در گروه ناصحان قرار دارند زیرا انسان ها به نصیحت نیازمندند؛ و اصولاً دین، جز نصیحت و خیرخواهی نیست (الدِّينُ النَّصِيحَةُ)؛ پرسیدیم: خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمود: برای خدا و کتابش و برای رسول خدا و پیشوایان مسلمین و تمام مسلمانان.^۱ این است که در قرآن مکرراً رسولان را ناصح خوانده (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ)^۲ و اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریک را ناصح می خوانیم به همین معناست...

از آنجا که مأموریت امامان، هدایت و راهنمایی انسان ها است به آنچه که خیر آن ها در آن باشد، هماره در اندیشه به کمال رساندن و خیرخواهی دنیوی و اخروی برای آنان هستند. پیروان امام نیز باید ناصح باشند زیرا نصیحت کردن، اخلاق کریمان است (النَّصِيحَةُ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ)^۳. نصیحت از بین برنده تکبر و خودخواهی است، باعث اصلاح روابط متقابل اجتماعی می شود و قومی که در بینشان نصیحت نباشد خیر و خوشی نخواهند داشت. علی عليه السلام فرمود: خیری نیست در قومی که ناصح نیستند و ناصحان را نیز دوست ندارند (لَا خَيْرَ فِي قَوْمٍ لَيْسُوا بِنَاصِحِينَ وَلَا يُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ)^۴. منتظران باید طلایه داران نصیحت و

۱. روضة الواعظین ۲: ۴۲۴.

۲. اعراف (۷): ۶۸.

۳. غرر الحکم: ۶۹-۷۰ کلام ۱۳۴۵.

۴. غرر الحکم: ۷۹۱ شماره ۴۴۷.

خیرخواهی باشند و نسبت به خطراتی که هدایت مردم را نشانه می‌رود و موجب گمراهی می‌شود حساس باشند و به موقع هشدار داده و فریب خوردگان را نجات دهند...

نصیحت همیشه زبانی نیست، گاهی با کردار، دیگران را دلالت به خیر می‌نماید (کُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّتْرِ^۱) انسان می‌تواند با رفتار و اعمال خود ناصح جامعه و دیگران باشد. امام باقر علیه السلام فرمود: پیروی کن از کسی که تورا می‌گریاند؛ درحالی که خیرخواه توست و پیروی نکن از کسی که تورا می‌خنداند؛ اما فریبنده توست (اتَّبِعْ مَنْ يَبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يَضْحَكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ)^۲. گاهی باید زمامداران جامعه را نصیحت نمود زیرا آن‌ها نیز انسان هستند و در معرض خطا و لغزش‌اند، نصیحت برای آن‌ها نیز کارگشاست (النَّصِيحَةُ لِأَيُّمَةِ الْمُسْلِمِينَ)^۳...

چقدر زیبا فرمود حضرت علی علیه السلام: «کسی که تورا نصیحت می‌کند: دلسوز توست، به تو خوبی می‌کند، به عواقب کار تو می‌اندیشد، و کاستی‌هایت را جبران می‌نماید؛ بنابراین، اطاعت از او موجب هدایت توست و مخالفت با او مایه تباهی و زیان است.»^۴ امام چنین است: او سرپرستی ناصح (الولی الناصح)^۵ از تبار ناصحان است. او خود از طریق احادیث و سخنانش شما را نصیحت می‌کند و هم از طریق واسطه، هدایت شما را زیر نظر دارد و کسانی را مأمور راهنمایی و نصیحت شما نموده است. آن مهربان، خیرخواه باخلاص است و چون آیت مهربانی خداست، دمی از شما غافل نیست و ناصحانی را به سوی شما می‌فرستد و از انواع راه‌ها حتی القاء در فؤاد شما بهره می‌برد و در کمال امانت، میراث همه فرستادگان الهی را ابلاغ می‌فرماید...

۱. بحار الأنوار (چاپ بیروت) ۶۷: ۳۰۹.

۲. المحاسن ۲: ۶۰۴ باب ۶.

۳. منهاج البراعة ۱۴: ۱۳.

۴. میزان الحکمة ج ۱۲، ص ۲۱۵ رقم ۲۰۲۰۱.

۵. مفاتیح الجنان، از زیارت روز جمعه.

مؤلف

دلتنگ بود از اختلاف و تفرقه و دشمنی و می گفت: از آفات جوامع انسانی، تفرقه و جدایی و نزاع و دشمنی است. خداوند یکی از دستاوردهای بزرگ بعثت پیامبر اکرم و دین اسلام را نزدیک کردن افراد به هم و تألیف قلوب و اتحاد مردم شمرده است زیرا به برکت تعالیم و فداکاری های آن حضرت، تفرقه و دشمنی های آن ها به دوستی و برادری مبدل شد: «و به یاد آورید نعمت خداوند را بر خودتان، آن موقعی که با یکدیگر دشمن بودید و خدا دل های شما را الفت و پیوند داد و به موهبت آن باهم برادر شدید.» (واذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فاللف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخوانا)^۱. یکی از مأموریت های فرستادگان الهی، رفع تفرقه ها و تحقق وحدت کلمه بر محور توحید و اعتصام به ریسمان خداست (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا)^۲...

ادامه داد: امامت نیز که تداوم نبوت است، همین هدف را دنبال می کند. در زیارت جامعه می خوانیم: «به وسیله ولایت و پیشوایی شما، کلمه (توحید و معارف الهیه) به کمال رسید و نعمت بزرگ دین به خلق عطا گردید و پراکندگی به الفت و اتحاد مبدل گشت (بولایتکم تمت الكلمة وعظمت النعمة واثلتفت الفرقه)^۳. همان گونه که با قیام پیامبر و دستورات شرع، خداوند کینه ها را برطرف نمود و افراد با یکدیگر برادر شدند (ونزعنا ما فی صدورهم من غلٍ إخوانا)^۴.

شیوه سلوک امام مهدی علیه السلام نیز همین شیوه است. در دعای ندبه آن حضرت را به صفت «مؤلف» یعنی الفت بخش و پیوند دهنده، توصیف نموده اند: (أَيُّنَ مُؤَلِّفُ شَمْلِ الصَّالِحِ وَالرَّضَا) که این گونه ترجمه کرده اند: کجاست فراهم آورنده

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۳. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۴. حجر (۱۵): ۴۷.

سراپرده صلاح و رضا، یا گردآورنده شایستگی و رضایت مندی، یا کجاست الفت بخش دل‌های پراکنده و متفرق بر محور درستی و خشنودی، یا کجاست آنکه پریشانی‌های خلق را اصلاح و دل‌ها را خشنود می‌سازد...

منش امام، جمع کردن دل‌ها و متحد ساختن قلب‌هاست. بیشتر مردم یا صلاح واقعی خود را تشخیص نمی‌دهند و متفرق می‌شوند و به اموری که به ضرر آن‌ها است تن می‌دهند و یا این‌که مصلحت را تشخیص می‌دهند، ولی به خاطر منافع دنیوی به آن رضایت ندارند. یگانه کسی که بین این دو حالت را جمع می‌کند و اتحاد می‌بخشد، امام عصر ارواحنا فداه است؛ لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: «این مؤلف شمل‌الصلاح والرضا»: کجاست آن که میان پراکندگی، صلاح و رضا را جمع کند و در دعای امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن حضرت آمده: و پراکندگی امت را با او جمع فرما^۱ و در حدیثی آمده: به وسیله او میان دل‌های مختلف و پراکنده، الفت و اتحاد ایجاد شود^۲، امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: خداوند به وسیله آن حضرت، دل‌های پراکنده و مخالف یکدیگر را ائتلاف بخشد.^۳

این روش و اخلاق مهدوی، فقط مختص زمان ظهور نیست. هم اکنون نیز امام، دل‌هایی که به او دل بسته‌اند را با یکدیگر پیوند دهد چنان‌که بر محور ولایت او، مهربان‌تر از برادر در کنار هم به خدمت پرداخته و به راه شایسته و صلاح و کسب رضایت الهی مشغول باشند. یاران و منتظران امام نیز با تمسک به آن حضرت اهل پیوند و اتحاد و وحدت کلمه بر محور تقوی هستند (جامع الکلمة علی التقوی)^۴ و سعی می‌کنند دل‌های خود را به هم نزدیک کنند و کینه و دشمنی و تفرقه را که سلاح شیطان است، از خود دور نمایند و نگذارند اختلاف سلیقه و برداشت، آن‌ها را دچار تفرقه و انشعاب و چند دستگی و پراکندگی نماید که فَشَلَّ وَبِیْ اَعْتَبَارِ شَوْنَد (فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیْحُکُمْ)...^۵

۱. مکیال المکارم ذیل عنوان تألیف قلوب.

۲. مکیال المکارم ۱: ۸۱.

۳. کافی ۱: ۳۳۴، انتهای ح ۲.

۴. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۵. انفال (۸): ۴۶.

فاتق

گاهی کارهایتان گره می خورد و قفل می شود طوری که از گشودن آن درمانده می شوید، در این زمان به دنبال کسی هستید که گره از کارتتان بگشاید و قفل ها را باز نماید. گاهی هم کارهایتان آن قدر پراکنده و گسسته می شود که توان جمع کردن و انسجام آن را ندارید، نیاز دارید کسی آن پراکندگی را از بین ببرد و دوباره آن را به وحدت برساند. این دو کار را فتق (یعنی گشودن و شکافتن گره های بسته شده) و رتق (یعنی جمع کردن و وحدت بخشیدن پراکندگی ها) گویند. در دعاها، فتق و رتق امور را از خدا می خواهیم و او را شکافنده و گشاینده هرامر بسته و قفل شده می خوانیم (فاتق کل رتق) و نیز به هم آورنده و جمع کننده هرامر پراکنده و متفرق (راتق کل فتق). این خدای متعال است که قیوم جهان است و همه امور در اختیار اوست و قدرتش بر هر چیزی فائق است...

در دعای روز دحوالارض این گونه می خوانیم: خدایا ای گستراننده کعبه، و شکافنده دانه و برگیرنده سختی و برطرف کننده هر گرفتاری، از تو می خواهم در این روز از روزهایت، که حقش را بزرگ گرداندی، و سبقتش را پیش انداختی، و آن را نزد اهل ایمان امانت و ودیعه سپردی و به سوی خود وسیله قرار دادی، و به رحمت گسترده ات که بر محمد درود فرستی آن بنده برگزیده ات در پیمان نزدیک، روز دیدار، شکافنده هرامر بسته و دعوت کننده به حق، و بر اهل بیت پاکش، آن راهنمایان، و روشن کنندگان راه حق، ستون های جبار و متولیان بهشت و دوزخ، و عطا کن به ما از عطای در خزانه ات که نه بریده شود و نه منع گردد، تا به وسیله آن توبه و بازگشت خوبی برای ما فراهم نمایی (اللَّهُمَّ ذَا حِيَ الْكَعْبَةِ وَ فَالِقَ الْحَبَّةِ وَ صَارِفَ اللَّزْبَةِ وَ كَاشِفَ كُلِّ كُرْبَةٍ أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنْ أَيْمَانِكَ الَّتِي أَعْظَمْتَ حَقَّهَا وَ أَقْدَمْتَ سَبْقَهَا وَ جَعَلْتَهَا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ وَدِيعَةً وَ إِلَيْكَ ذَرِيعَةً وَ بِرَحْمَتِكَ الْوَسِيعَةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْمُنتَجِبِ فِي الْمِيثَاقِ الْقَرِيبِ يَوْمَ

صاحب

چه احساس خوشی داریم وقتی کلمه «صاحب الزمان» را می شنویم: این مفهوم روح ما را سرشار از امید می کند که صاحب و مولا و نگهدار و سرپرست داریم و تنها و رها نیستیم. این صفت در قرآن برای پیامبر ﷺ نیز به کار رفته است (و ما صاحبکم بمجنون/ ما ضلّ صاحبکم و ما غوی)^۱. پس از او نیز هیچ گاه زمین از حجت و صاحب و امام، خالی نبوده است. در روایت اسماعیل نوبختی آمده که حضرت عسکری ﷺ خطاب به فرزند خود فرمود: «بشارت باد تو را که تو صاحب الزمانی»^۲. لقب «صاحب الزمان» به معنای خداوند زمان، صاحب عهد و دوران، مالک و صاحب اختیار و مدبر این عصر و زمان به اذن الهی است. ایشان از آغاز زندگی بدین لقب خوانده و معرفی شدند. القاب دیگر آن جناب چون ولی عصر، امام عصر، امام زمان و صاحب الامر نیز در همین راستا تبیین می شود...

واژه صاحب در عربی علاوه بر معنای مالکیت و مدیریت (اولی الامر)، به معنای همراه، یار، دوست و رفیق راه آمده است که اگر این مفاهیم هنگام اشاره بر کلمه صاحب الزمان در نظر آید، بار مفهومی آن را گسترده تر و پر عمق تر می نماید. امام ﷺ، هم مدیر و مدبر این زمان است و هم همراه معنوی و ملازم و یار و دوست. این که ما همراهی چون امام مهربان داریم که سلام و دعا و نجوای ما را می شنود و پاسخ می گوید، به ما قوت قلب و انرژی مثبت فوق العاده می دهد. به خصوص که بدانیم این همراه و ملازم، دارای ولایت باطنی تشریعی و تکوینی است؛ زیرا یکی از معانی «صاحب»، مالکیت و داشتن اختیار و ولایت و قدرت تصرف معنوی است و بر همین اساس «صاحب الزمان» به معنای شخص دارای اختیار و قدرت تصرف و هدایت در عصر و زمان خویش بر موجودات است...

۱. تکویر (۸۱): ۲۲ و نجم (۵۳): ۲.

۲. أبشیراً بُنّی فانت صاحب الزمان وانت المهدی بحار ۵۲: ۱۷ ح ۱۴.

لقب «صاحب الزمان» از همان ابتدا توسط شیعیان براساس سخن پیامبر برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به کار می‌رفته است.^۱ فضل بن شاذان در کتاب فضایل از پیامبر اکرم نقل کرده است: هرکس دوست دارد خداوند سبحان را در حال کمال ایمان و حسن اسلام ملاقات کند، پس باید حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر و مهدی را دوست داشته باشد.^۲ حسین بن حسن علوی نیز گوید: در سامرا بر حضرت عسکری وارد شدم و او را در ولادت آقاایمان، صاحب الزمان تهنیت و شادباش گفتم.^۳ کفعمی در مصباح درمورد دعای فرج می‌گوید این دعا را حضرت صاحب الامر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تعلیم فرمود به شخصی که محبوس بود و با خواندن آن رهایی یافت: ... یا مولانا صاحب الزمان الأمان الأمان الأمان الغوث الغوث...^۴

القاب دیگر امام که لقب صاحب الزمان را همراهی می‌کنند عبارتند از: «صاحب الدار»: لقبی خاص برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به معنای مالک و آقای خانه گیتی، «صاحب الامر»: مالک و اختیاردار امور دین و دنیا، «صاحب الدین»: اختیاردار آیین، «صاحب العصر» و «ولی عصر»: اختیاردار دوران، «صاحب يوم الفتح»: اختیاردار روز پیروزی، «صدرالخلائق»: برترین آفریدگان. در روایات متعددی نیز آن حضرت را به یکی از این صفات، نام برده‌اند مانند آن روایت امام باقر عجل الله تعالی فرجه الشریف که فرمود: «در صاحب الامر نشانه‌هایی از پیامبران است، نشانه‌هایی از موسی و عیسی و یوسف و محمد صلی الله علیه و آله...»^۵. اکنون می‌گوییم: هان! محبتان صاحب الزمان! با داشتن صاحبی چون مهدی دوران، چه کم دارید؟ چه غم دارید؟ صاحب دارید، او حامی و پشتیبان شماست...

۱. بحارالانوار ۵۲: ۱۶ به نقل از غیبت شیخ طوسی.

۲. فضائل ابن شاذان: ۱۶۷.

۳. مهدی موعود (ترجمه بحار): ۲۱۰ به نقل از غیبت شیخ طوسی.

۴. مصباح کفعمی: ۱۷۶.

۵. کمال الدین ۱: ۳۲۷ ح ۷.

باب

بله، باید از باب، وارد خانه شد نه از بام یا دیوار. آنکه از غیر باب بخواهد وارد خانه شود یا دزد است یا متجاوز؛ و حق است که با او برخورد قانونی و قهرآمیز شود. «باب»، يك معنای دیگر هم دارد و آن فرد کاملاً مورد اعتماد اهل خانه یا سازمان است که افراد برای ورود به خانه یا سازمان، باید با او هماهنگ شوند و او آنان را با ضوابط و آداب خانه آشنا کند و از طریق او به خانه و سازمان وارد شوند. خدای بزرگ نیز برای ورود به حریم قرب خویش، ابوابی قرار داده تا مردمی که آداب و شرایط ورود را نمی‌دانند به کمک آنان راه را پیدا کنند و به ملکوت قرب، وارد شوند... راهنمایان الاهی، همان باب‌ها هستند که خداوند برای ورود بندگان خویش به سرای قرب و سعادت، تعیین فرموده و غیر از طریق ایشان، راه دیگری نیست....

در دعا و زیارت خطاب به امام عصر ارواحنا فداه می‌خوانیم: سلام بر تو ای درگاه و باب الاهی که جز از طریق آن نتوان وارد حریم کبریایی شد؛ سلام بر تو، ای راه خدا، که هر که جز آن پیمود، هلاک و نابود شد (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُؤْتِي إِلَّا مِنْهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِي مَنْ سَلَكَ غَيْرَهُ هَلَكَ)^۱. باب‌الله، صفتی است که برای حضرات رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام به کار رفته است. امام باقر علیه‌السلام، پیامبر را باب‌الله نامیده که جز از طریق او نمی‌توان به حریم الاهی رسید. همین تعبیر با عبارات مختلف در مورد علی علیه‌السلام وارد شده است (إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا.... إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَمَنْ دَخَلَ بَابَهُ كَانَ مُؤْمِنًا)^۲. کلماتی چون «صراط»، «سبب»، «طریق» و «سبیل» نیز که همه تعبیراتی دیگر از «باب‌الله» اند، برای ائمه به کار رفته‌اند...

۱. المزار (شهید اول): ۲۰۴.

۲. الوافی ۴: ۱۹۰.

امروز در عالم هستی، خدا یک باب دارد و آن وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هرکس می‌خواهد به مقامات متعالی و قرب الاهی برسد، باید از این در وارد شود. از آغاز عالم، همه انبیای الهی و اوصیای گرامی آن‌ها، باب‌الله بوده‌اند. در هر عصر و زمانی خداوند بایی برای هدایت و سعادت انسان‌ها باز نمود تا این‌که سرانجام، مقام باب‌اللهی به آن وجود مقدس رسید. هرچند عصر غیبت است اما باب‌الله بودن برای اهل‌الله منافاتی با غیبت ندارد و این باب همیشه مفتوح است. هرکس می‌خواهد به خدا برسد و بهره‌ای از کمالات ربانی ببرد، باید از طریق این خاندان قدم بردارد و با هدایت آنان حرکت در مسیر زندگی را تنظیم نماید. خداوند این باب را برای بنی اسرائیل هم نهاد و آن را باب حطه نامید که فقط از آن باب وارد شوند. «باب حطه اُمّت» عنوانی است که در روایات برای ائمه علیهم‌السلام تأویل شده که جز از طریق آنان نتوان به حقیقت معارف و قرب الاهی رسید...^۱

همه سخن در این است: هر که می‌خواهد به سلامت و امنیت، سفر زندگی خود را طی کند باید همراه باب‌الله و سبیل‌الله حرکت کند و از آنان بشنود که کجا بایستد، کجا اقامت کند، کجا تُند رود و کجا کُند. باب‌الله می‌داند که رضایت خدا در چیست، ناخشنودی او از چه کارهایی است. باب‌الله است که نشانی حریم کبریایی را دارد و می‌تواند نشانی درست را به شما بگوید. بسیار باب‌های دروغین، مدعی باییت شده‌اند و مریدان خود را به کج‌راهه برده و هلاک کرده‌اند. خلاف خرد است هدایت خود را به دزدان و طرارانی دهیم که به گزاف لباس نبوت و امامت و باب‌اللهی پوشیده‌اند تا ما را بفریبند و در بیابان ضلالت، طعمه خود کرده، هلاک کنند و به جهالت ما پوزخند زنند...

۱. کتاب سلیم بن قیس ج ۱: ۶۱ و ۹۳؛ ج ۲: ۷۳۴ و ۹۳۷.

جامع

انسان، موجودی اجتماعی است اما ویروس تفرقه که ناشی از هوای نفس و القائنات شیطان است آن را تهدید می‌کند و آن اجتماع و وحدت را به انشعاب و تفرقه و تشتت می‌کشاند و آدم‌ها را از هم دور می‌کند. بلای تفرّق، مبنای فروپاشی بسیاری از اجتماعات و تشکّل‌ها بوده و هست. قرآن می‌فرماید: به ریسمان الاهی چنگ زنید (و بر اساس توحید، با هم مجتمع باشید) و متفرق نشوید (و اعتصموا بالله جميعاً و لا تفرّقوا)^۱ و می‌فرماید: با یکدیگر نزاع نکنید که سست می‌شوید و مهابت و قوّتان از بین می‌رود (وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ)^۲. در جنگ‌ها نیز، از طریق ایجاد اختلاف در صفوف حریف و دشمن، آن‌ها را به تحمل شکست مجبور می‌نمودند. ضرب‌المثل «تفرقه بینداز و حکومت کن» (فرّق، تسدّ) ناظر به همین اصل است. نباید نعمت اجتماع و وحدت کلمه را قربانی هواهای نفسانی کرد...

جمع و جامع از هر موضوعی، آن است که همه ابعاد و ویژگی‌های آن موضوع را در خود داشته باشد. مثلاً زیارت جامعه را از آن جهت جامعه می‌گوییم که تمام مفاهیم زیارات دیگر را در خود جمع دارد. در مقابل آن تفرّق و پراکندگی و شعث است. لقب «جامع الکلم» و «جامع الکلمه» برای امام عصر ارواحنا فدا، در روایات و زیارات به کار رفته تا نشان دهد آن بزرگوار، اتحاد و اتفاق کامل و جامع را در جامعه ایجاد می‌کند و اوست وحدت بخش صفوف و از بین برنده پراکندگی‌ها و تفرقه‌ها و جدایی‌ها. در سلام به آن حضرت می‌گوییم: سلام بر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که وعده خداوند عزّ و جلّ به امت‌هاست، آن وجودی که به اختلافات پایان

۱. آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲. انفال (۸): ۴۶.

می بخشد و به واسطه وجود مقدسش پراکندگی اهل ایمان خاتمه می یابد (السلام علی المهدی الذی وعد الله عز و جل به الامر ان یجمع به الکلم و یلم به الشعث)...^۱

وحدت کلمه و اتحاد و اجتماع، محور می خواهد. محور این اجتماع هم، تقوی است. در دعای ندبه می خوانیم: کجاست آنکه بر پایه و محور تقوی، همگان را مجتمع و متحد می سازد؟ (أَیْنَ جَامِعُ الْکَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى). در زیارت دیگری، این گونه به آن حضرت سلام می کنیم: سلام بر مهدی هدایتگراست ها و تحقق بخش یگانگی و وحدت کلمه ها (السَّلَامُ عَلَى مَهْدِي الْأُمَمِ وَ جَامِعِ الْکَلِمِ)^۲.

از همین روست که یکی از القاب آن حضرت را «جمعه» گفته اند. جمعه یعنی روزی که مردم کنار یکدیگر جمع می شوند و مجتمعاً نماز می گزارند. امام نیز محور این اجتماع است که همگان بر محور وجود مبارک او، مجتمع می شوند. لذاست که هفتمین روز هفته که روز جمعه است متعلق به آن وجود مسعود است که جامع الکلم است (هذا یوم الجمعة و هو یومک)...^۳

آیا وقتی آقا و مولای شما، محور اجتماع و اتحاد و یگانگی است، شایسته است که شما اهل تفرقه و جدایی و تک روی باشید؟ تعالیم دین و روش امامان ما بر محور وحدت و اجتماع است، دور از عقل است که ادعای پیروی از دین و آیین کنیم و اهل تفرقه باشیم. به مختصر بهانه ای اجتماع را رها کنیم و تک روی نماییم یا با بهانه ای کوچک و دلخوری اندک، از صفوف جماعت جدا شویم و آهنگ انشعاب یا انزوا زنیم! آیا اگر چنین کنیم مولای خود را خشنود نموده ایم یا دل خون؟ او ما را در مقابل دشمنان دین و آیین، متحد و قوی می خواهد نه زبون و ضعیف و فشل. باید تحمل خود را بالا ببریم و اختلافات را با حوصله و صبر و حلم برطرف کنیم و «ید واحده» باشیم...

۱. المزار (شهید اول): ۲۰۹.

۲. المزار الکبیر: ۵۸۹.

۳. مفاتیح الجنان، زیارت روز جمعه.

نظام

صد دانه پراکنده را با يك نخ، به نظم در می‌آوری تا بشود يك تسبیح که بتوانی از آن دانه‌های پراکنده، ابزار ذکری برای خود بسازی! دانه‌ها هرچند زیبا و متعدد، اما تا به نظم در نیایند، کاربردی ندارند، اما وقتی به نظم درآیند ارزش پیدا می‌کنند. تمام دستورات و احکام و عبادات و تعالیم دین، همان دانه‌های پراکنده‌اند که بدون وجود حجت خدا، هویتی ندارند، یا چون تك تك اعضای بدن هستند که اگر قلب نباشد، حیات و حرکت ندارند. امام، قلب دین است که خون را به تمام اعضای پیکر دین، پمپاژ می‌کند و پیکری که قلب نداشته باشد، چوب خشك مرده‌ای بیش نیست. این است که در دعا و زیارت، خطاب به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عرض می‌کنیم: شما سامان‌بخش و نظام دین و پیشوای متقیان و عزت‌مآوردانی (أَنْتَ نِظَامُ الدِّينِ، وَيَعْسُوبُ الْمُتَّقِينَ، وَعِزُّ الْمُوحِدِينَ)¹...

کاملاً عقلی است که بدون رهبر، همه اجزاء يك سازمان، هرچقدر هم مهم و کاربردی باشند، خاموش و بدون روح‌اند. نقش رهبری، معنادار کردن اجزاء سازمان و حرکت‌دهی و نظم‌بخشی به آن است. نظام سازمان با وجود رهبر شکل می‌یابد. دین بدون امام و حجت‌الاهی معنا و محتوا و روح ندارد؛ خودرویی است که بدون سائق و راننده است: نماز و روزه و زکات و حج و انفاق و احسان و... بدون امام، ارزشی نخواهد داشت. امام باقر علیه السلام فرمود: اسلام بر پنج اصل بنا شده است: برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، حج خانه خدا، روزه ماه رمضان و ولایت و پیروی از ما اهل بیت. در آن چهار مورد اول، رخصتی داده شده است ولی در ولایت هرگز رخصتی نیست². کسی که مال ندارد زکات بر او واجب نیست و حج نیز از او ساقط است و کسی که مریض است نشسته نماز می‌خواند

۱. المزار الکبیر: ۵۸۸.

۲. کافی (چاپ دار الحدیث) ج ۳: ۶۵ و ۶۱.

و روزه براو لازم نیست، ولی ولایت بر همه واجب است؛ چه مریض باشد و چه سالم، چه دارا و چه فقیر...

زیباترین تعبیرها در این معنا از امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء است که فرمود: همانا امامت، زمام دین و مایه نظام مسلمانان و اصلاح دنیا و عزت مؤمنان است، همانا امامت ریشه اسلام رشدیابنده، و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، زکات، روزه، حج و جهاد و فراوانی غنائم جنگی و صدقات، و اجرای حدود و احکام و نگهبانی از مرزها و اطراف به وسیله امام است؛ او است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند و حدود خدا را برقرار و جاری می سازد و از حریم دین خدا دفاع می نماید و مردم را به سوی راه پروردگارش با حکمت و اندرز نیک و حجت رسا فرا می خواند (ان الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین، ان الامامة أس الاسلام النامی و فرعه السامی، بالامام تمام الصلاة والزكاة والصیام والحج والجهاد و توفير الفیء والصدقات و امضاء الحدود والاحکام و منع الثغور والاطراف. الامام یحلّ حلال الله و یحرّم حرام الله، و یقیم حدود الله و یدبّ عن دین الله و یدعو الی سبیل ربّه بالحکمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة)...

یاوران و منتظران امام عصر ارواحنا فداه، وظیفه مندند قبل از آنکه افراد را با اجزاء دین آشنا کنند با روح دین که امام است آشنا کنند. اگر کسی همه عمر، به نماز و صیام و زکات و همه خیرات اهتمام کند، اما امام خود را نشناسد و ولایت او را نپذیرد و اوامر او را اجرا نکند، آن عبادات او را سودی نخواهند بخشید. ابتدا باید پیوند مردم را با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برقرار نمود سپس دیگر اجزای دین را به او آموخت. حجت الاهی است که دین را سامان و نظام می بخشد و همه ارکان و اجزاء و بخش ها را معنادار می نماید. دین بدون امام، دین خوارج است که به جنگ امیر مؤمنان علیه السلام می روند، و دین کوفیان است که به روی سالار جوانان بهشت، تیغ می کشند! نماز و روزه و زکات اینان چه ارزشی خواهد داشت؟!

نور

یکی بود و دیگر هیچ! خدا بود و جز او هیچ! نخستین چیزی که آفرید، نور عظمت بود؛ انوار بود؛ و از آن انوار همه چیز آفریده شدند... هر جا نور نباشد، ظلمت است؛ تاریکی است. جان ما از تاریکی، گریزان است. ساعتی اگر نور نباشد، قابل تحمل نیست؛ هراسان می‌دویم به دنبال شمعی، مشعلی، چراغی، برقی... چه لطف عظیمی بود که خداوند نور را آفرید؛ نور مخلوق الاهی است و نور همه چیز از اوست؛ همان‌گونه که نور عظمتش، فطرت ما را روشن ساخت، آفرینش را روشن ساخت، جهان معنا را نیز روشن ساخته است.... همه خورشیدها از اویند؛ مهتاب‌ها و ستارگان از اویند؛ اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد (هوآلذی جعل الشمس ضیاء و القمر نوراً)^۱، همین‌گونه خورشیدهای معنویت و هدایت نیز از اویند؛ نور هرچه نور است از اوست. این است که «اللّٰهُ نور السموات و الارض»^۲...

هدایت نیز نور است و هیچ چیزی با نور هدایت برابری نمی‌کند. واسطه و وسیله این هدایت نیز، رسول خداست که خود نور است: «به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن راه سپرید» (آمنوا برسوله، یؤتکم کفّٰلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به)^۳؛ قرآن که کتاب هدایت است نیز، نور است: «ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرستاده‌ایم و آن کتابی روشن و آشکار کننده است. (یا أیّها النّاس قد

۱. یونس (۱۰): ۵.

۲. نور (۲۴): ۳۵.

۳. حدید (۵۷): ۲۸.

جاءکم برهان من ربکم و أنزلنا إلیکم نوراً مبیناً^۱... کسی که از هدایت بهره‌ای نبرده، مرده است؛ قرآن می‌فرماید: «آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ (أومن کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها؟)^۲...»

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، امام را این‌گونه توصیف می‌فرمایند: امام چونان خورشید نورافشانی است که با نور خود روشن‌گر جهان است و او در جایگاهی قرار دارد که دست‌ها و چشم‌ها بدان نایل نمی‌شود (الامامُ کالشَّمس الطالعة المجلِّلة بنورها للعالم وهی فی الافق بحیث لا تنالها الایدی والأبصار)^۳. این همان نوری است که کافران می‌خواهند با سخنان خویش، خاموشش کنند ولی خداوند نمی‌گذارد تا آنکه کاملش گرداند (یریدون أن یطفئوا نورالله بأفواههم ویأی الله إلا أن یتمم نوره ولو کره الکافرون)^۴. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «همانا خداوند متعال چهارده نور را آفرید، چهارده هزار سال قبل از آنکه مخلوقات را بیافریند، و آن (انوار) روح‌های ما (اهل بیت) است. از آن حضرت علیه السلام سؤال شد: یا بن رسول الله، آن چهارده نور کدامند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین؛ آخرین ایشان قائم ماست که بعد از غیبت قیام می‌نماید، دجال را می‌کشد و زمین را از هرگونه جور و ظلم پاک می‌گرداند...»^۵

۱. نساء (۴): ۱۷۴.

۲. انعام (۶): ۱۲۲.

۳. کافی ۱: ۲۰۰.

۴. توبه (۹): ۳۲.

۵. کمال الدین، ترجمه پهلوان، ج ۲: ۷، ح ۷.

یکی از زیباترین تعبیرها از نور بودن امام، عبارتی است که در مورد صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریع، در دعای شب نیمه شعبان شده است: (نور درخشانت و پرتو فروزانت و نشانه روشنت در شب تاریک، آن غایب پوشیده از نظر، که عظیم بوده ولادتش، و شریف است اصل و نسبش؛ فرشتگان گواه اویند و خدا یاور و تأیید کننده اش آنگاه که وعده ظهورش در رسد و فرشتگان مددکاران اویند، شمشیر خداست که کند نشود و نور حق است که خاموش نگردد، بردباری است که کاری بی منطق انجام ندهند، مدار روزگار است... (نُورُكَ الْمُتَالِقُ وَضِیَاؤُكَ الْمُشْرِقُ وَالْعَلَمُ النُّورُ فِي طَخِيَاءِ الدِّيُجُورِ، الْغَائِبُ الْمَسْتُورُ جَلَّ مَوْلِدُهُ وَكُرَّمَ مَحْتَدُهُ وَالْمَلَائِكَةُ شَهَدُهُ وَاللَّهُ نَاصِرُهُ وَمُؤَيِّدُهُ إِذَا آن مِيعَادُهُ وَالْمَلَائِكَةُ أَمْدَادُهُ، سَيُفُّ اللَّهُ الَّذِي لَا يَنْبُو وَنُورُهُ الَّذِي لَا يَخْبُو وَذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَصْبُو مَدَارُ الدَّهْرِ...)^۱

۱. مفاتیح الجنان، اعمال شب نیمه شعبان، عمل چهارم.

آرزو

به بهانه يك عبارت شورانگيز در قصه اشتیاق و خواستاری، سزاست دیوان‌ها سروده شود و دفترها گشوده شود: "بنفسي أنت أمنيّة شائق يتمنيّ..."، جانم به فدایت ای که تو آرزوی قلب هر مشتاق آرزومندی... مرا هزار امید است و هر هزار تویی / شروع شادی و پایان انتظار تویی. بیا، ای همه آرزوی من، اشتیاق من، امید من...

"أمنيّة"، امید و میل و خواهش و آرزوست، آن هم از سوی مشتاقان و مؤمنانی که دائماً او را ورد زبان و ناله و مناجات خویش ساخته‌اند: "بِنَفْسِي أَنْتَ أُمْنِيَّةُ شَائِقٍ يَتَمَنَّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنَّا": دلم ز هرچه به غیر از تو بود خالی ماند / در این سرا تو بمان! ای که ماندگار تویی... ز تمام بودن‌ها، "تو" همین از آن من باش / که به غیر با "تو" بودن، دلم آرزو ندارد! همه هست آرزویم که ببینم از توروئی / چه زیان تورا که من هم برسم به آرزویی؟...

خدا نکند امید کسی نومید شود، تا خدا را داریم که نباید نومید شویم: خوش آن رمزی که عشقی را نوید است / خوش آن دل، کاندرا آن نور امید است...

آن که جان‌مان به عظمتش گواهی می‌دهد، خواسته است که هیچ‌گاه نومید نشویم که نومیدی گناهی بزرگ است. او دل ما را به مهر شما ولیّ خدا پیوند زد و امیدوارمان ساخت به قیامات، به ظهورت، چرا باید نومید شویم از آمدنت؟ نه، هرچند دوران فراق دیرپا شود مشعل امید را در جان خود فروزان می‌داریم که می‌دانیم می‌آیی:

اوج نومیدی، بسی امیدهاست

از پس ظلمت، دو صد خورشیدهاست.

پس ای آرمان من، آرزوی من، می‌دانی که هر صبح و شام، قلبم با یاد شما معطر می‌شود و بهانه شما را می‌گیرد: همچون نسیم صبح وزیدم به سوی تو / دیدم هنوز هم در سینه هیچ نیست به جز آرزوی تو...

و خرسندم که شما را دارم که بهترینی، مهربان‌ترینی، پاک‌ترینی، با تقوی‌ترینی، دادگسترو مهرپروری و خلاصه خوب‌ترینی... به قول حافظ: چه خوش باشد دل امیدواری / که امید دل و جان‌ش تو باشی...

می‌دانم درد بی‌درمان نومیدی، چگونه تار و پود زندگی را می‌گسلد؛ می‌دانم ویروس یأس و وادادگی، ناقوس مرگ جامعه‌هاست؛ می‌دانم، به سرنوشت کسی باید گریست که بدون آرزو زیست و در جان‌ش امید نیست. اگر زندگی او مرگ نیست، بگو که چیست؟! در یلداهای دیرپا، در زندان‌های سیاه، در شکست‌ها و ناکامی‌ها، باید امیدوار بود که این شب را پایانی، سپید است؛ ستم، ماندنی نیست؛ سیاهی، جاویدان نیست؛ سپیده آمدنی است... اندکی صبر، سحر نزدیک است. به هنگام سختی مشونا امید / که ابرسیه بارد آبی سپید...

آری، ما امامی داریم مهربان و عدالت‌گستر که یار ضعیفان و پاک‌دلان است؛ خود رنج مظلومیت و تنهایی و غربت را چشیده است از کودکی تا کنون در عمق غیبتی به وسعت دوازده قرن... اما او هیچ‌گاه از یاد مظلومان و مستضعفان غافل نبوده است. او یاران و منتظرانش را پویا و پرنشاط و تلاشگر و پرتحرک و اجتماعی و خدمتگزار و امیدوار خواسته است، اگر به یاد او بوده‌اند و در غربت او را صدا زده‌اند، فریادرسی نموده و یاری و همراهی...

او هرگز از دل‌های ما غائب نیست؛ او هرگز از ما دور نیست، جدا نیست؛ مگر هر جمعه در حماسه ندبه فریاد نمی‌زنی: "بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيِّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا"، جانم به فدایت، تو آن غائبی هستی که از میان ما بیرون نیستی، بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ [يَنْزَحُ] عَنَّا، جانم فدایت، تو آن دوری هستی که از ما دور نیست... تو حاضری همه جا، هرچند ظاهر نباشی. وقتی در دل ما حاضری، یعنی با مایی و به یاد مایی و پشتیبان مایی... نهایتاً و قطعاً روزی عدالت آشکار خواهد شد و روسیاهی به ستم و ستمبارگان خواهد ماند که خدا فرمود: وَ نَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱. این آرزوی ماست، و یقین داریم این آرزو با وعده الهی، تحقق یافتنی است...

حاضر

به دانشجویانش گفت حضور و غیبت دو مفهوم متضاد هستند و قابل جمع نیستند. اگر کسی حاضر باشد، دیگر غائب نیست و اگر غائب باشد، دیگر حاضر نیست. آیا می‌توان این دو مفهوم متضاد را با هم جمع نمود و کسی را "حاضر غائب"، نامید؟ گفتند: نه نمی‌شود. استاد ادامه داد: در يك صورت می‌توان این تعبیر را به کار برد که یکی از این دو - یعنی حضور و غیبت - را معنوی بگیریم: گاهی غیبت، جسمانی است ولی حضور معنوی است مثل این که کسی خودش در مجلس، حضور جسمانی ندارد اما از طریق بر آن مجلس کاملاً اشراف دارد و افراد حضور معنوی او را می‌توانند احساس کنند. گاهی هم فرد، در مجلس است اما دلش جای دیگری است و گویی در مجلس، حضور ندارد چنان که شاعر گفته است: هرگز وجود حاضر غائب شنیده‌ای؟ / من در میان جمع و دلم جای دیگر است!

استاد ادامه داد: یکی از این موارد که وجود "حاضر غائب"، معنا پیدا می‌کند، وجود مسعود امام عصر ارواحنا فداه است. آن بزرگوار، اگرچه غیبت دارند اما به لحاظ مقام امامت و خلیفه‌اللهی، حضور معنوی داشته و بر همه امور به اذن الهی مطلع هستند و مردم می‌توانند ایشان را حاضر تلقی کرده و حضورشان را احساس کنند. یعنی همان طور که مثلاً خدای عزوجل را در قلب خود حاضر و آگاه نسبت به همه امور می‌دانند، وجود نماینده و خلیفه او را هم حاضر بدانند که در این صورت می‌توان "حاضر غائب" را برای ایشان به کار برد. یعنی غیبت امام، غیبت جسمانی و حضورشان معنوی است. یکی از دانشجویان پرسید: مثال دیگری هم دارید؟ استاد گفت: بله، عطر و بوی گل این چنین است و شاعر، خیلی زیبا، حضور امام را این گونه به شمیم گل تشبیه نموده است: بازای ای چوبوی گل از دیده‌ها نهان / کز رنج انتظار تو پشت فلک خمید...!

دانشجوی دیگری پرسید در کجا ایشان را حاضر غائب، گفته‌اند؟ استاد در پاسخ او گفت: مگر در دعای ندبه نمی‌خوانیم: جانم به فدایت، تو پنهان شده‌ای هستی که از میان ما بیرون نیستی! (بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا) و ادامه می‌دهیم: جانم به فدایت، تو دوری هستی که از ما دور نیستی (بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَازِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا)... خود ایشان هم فرمودند: ما از همه اخبار شما مطلع هستیم و چیزی از امور شما بر ما پوشیده نیست (فَإِنَّا نَحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعُزُّبُ عَنَا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ)'. لذا غیبت ایشان، فقط غیبت جسمانی است که با چشم ظاهری ایشان را نمی‌بینیم ولی کاملاً بر ما اشراف داشته و حضور معنوی دارند و این به خاطر مقام امامت و خلیفه الهی ایشان است...

دانشجویان محو این توصیف‌های استاد از امام غائب بودند و می‌خواستند توضیحات بیشتر را بشنوند. استاد که اشتیاق آن‌ها را دید، ادامه داد: آری، آن عزیز وجود، "حاضر غائب" است. او همه جا حاضر است هرچند ظاهر نباشد. چنان‌که گفتم غیبت او جسمانی است که یا ایشان را نمی‌بینیم یا می‌بینیم و نمی‌شناسیم اما او مظهر غیب خداست که این غیبت به معنای عدم احاطه علمی نیست. همان‌گونه که وجود خدا را احساس می‌کنی و با او سخن می‌گویی با ولیّ الله نیز سخن بگو و درد دل کن و نیازهایت را برشمر و حاضرش بدان و خود را در مشهد او احساس کن که شاهد رفتار و اعمال توست و مباد که کاری کنی که مورد رضایت او نباشد و بدان که اگر در راه او به خدمت او مشغول باشی، او می‌بیند و خشنود می‌شود و یاری می‌کند و به دعای او سعادت‌مند خواهی شد...

۱. احتجاج طبرسی ج ۲: ۴۹۷.

عزیز

به این عبارت که می‌رسیم شگفت زده می‌شویم: جانم به فدایت، تو قرین عزّتی که هیچ‌کس براو برتری نگیرد (بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى) این را خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، عرض می‌کنیم. این چگونه عظمت و عزت و بلندی و والایی است که هرگز از امام جدا نمی‌شود که گویی با او گره خورده و قرین شده است (عقید عزّ)؟ تو البته باور داشته و داری که عزت حقیقی و همیشگی - و نه بلندی و پستی‌های زودگذر دنیوی - را فقط در خدای عزوجل بجویی که همهٔ آفرینش را آفریده و بلندی و پستی و عزت یا ذلت بخشیده است. همه جز او فانی هستند و اوست باقی. خداوند خورشید و گردنده ماه / فرازنده تاج و تخت و کلاه / کسی را که خواهد برآرد بلند / یکی را کند سوگوار و نژند... اما عزت فقط، عزت ظاهری نیست. ممکن است کسی را به ظاهر فرودست بینی اما در ملکوت الاهی عزیز باشد...

مردم به ظاهر، فرعون را عزیز بینند درحالی‌که او از عزت حقیقی، بی‌بهره است چون مقامش عاریتی و خودش فانی است. عزت حقیقی و پایدار از آن خداست و پیامبرش و مؤمنان (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين)^۱ هرکس عزت و عظمت می‌خواهد باید از خدا بخواهد که تمامی عزت در اختیار اوست (من كان يريد العزة فلله العزة جميعا)^۲ کسانی که برای عزیز شدن به دريوزگی حاکمان چند روزه می‌روند باید بدانند به خطا می‌روند و عزت پایا فقط در اختیار خداست (أیبتغون عندهم العزة فانّ العزة لله جميعا)^۳ آیا دنبال عزت هستند این کسانی که به دشمنان خدا و به قدرت‌های مادی پناه می‌برند درحالی‌که عزت در نزد

۱. منافقون (۶۳): ۸.

۲. فاطر (۳۵): ۱۰.

۳. نساء (۴): ۱۳۹.

خداست؟ آری عزت با خداست و خلفای او از پیامبران و اوصیای آنها تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که عزیز حقیقی اند و حتی عزت‌های ظاهری نیز از مجرای آنها تمليك می‌شود و به عنوان آزمون در اختیار کسانی قرار می‌گیرد...

اما در همین دنیای زودگذر نیز چه بسا اگر صبر پیشه کنی، ببینی عزیز شدن ظاهری کسانی را که روزی فرو دست و خوار بودند. اگر روزی یوسف در چاه و زندان بود، روز دیگر عزیز مصر بود؛ اگر روزی یتیم قریش، بی‌یاور و تنها بود، روزی پیامبر و آقای شبه جزیره بود و شاهان جهان را به آیین خود فرا می‌خواند. اگر روزی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت و غربت است، روزی به فرمان الاهی، حاکمیت ظاهری جهان را خواهد داشت و شما صاحب عزت حقیقی را صاحب عزت ظاهری نیز خواهید یافت. صبر ما اندك است، این‌ها تحقق یافتنی است، چنان‌که با صبر، پایان داستان یوسف‌ها و پیامبرها را دیدیم و دیدند. غره نشوند کوتاه‌بینان به عزت ظاهری، پایان داستان را منتظر باشند...

هرکس برای خویش پناهی گزیده است / ما در پناه قائم آل محمدیم و به این هم افتخار می‌کنیم! در همین دنیای فانی هم اگر کسی عزت می‌خواهد، باید از ولی خدا بخواهد. او مجرای همه عزت‌هاست؛ اوست که به عزت الاهی پیوند خورده است (بنفسی أنت من عقید عز لا یسامی)؛ مگر می‌شود عزت و ذلت را از خدا و ولی خدا ندانست؟ اوست عزت‌بخش یاران و دوستان خدا و ذلت‌بخش دشمنان او (أین معز الاولیاء و مذل الاعداء). در مورد عزت دنیوی، ما زیاد متوقع نیستیم که زودگذر است اما ای آقای عزت و ای عزت‌بخش دو جهان، انتظار داریم عزت اخروی را نصیبمان فرمایی. ما عزت حقیقی را همراهی و همنشینی با شما می‌دانیم. اینجا با نام و یاد شما قرین بودیم و آنجا می‌خواهیم کنار شما باشیم و از شما جدا نباشیم. همین عزت ما را بس...!

اصلاح

از دین فقط پوسته‌ای باقی مانده و بسیار انحراف‌ها در آن پدید آمده و این درخت به کجی گراییده است... سال‌هاست که این پدیده را دامنگیر شده است که ظاهراً مساجد برپاست و نماز گزارده می‌شود و حاجیان به حج می‌شتابند و قرآن‌های زیبا چاپ و با صدای خوش خوانده می‌شود و نام مسلمانی بر دو میلیارد انسان هست و حدود شصت کشور خود را مسلمان می‌نامند و اقلیت‌های مسلمان در نزدیک یکصد و بیست کشور حضور دارند، اما زندگی‌شان از روح اسلام تهی است و به شرك و ربا و ریا و انحراف از اصول و گرایش به چپ و راست آلوده است. دلسوختگان و مؤمنان در این شرایط چشم‌انتظار آن مصلح موعودند که بیاید و آن انحراف‌ها را از چهره دین بزدايد و کجی‌ها را راست گرداند (أَیْنَ الْمُنتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ)...

یونسی به سفر رفته، مسیحی، از خانه رانده شده، موسایی به اضطرار، از قوم گریخته و پیامبری به الزام و اجبار، مهاجرت کرده است و در غیبت آن‌ها، قدرناشناسان و منحرفان، به جولان آمده و باطل را جای حق نشانده‌اند و پوسته‌ای را حفظ کرده، دین را از مغز تهی ساخته و به انحراف گراییده‌اند. امام، را که قلب دین است، وانهاده بر این پیکر دین، لباسی زیبا دوخته‌اند و به آن دلخوش‌اند... میلیاردها قرآن چاپ کرده و مسابقات قرآنی برپا نموده و الفاظش را حفظ نموده هزاران حافظ و قاری به الحان خوش، آیات را می‌خوانند و از رادیوها پخش می‌کنند و هرجا مسجدی ساخته‌اند مجلل و باشکوه، اما در متن زندگی‌شان، شبیه کفار شده‌اند و روح دین، غائب است؛ و عجیب است که غیبتش را احساس نمی‌کنند و اسیر روزمره‌اند و از راه به بیراهه و انحراف غلتیده‌اند...

کسانی بر جای پیامبر تکیه زده و بر کرسی وعظ و خطابه نشسته و سخن از اسلام و قرآن می‌گویند که بویی از حقیقت اسلام نبرده‌اند. سلفی‌گری و وهابیت و داعش و طالبان و ده‌ها نام دیگر با حمایت جریان سلطه از اسلام راستین سخن می‌رانند و به ذبح اصل اسلام مشغولند و به هدم و تخریب حرث و نسل و اصل پرداخته‌اند و روح دین غریب و مهجور و تنهاست. راستی را، اهالی قبله این قدر به انحراف، دین در اعوجاج، و اُمت در انتظار تا کی...؟ به نظر شما تا سرخورده نشویم از سوءاختیاری که کرده‌ایم، راه نجاتی هست؟ باید بفهمیم این مصیبت‌ها، میوه و ثمره رها کردن امام است؛ رفتن به بیراهه سقیفه است؛ وانهادن امام و گرایش به مال و مقام است؛ غفلت از خدا و پیام وحی است؛ پرستیدن گوساله در غیبت چند روزه موساست، نیست؟!

باز باید درود فرستیم به آن بیدار دلانی که فهم مشکل کرده و درد را شناخته و درمان را هم پیدا کرده‌اند و از سویدای جان به دنبال راه نجات، آن روح دین را صدا می‌زنند و از خدا او را می‌طلبند و می‌خواهند آن طرید شرید به خانه باز گردد و همواره می‌خوانند: کجاست آنکه منتظرند بیاید و کجی‌ها و انحراف‌ها را بزدايد؛ کجاست آنکه جور و دشمنی را زائل، و فرائض و سنن را تجدید، و عزت اُمت و شریعت را بازگردانده، و قرآن و احکامش را زنده، و شوکت متجاوزان را شکسته، و بناهای شرك و نفاق و فسوق و عصیان و طغیان و گمراهی و تفرقه را نابود کند (أَيْنَ الْمُنتَظِرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّةِ وَالْعَوَجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ أَيْنَ الْمُدْخَرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ أَيْنَ الْمُتَخَيَّرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ أَيْنَ الْمُؤَمَّلُ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَحُدُودِهِ أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ أَيْنَ قَاصِدُ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ أَيْنَ هَادِمُ أُبْنِيَةِ الشِّرْكِ وَالتَّفَاقِ أَيْنَ مُبِيدُ أَهْلِ الْفُسُوقِ وَالْعِصْيَانِ أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ الْغِيِّ وَالشِّقَاقِ...)

شفیع

گفت: از مهر و لطف و کرامت امام بسیار گفتمی، بگودامنه این لطف و مهر تا کجاست؟ گفتم: محدود به این دنیا نیست و تا قیامت امتداد دارد. گفت: چگونه؟ گفتم: یکی دیگر از پنجره‌های رحمت و کرامت‌شان، شفاعت است. در روز حساب که پرونده‌ات، کاستی‌ها یا نقاط سوئی دارد، نزد خداوند از آبروی خود مایه گذارند و شفیع تو شوند و تو را به بهشت رسانند. همچنان که پیامبر دارای مقام شفاعت است آن‌ها نیز از این مقام بهره‌مندند. این است که در زیارت جامعه خطاب به امام عرض می‌کنی: ای ولی خدا، همانا بین من و خدای عز و جل گنا‌هانی است که آن‌ها را جز رضایت شما پاک نمی‌کند، پس به حق خدایی که شما را امین بر راز خود قرار داد و نظارت بر امور مردم را به عهده شما گذاشت و اطاعت خود را به اطاعت از شما مقرون ساخت، پس بخشش گنا‌هانم را از خدا بخواهید و شفیعان من شوید، که من فرمانبردار شمایم...

گفت: معنای درست شفاعت چیست؟ گفتم: شفاعت در اصطلاح یعنی کسی را در پناه لطف خود گرفتن و مشمول بخشش ساختن است. خداوند این مقام را به خود اختصاص داده و فرموده: مجموعه شفاعت در اختیار خداست (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً)^۱ اما سهمی از این مقام را برای اولیای خود نیز قرار داده و فرموده بعضی به اذن و رضایت او می‌توانند شفاعت کنند چنان‌که در آیاتی از قرآن بر آن تأکید نموده است (آیاتی همچون: مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ / يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا / لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى / لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى)^۲. طبیعتاً شفاعت پیامبر و امامان علیهم‌السلام که سفیران و حجت‌های خداوند، قطعی است و در روایات فراوانی بر این موضوع تأکید شده است...

۱. زمر (۳۹): ۴۴.

۲. یونس (۱۰): ۳ / طه (۲۰): ۱۰۹ / انبیاء (۲۱): ۲۸ / نجم (۵۳): ۲۶.

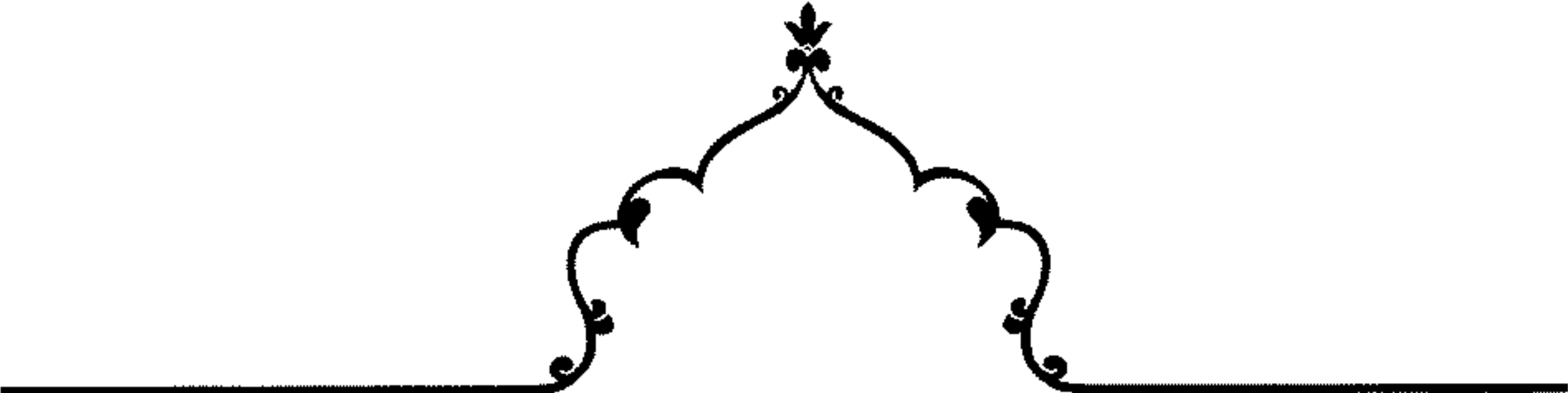
گفت: این بسیار زیباست که ما به شفاعت امامان و نیز مولا مان امام عصر ارواحنا فداه، امیدوار باشیم. گفتم: البته، برای همین است که در دعاها و زیارت از ایشان درخواست شفاعت می‌کنیم و عرضه می‌داریم: «خدایا اگر من شفیعی را به درگاه تو نزدیک تر از محمد و اهل بیتش - آن خوبان و پیشوایان و نیکان - می‌یافتم، آن‌ها را شفیعیان خود قرار می‌دادم پس به حقشان که برای آنان بر خود واجب کرده‌ای، مرا در گروه عارفان به آن‌ها و آشنای به حقشان، و در شمار رحم‌شدگان به شفاعت آن بزرگواران وارد کن، به درستی که تو مهربان‌ترین مهربانانی.» همچنین خطاب به امام زمان عرض می‌کنیم: و تویی شفاعت‌کننده‌ای که کسی در این موضوع با تو نزاع نکند (وَ أَنْتَ الشَّافِعُ الَّذِي لَا تُنَازَعُ) ...^۱

و نیز می‌گوییم: گواهی می‌دهم که به وسیله ولایت شما، اعمال پذیرفته می‌شود و کردار پاک می‌گردد و خوبی‌ها چند برابر گردد و بدی‌ها از بین می‌رود؛ پس هر که ولایت را دارا شد و به امامت اعتراف نمود، اعمالش پذیرفته شود و گفته‌هایش مورد تصدیق قرار گیرد و خوبی‌هایش چند برابر گردد، و بدی‌هایش محو شود و هر که از ولایت منحرف شد و به شناختت جهل ورزید و تورا با دیگری عوض کرد خدا او را با صورتش به آتش دراندازد، و عملی را از او نپذیرد^۲... و در زیارتی دیگر خطاب به ایشان می‌گوییم: و من به شفاعت شما اعتماد کرده‌ام و به دوستی و شفاعت‌تان امیدوار شده‌ام، به خاطر محو شدن گناهانم، و پرده‌پوشی عیب‌هایم، و آمرزش لغزش‌هایم، پس برای دوست خود ای مولای من، در مقام تحقق آروزی‌ش، یار باش و آمرزش لغزشش را از خدا بخواه، که او به ریسمان محبتت آویخته، و به ولایت تمسک جسته، و از دشمنانت بی‌زاری نموده (وَ قَدْ اتَكَلْتُ عَلَى شَفَاعَتِكَ وَ رَجَوْتُ بِمُؤَالَاتِكَ وَ شَفَاعَتِكَ مَحْوَ ذُنُوبِي وَ سَتْرَ عُيُوبِي وَ مَغْفِرَةَ زَلَلِي فَكُنْ لِي وَلِيَّكَ يَا مَوْلَايَ عِنْدَ تَحْقِيقِ أَمَلِي وَ اسْأَلِ اللَّهَ غُفْرَانَ زَلَلِي فَقَدْ تَعَلَّقَ بِحَبْلِكَ وَ تَمَسَّكَ بِوِلَايَتِكَ وَ تَبَرَّأَ مِنْ أَعْدَائِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْجِزْ لِي وَلِيَّتِكَ مَا وَعَدْتَهُ...)^۳

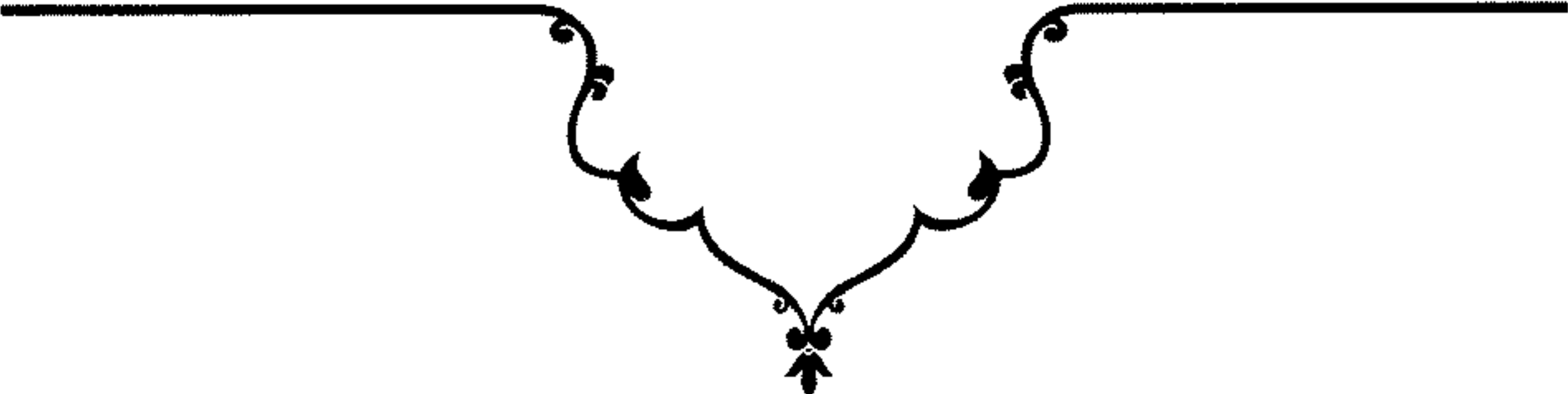
۱. المزار الكبير: ۵۸۷.

۲. همان، ص ۵۸۸ - ۵۸۷.

۳. همان، ص ۵۸۹ - ۵۸۸.



بخش دوم: بهارانه‌های مهدوی



ما و بهار

ما ایرانیان را با بهار، سرو سَری است؛ راز و رمزی است؛ بلکه نسبت فامیلی و خویشاوندی است! به خانه‌ها مان دعوتش می‌کنیم؛ آمدنش را عید می‌گیریم؛ خانه‌تکانی می‌کنیم؛ سبزه می‌گذاریم؛ سنبل و بنفشه می‌آوریم؛ برایش سفره می‌گستریم؛ هفت‌سین مهر می‌چینیم؛ حیاط خانه را آب می‌پاشیم؛ چشم به در می‌دوزیم تا وقت آمدنش بیدار باشیم؛ زنگ تحویل سال، گویی زنگ خوشامد ما به بهار دوست‌داشتنی است؛ ترنم «یا مقلب القلوب» بر لب‌ها جاری و دعای «حوّل حالنا الی أحسن الحال» بر زبان همه ساری، نوید يك سال دیگر پر بار، با همراهی بهار و بهار و بهار...

چرا بهار این قدر برای ما عزیز است؟ دوستش داریم، چشم‌انتظارش می‌نشینیم، در شب‌های بلند یلدای زمستان به یادش هستیم... چون بهار علاوه بر ظاهر زیبایش، روح زیباتری دارد که با جان ما پیوند گرفته است... این روح بهار است که به جان ما طراوت می‌بخشد؛ ما را امیدوار نگاه می‌دارد؛ ما با بهار، کامل می‌شویم؛ فقط با اوست که به «احسن الحال» می‌رسیم؛ نگاه اوست که حال ما را خوب می‌کند؛ در ما توان ماندن و رفتن ایجاد می‌کند؛ جهان معنا، با معنویت او زنده است؛ عید واقعی، آمدن اوست؛ توجه اوست، عنایت اوست... او امید دل‌های خسته ماست؛ بهار جان‌هاست، بهار مردمان است؛ شادابی روزگاران است...

با هر شکوفه بهاری، به یاد او می‌افتیم؛ با هر باران، آمدنش را انتظار می‌کشیم؛ در بهاران ما چتر بر نمی‌داریم، می‌گذاریم باران صورت‌های ما را خیس کند؛ لباس ما تر شود؛ چشم‌ها مان را نمناك کند؛ خنکی قطره‌های بلورینش گونه‌های ما را طراوت دهد؛ ما منتظر بارش او هستیم؛ باران رحمت الاهی که ناگهان از

راه می‌رسد و همه جا را بهاری می‌کند؛ همه طبیعت ظاهری بهار، نمادهایی از آن بهار حقیقی است. بهاری که چون بیاید، بارانش همه سیاهی‌های جهل و ستم را می‌شوید، خنکی عدالت همه جای جهان را لطافت می‌بخشد؛ نسیم داد، گونه‌ها را می‌نوازد؛ دل‌های مرده یا خفته در سرمای زمستان، بیدار و زنده می‌شود... برای همین است که ما را با بهار، سرو سَری است؛ راز و رمزی است...

اگر قناریان و بلبلکان برای بهار نغمه‌خوانی می‌کنند، چرا ما نغمه‌خوانی نکنیم؟! بخوانیم غزل وصالش را، قصیده ظهورش را، شعر ناب طلوعش را... بهاریه‌ها و بهارانه‌های شاعران و نغمه‌پردازان، همین غزل‌های اشتیاق است که برای بهار سروده‌اند؛ چرا ما آن‌ها را زمزمه نکنیم، نغمه سر ندهیم و اشتیاقمان را ظاهر نکنیم؟ بخوانیم و نغمه شادی سر دهیم. در این ایام که همه دارند به استقبال بهار می‌روند و برای آمدنش آماده می‌شوند، و دستی به پاکی و زیبایی خود و خانه و محله و خیابان و شهر خود می‌کشند تا با زیبایی، آماده آن نگار زیبا شوند، خوب است ما هم گشتی داشته باشیم در بهارانه‌ها یا بهاریه‌ها در شعر پارسی، تا معلوم آید ما را با بهار ظاهری و حقیقی، راز و رمزی است...

آمدن بهار

... مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است!

همه یقین دارند که بهار آمدنی است! در اوج زمستان آنگاه که درختان، خشك و لخت و بی حرکتند و حتی يك شكوفه پیدا نیست؛ وقتی لشکر سوز و سرما مجال زنده ماندن را از هر گیاهی گرفته است؛ وقتی برف و تگرگ و یخ از دشت پر از شقایق، چیزی باقی نگذاشته است؛ وقتی چشم انداز جنگل فقط چوب های لخت فرورفته در زمین است؛ در فصل قحطی گل و شکوفه و طراوت و زیبایی، باز همه می دانند، بهار آمدنی است! همان گونه که در یلداهای دیرپای خزان، از آمدن صبح و دمیدن خورشید ناامید نشدید، در دل زمستان نیز از آمدن بهار ناامید نمی شوید و می گوئید: پایان شب سیه، سپید است... یعنی که صبح آمدنی است؛ یعنی که بهار آمدنی است...

یکی از معاصران، همین مفهوم - یعنی حتمیت آمدن بهار را، در بهاریه زیبای خود آورده است که از آمدنی بودن بهار فروغ بخش، رفیق و یار غمگسار، یگانه فاتح این کوهسار سخن گفته است، حتی می گوید صدای شیهه اسبش نیز از دور شنیده می شود و قناری ها از اشتیاق آمدن او نغمه خوان شده اند:

فروغ بخش شب انتظار آمدنی است / رفیق آمدنی، غمگسار آمدنی است / ببین چگونه قناری به وجد آمده است / مترس از شب یلدا، بهار آمدنی است / به خاک کوچه دیدار آب می پاشند / بخوان ترانه، بزن تار، یار آمدنی است / صدای شیهه رخشش ز دور می آید / خبر دهید به یاران سوار آمدنی است / بس است هرچه پلنگان به ماه خیره شدند / یگانه فاتح این کوهسار آمدنی است... (مرتضی امیری اسفندقه)

شاعر دیگری، آمدنی بودن بهار و نهرا سیدن از دی (کنایه از زمستان) را این گونه می‌سراید:

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است / در صحن چمن روی دل افروز خوش
است / از دی مهراس، چون بهار آمدنی است / و ایام ظهور آن ستم سوز خوش
است!

همین مفهوم در بهارانه دیگری این گونه آمده است: ساده است اگر بهار/
جنگلی سترگ را برگ و بردهد / یا پرنده را / ز شاخه‌ای به شاخه‌ای دگر سفر دهد /
من در انتظار آن بهار گرم و بی‌قرار آفتابی‌ام / می‌رسد، / مرا عبور می‌دهد / ز
روزهای سرد و سخت / خاک را پرنده می‌کند / سنگ را درخت ... (مصطفی
علی‌پور)

و دیگری از بهارهای شگفتی سخن می‌گوید که در راهند و می‌رسند و چون
بیایند کاری کارستان می‌کنند و حتی بادهای سرکش را نیز رام می‌کنند و مطیع
می‌گردانند: بهارهای شگفتی در راهند / فردا، گلی می‌شکفتد / که بادهای را پرپر
می‌کند (علیرضا قزوه) ...

نگار و بهار

در بهاریه‌های فارسی، نوعاً و به‌طور مشخص، آمدن بهار با آمدن نگار، گره می‌خورد، آن هم نگاری که شاه است و ماه است و طبیب است و آمدنش، شفای جان‌ها را به همراه دارد. مولوی می‌گوید: بهار آمد بهار آمد بهار مشکبار آمد / نگار آمد نگار آمد نگار بردبار آمد / صبح آمد صبح آمد صبح روح و روح آمد / خرامان ساقی مه‌رو به‌ایثار عقار آمد / صفا آمد، صفا آمد که سنگ و ریگ روشن شد / شفا آمد شفا آمد شفای هر نزار آمد / حبیب آمد حبیب آمد به دل‌داری مشتاقان / طبیب آمد طبیب آمد هوشیار آمد / کسی آمد کسی آمد که ناکس زو کسی گردد / مهی آمد مهی آمد که دفع هر غبار آمد / دلی آمد دلی آمد که دل‌ها را بخنداند / می ای آمد می ای آمد که دفع هر خمار آمد / کفی آمد کفی آمد که دریا دُرّ ازو یابد / شهی آمد شهی آمد که جان هر دیار آمد / کجا آمد کجا آمد کزین جا خود نرفته است او / ولیکن چشم گه آگاه و گه بی‌اعتبار آمد...

مولوی در شعر دیگری، اصولاً پا را فراتر نهاده و خود بهار را فرستاده نگار می‌شمرد و از یار می‌خواهد که خودش نیز بیاید و بیش از این منتظران و شاهدان را در انتظار مگذارد!

آمد بهار خرم و آمد رسول یار / مستیم و عاشقیم و خماریم و بی‌قرار / ای چشم و ای چراغ، روان شوبه‌سوی باغ / مگذار شاهدان چمن را در انتظار...

حافظ نیز نسیم نوروزی را از این جهت خوشبو و روح‌نواز می‌داند که از کوی یار و نگار، عبور کرده است و می‌گوید اگر می‌خواهی از شمیم این نسیم معطر شوی و مددخواهی باید آگاه شوی و چراغ معرفت خویش فروزان سازی...: ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی / از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی...

سعدی نیز، در بهاریه های خویش، گل را نماد یارانتخاب کرده و از او می خواهد
 که بیاید و ناله و سوز بلبلان را نظاره کند: بهاری خرم است ای گل کجایی / که
 بینی بلبلان را ناله و سوز... او در شعر دیگری همه بهار را به پای دوست و یار
 هدیه می کند که حاضر است در راه او هر جفایی حتی تیرباران را هم تحمل کند:
 برخیز که باد صبح نوروز / در باغچه می کند گل افشان / خاموشی بلبلان مشتاق
 / در موسم گل ندارد امکان / بوی گل بامداد نوروز / و آواز خوش هزارستان / بس
 جامه فروختست و دستار / بس خانه که سوختست و دکان / ما را سر دوست بر
 کنارست / آنک سر دشمنان و سندان / چشمی که به دوست بر کند دوست / بر
 هم نهد ز تیرباران...

او در شعری صریح تر به رابطه بهار و نگار می پردازد و می گوید این دوست، ماه
 و ملک را امید و قرار وصال دارم و اگر شب های هجران او نمی بود اکنون قدر این
 وصال نمی دانستم...

مبارک تر شب و خرم ترین روز / به استقبال آمد بخت پیروز / دهل زن گودو
 نوبت زن بشارت / که دوشم قدر بود امروز نوروز / مه است این یا ملک یا آدمیزاد /
 پری یا آفتاب عالم افروز / مرا با دوست ای دشمن وصال است / تو را گردل نخواهد
 دیده بردوز / شبان دانم که از درد جدایی / نیاسودم ز فریاد جهان سوز / گر آن
 شب های باوحشت نمی بود / نمی دانست سعدی قدر این روز...

معجزه بهار

نکته دیگری که در اشعار بهاریه و بهارانه، به مخاطبان یادآوری شده، تذکر به «معجزه بهار» است! چه اعجازی از این بالاتر که زمین مرده و طبیعت فسرده، دوباره زنده و پویا می‌شود؛ دشت و باغ و مزرعه پراز شکوفه و زیبا می‌شود؟ آیا این قدرت‌نمایی بهار، چیز کمی است؟ نباید آن را فهمید و دست کم نگرفت و به معجزه‌اش ایمان آورد؟:

بهار حرف کمی نیست ما نمی‌فهمیم / زبان تازه، تقویم را نمی‌فهمیم / درخت پا شد و زخم زمین مداوا شد / هنوز چیزی از این حرف‌ها نمی‌فهمیم / چرا از آب نگفتن؟ چگونه نشکفتن؟ / چگونه این همه اعجاز را نمی‌فهمیم؟ / نشسته بر سر هر کوچه یک تذکر سبز / دلا! قبول نداریم، یا نمی‌فهمیم؟ / نگاه باغ، پراز بازی پرستوهاست / دل عبور نداریم تا نمی‌فهمیم! / زمان، زمان بروز صفات باران است / چگونه باز نگوییم ما نمی‌فهمیم...؟! (محمد علی شیخ الاسلامی)

به راستی چشم می‌خواهد و هوشیاری که این معجزه بهار را ببینید و به بهار اعجاز آفرین ایمان بیاورید: به بارانش، به حیات بخشی‌اش، شکوه و زیبایی‌اش، نشاط و طراوتش، لطافت و روح بخشی‌اش... شاعر از یاران خود می‌خواهد که چون شکوفه‌ها بشکفند و سفر کنند و این اعجاز را ببینند:

یاران! نزول معجزه گل مبارک است / در این بهار، شورش بلبل مبارک است / در باغ گل، زیارت سوسن تبرک است / در صحن گل، تلاوت سنبل، مبارک است / بر غنچه‌ای که در به بهاران گشوده است / آزادی از حصار تغافل، مبارک است / در این بهار، سمت شکفتن سفر کنید / گلگشت باغ، در سفر گل مبارک است (رضا اسماعیلی)

یادآوری این اعجاز، الهام از آن آیت الاهی است که فرمود:

بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند! ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم، شاید اندیشه کنید! (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)^۱ و این اعجاز را روایات، تأویل به ظهور حضرت قائم فرمودند که چون بیاید زمین مرده به ستم و کفر را با عدل خویش و گسترش دیانت الاهی زنده می‌فرماید...^۲ این است که زمین و زمان او را می‌جوید تا اعجازش را نمایان ببیند و این مرده، با انفاس روح القدسی بهارانه او، اعجازگونه، زنده شود:

هریک وجب از خاک، تو را می‌جوید / چون دشت عطشناك، تو را می‌جوید
/ نوروز رسید و باز دلتنگ توام / دلتنگ‌ترین تاك تو را می‌جوید (عبدالرحیم سعیدی راد)

گنبد سبز فلک آذین‌بندان کرده است / دسته‌گل‌ها چیده با گلدسته می‌آید
بهار / تا که ما را وا رهند از هزاران‌گونه غم / بندها از بای خود بگسسته می‌آید
بهار... (عباس خوش‌عمل).

آری باید چندباره خواند اعجاز بهار را:

بهار حرف کمی نیست ما نمی‌فهمیم / زبان تازه تقویم را نمی‌فهمیم / درخت
پا شد و زخم زمین مداوا شد / هنوز چیزی از این حرف‌ها نمی‌فهمیم / چرا از آب
نگفتن؟ چگونه نشکفتن / چگونه این همه اعجاز را نمی‌فهمیم...؟!

۱. حدید (۵۷): ۱۷.

۲. تفسیر کنز الدقایق ۱۳: ۹۳.

نرگس و بهار

گل نرگس در بهارانه‌های شاعران ایران، نماد گل بهارآفرین سال‌های خزان است و اشاره به بهار انسان‌ها و مقام مقدس مهدوی است. این گل تنها گلی است که همه جهان را می‌تواند گلستان کند:

بگو با آنکه می‌گوید به يك گل، کی بهار آید / گل نرگس، جهانی را گلستان می‌کند امشب!

محمد جاوید نیز در بهاریه خود به گل نرگس اشاره دارد:

من ندانم چیست راز انتظار؟ / درخزان ماندن به امید بهار... آن گلی که بوی نرگس می‌دهد / بوی عطر دلگشای کوی یار / آن نگار در نقابِ قرن‌ها / گوش بر فرمان حق پرده‌دار / هر که دارد هر مرام و مسلکی / دیده در راهست، بی صبر و قرار / گبر و ترسا و مسلمان و مجوس / منتظر هستند و بس امیدوار / هر کسی نامی نهد بر منتظر / آن دلارام عزیز تک‌سوار / من ندانم کی به پایان می‌رسد؟ / انتظار توده‌های بی‌شمار / کی براندازد حجاب و پرده را؟ / کی رسد آواز و گلبانگ هزار؟ / کی دهد فرمان خدای ذوالجلال؟ / تا دهد درس ادب آموزگار / کی شود آدینه صبح حضور؟ / کی خورد دجال سیلی از سوار؟ / کی شوم آگه ز راز انتظار؟ / کی بیابد این دل محزون قرار...

زینب احمدی در بهارانه‌اش از بوی نرگس پیراهنِ یوسفِ کنعانی سخن به میان آورده است: امشب به شوق نرگس مستان نشسته‌ایم / مستیم و بین باده‌پرستان نشسته‌ایم / مردم در انتظار بهارند، ما ولی / عمری به اشتیاق زمستان نشسته‌ایم / دائم به جرم عشق تو محکوم می‌شویم / ما عاشقانه گوشه زندان نشسته‌ایم / آقا ببین تلاطم هجران چه کرده است / چون گرد روی دامن طوفان نشسته‌ایم / رحمی نکرد قحطی دوران هزار سال / در التماس بارش باران نشسته‌ایم / دارد حریف

می طلبد رزم عاشقی / ما همچنان کناره میدان نشسته ایم / انگار بوی نرگس
پیراهنی رسید / شاید دوباره جانب کنعان نشسته ایم / او التفات می کند آیا به
حال ما / موریم و در مسیر سلیمان نشسته ایم ...

در يك بهار به نیمایی هم، تأکید بر گل نرگس را این گونه می بینیم: برسانید
سلام، ای یاران! / حالیا از من زار، به بهار در راه، به شکوفه، به انار / به گل
نرگس من، میهمان دل من / باز می خوانم و می گویم من / کاشکی زورق چشمان
تو را می دیدم / کاشکی خواب نمی بودم و از این زندان، می پریدم به فراز / همراه
بال نسیم، همه جا می رفتم، هر که را می دیدم، از تو می پرسیدم ... تو بهاری؛
نه! بهاران از توست / از تو می گیرد وام / هر بهار این همه زیبایی را! / هوس باغ و
بهارانم نیست / بهترین باغ و بهارانم تو / بی تو هر سال بهاری گذرا می آید / در دلم
امید آمدنت می شکفت! / توبه هنگام شکوفایی گل ها در دشت / باز می گردی / و
صدایی در دشت / خبر آمدنت را گوید: آی! نوبهاران دل انگیز آمد؛ و شکوفایی
ایام طرب خیز آمد / غم فرو بگذارید / مهدی آن شادی دل های غم آلود آمد ... /
کاش آن روز رهایی از بند / وعده روز عبادت از عشق / وعده پاکی و مهر / و سراسر
اخلاص / همه با آمدنت ای گل نرگس! به حقیقت برسد ...

یلدا و بهار

شاعران پارسی در بهاریه‌ها، چنان که خزان را در مقابل بهار، فراوان به‌کار می‌برند، یلدا به‌عنوان «طولانی‌ترین شب سال» در برابر صبح سپید و نورانی را برای بهار حقیقی وام‌ستانده و به‌کار برده‌اند:

... ببین چگونه قناری به وجد آمده است / مترس از شب یلدا بهار آمدنی است...

تا تونیایی / همه شب‌ها یلداست ...

خدای را شب یلدای غم سحر دارد / بخوان دعای فرج را، دعا اثر دارد / بخوان دعای فرج را که صبح نزدیک است / دعا کبوتر عشق است و بال و پر دارد / بهار می‌رسد آخر، خزان نمی‌ماند / خدای را شب یلدای غم سحر دارد...

حافظ هم می‌گوید: صحبت حکام، ظلمت شب یلداست / نور ز خورشید جوی بو که برآید...

شاعر دیگری یلدا و بهار و تاریخ و آینده را در بهاریه خویش به هم پیوند می‌زند: روزی که بهار با تو آغاز شود / هر ذره به نام تو قسم خواهد خورد / تاریخ ز نو نوشته خواهد گردید / آینده به نام تو رقم خواهد خورد / نوروز شود، تمام غم‌های جهان / از دفتر زندگی قلم خواهد خورد / یلدا چو تمام می‌شود در این صبح / تاریخ دگر باره ورق خواهد خورد...

بعضی شاعران نیز مقصود خود از یلدا و بهار را به‌طور آشکار در بهاریه‌های خود، بیان نموده‌اند:

خدایا این شب یلدای هجران را / شب تاریک غیبت را / به یمن ماه ما کوتاه‌تر کن ...!

و نیز شکوه کرده‌اند که چرا در هجران او همه شب‌ها را چون شب یلدا بیدار
ننشسته و انتظارش را نمی‌کشیم:

یک ثانیه از عمر همین یک شب یلدا/ باعث شده تا صبح به یمنش
بنشینیم/ ده قرن ز عمر پسر فاطمه طی شد/ یک شب نشد از هجر ظهورش
بنشینیم....!

و شاعر دیگری آرمان خود را در پس این یلدای غیبت آشکارا می‌گوید که با
مولایش راهی کربلا شود:

ما منتظر صبح شب یلداییم/ در جمع، ولی به مثل او تنهایییم/ نوروز و بهار
چون که از راه رسد/ آماده برای فرج مولاییم/ توفیق اگر رفیق گردد با ما / در
خدمت او به کربلا می‌آییم....

و دلسوخته دیگری با عید نوروز، عید ظهور را تمنا می‌کند که آن وقت هزاران
عید خواهیم داشت:

عید است ولی بدون او غم داریم / عاشق شده‌ایم و عشق را کم داریم / در
سفره خویش آب را می‌جوییم / یلدا که رسید صبح را کم داریم / ای کاش که این
عید، ظهورش برسد / این‌گونه هزار عید با هم داریم....!

ملال و بهار

در بهاریه‌ها، همیشه جایی هم برای دلشوره و ملال وجود دارد. ملال از این‌که بهار ظاهری بیاید اما بهار حقیقی نیاید: صدای پای بهار آمد و بهار نیامد / سکون و صبر و قرارم سرقرار نیامد / به شوق دوست دلی داشتم نیامد و خون شد / به پای یار سری داشتم به کار نیامد... به خواب دیده‌ام آن مرد آن سوار می‌آید / نگو دوباره که اسب آمد و سوار نیامد / تمام کار و کس ما تویی که غایبی اما / چرا کسی به غم بی‌کسی دچار نیامد / "چوپرده‌دار به شمشیر می‌زند"، به امیدش / مقیم پرده نشستیم و پرده‌دار نیامد / إذا السماء خمد و إذا النجوم کدر شد / إذا الجبال ترک زد، إذا البحار نیامد... (مهدی جهاندار)

در بهارانه دیگری می‌خوانیم: ربیع آمده اما بهار من نرسید / به داد این دل سرگشته، یار من نرسید / خدا کند که بمیرم در این غروب غریب / از این‌که جمعه گذشت و نگار من نرسید / سؤال می‌کنم از خود شبیه هفته قبل / چرا پناه دل بی‌قرار من نرسید؟ / کنار منتظران زار می‌زنم... از بس / زمان سرشدن انتظار من نرسید / تمام ایل و تبارم فدای آمدنش / امید آخر ایل و تبار من نرسید / محرم و صفر دیگری گذشت اما / دوی زخم دل سوگوار من نرسید / خدا کند برسد باخودش مرا ببرد / تمام سینه‌زنان را به کربلا ببرد....

فروغی بسطامی نیز در بهاریه‌اش همین ملال را حکایت کرده است: عمری که صرف عشق نگردد بطلالت است / راهی که رو به دوست ندارد ضلالت است / من مجرم محبت و دوزخ فراق یار / واه درون به صدق مقال دلالت است... / گرسرنهم به پای تو عین سعادت است / ورجان کنم فدای تو جای خجالت است / آمد بهار و خاطر من شد ملول‌تر / زیرا که باغ بی‌تو محل ملالت است / گفتم که با تو صورت حالی بیان کنم / دردا که حال عشق برون از مقالت

است / برخیز تا به پای شود روز رستخیز / وانگه ببین شهید غمت در چه حالت
است / کی می‌کند قبول فروغی به بندگی / فرماندهی که صاحب چندین جلالت
است !

شهریار هم لطف بهار را در نگاه کردن به نگار نازنین می‌داند و می‌گوید: بی تو
نفس کشیدنم، عمر تباه کردن است...

او در ملال‌نامه خود در فراق یار می‌سراید: نوگل نازنین من تا تو نگاه
می‌کنی / لطف بهار عارفان در تو نگاه کردن است / چون تونه در مقابلی عکس
تو پیش رو نهم / این هم از آب و آینه خواهش ماه کردن است / از غم خود بی‌پرس
کوبا دل ما چه می‌کند / این هم اگرچه شکوه شهنه به شاه کردن است / عهد تو
سایه و صبا گوبشکن که راه من / رو به حریم کعبه لطف اله کردن است / گاه به
گاه پرسشی کن که زکات زندگی / پرسش حال دوستان، گاه به گاه کردن است /
خود برسان به شهریار، ای که در این محیط غم / بی تو نفس کشیدنم، عمر تباه
کردن است...

دلدار و بهار

بهار گویی بهانه‌ای است که شاعران از دلداری خود سخن گویند و از آن سرو دلجوی و یوسف کنعانی و انتظار زلیخاها یاد کنند. جامی در بخشی از بهاریه‌اش، پس از یاد یوسف کنعانی می‌گوید: بیا جامی که همت برگماریم/ز کنعان، ماه کنعان را بیاریم:

گذار افکن به هر باغ و بهاری! / قدم نه بر لب هر جویباری! / بود بر طرف جویی
 زین تک و پوی / به چشم آید تو را آن سرو دلجوی / ز وقت صبح، تا خورشید
 تابان / به جولانگاه روز آمد شتابان / دلی پردرد، چشمی خون‌فشان داشت / به باد
 صبحدم این داستان داشت / چو شد خورشید، شمع مجلس روز / زلیخا همچو
 حور مجلس افروز... / به هر روز و شبی این بود حالش / بدین آیین گذشتی ماه
 و سالش / به سر می‌برد از این سان روزگاری / به ره می‌داشت چشم انتظاری /
 بیا جامی! که همت برگماریم / ز کنعان ماه کنعان را بیاریم / زلیخا با دلی
 امیدوارست / نظر بر شاهراه انتظارست / ز حد بگذشت درد انتظارش / دوا بخشی
 کنیم از وصل یارش...

خاقانی هم از حسن دلداری می‌گوید و این که کسی حسن او را ندارد: صد یک
 حسن تو نوبهار ندارد / طاقت جور تو روزگار ندارد / عشق تو گر برقرار کار بماند /
 کار جهان تا ابد قرار ندارد / تیغ جفا در نیام کن که زمانه / مرد نبرد چو تو سوار
 ندارد / بر تو مرا اختیار نیست که شرط است / کان که تو را دارد اختیار ندارد / از تو
 نشاید گریخت خاصه در این دور / مردم آزاده زینهار ندارد / آنکه غم عشق توست
 ناگذرانش / عذر چه آرد که غمگسار ندارد / خوی تو دامن حدیث بوسه نگویم /
 مارگزیده قوام مار ندارد / ای دل خاقانی از سلامت بس کن / عشق و سلامت به هم
 شمار ندارد...

او در بهاریه دیگری، دلدار را عالم افروز و لشکر آشوب و آتش انگیز نگار و در عین حال شکوفه دل و میوه جان توصیف می‌کند: عالم افروز بهارا که تویی / لشکر آشوب سوارا که تویی / هم شکوفه دل و هم میوه جان / بوالعجب وار بهارا که تویی / تو شکار من و من کشته تو / ناوک انداز شکارا که تویی / کار برهم زده مردا که منم / زلف درهم شده یارا که تویی / سوختی سینه خاقانی را / آتش انگیز نگارا که تویی!

اما بیدل دهلوی، دلدار را نشاط و بهار و بهشت می‌خواند و توصیه می‌کند اگر محبت او را داری باید همت کنی و از بی‌دردی تبری نمایی و خود آینه شوی و به فطرت خویش رو کنی...

نشاط اینجا، بهار اینجا، بهشت اینجا، نگار اینجا / تو کز خود غافل، صرف عدم کن دوربینی را / مجوتمکین عالی فطرت از دون همتان بیدل / ثبات رنگ انجم نیست گل‌های زمینی را / محبت پیشه‌ای از نقش بی‌دردی تبرا کن / همین داغ است اگر زیننده باشد دلنشینی را / حسد تا کی تعصب چند اگر درد دلی داری / نیاز زاهدان بی‌خبر کن درد دینی را / درین گلشن چه لازم محو چندین رنگ و بو بودن / زمانی جلوه آینه کن خلوت‌گزینی را / در اقران می‌شود ممتاز هرکس فطرتی دارد / بلندی نشئه صاحب دماغی هاست بینی را...

آری، درمورد دلدار باید گفت:

اگر آن گل به‌تنهایی نماید چهره بر عالم / شود بر مدعی پیدا که با یک گل بهار آید

ای مایه ناز! جمله کار تو خوش است / مانند بهار، روزگار تو خوش است...

گل و بهار

شاعران در بهاریه‌ها، از «گل»، «باغ» و «بوستان» نیز به دلدار و نگار، گریز زده‌اند و با تعبیر متفاوت، مستقیم و غیرمستقیم از او یاد کرده‌اند:

آمد بهار و گلرخ من در سفرهنوز / خندید و چشم من از گریه ترهنوز / آمد
درخت و گل به براما چه فایده / کان سرو گلغذار نیامد به برهنوز...

صائب تبریزی، این مضمون را بارها در بهارانه‌ها به کار گرفته و توصیه کرده که فیض حضور در کنار گل و بهار را از دست ندهید: عرق فشانی آن گلغذار را دریاب / ستاره‌ریزی صبح بهار را دریاب / درون خانه خزان و بهاریکرنگ است / ز خویش خیمه برون زن، بهار را دریاب / ز گاهواره تسلیم کن سفینه خویش / میان بحر حضور کنار را دریاب / ز فیض صبح مشو غافل ای سیاه درون / صفای این نفس بی غبار را دریاب...

او در سروده‌ای دیگر توصیه می‌کند که مباد در بهار غافل و ساکن باشید بلکه رونده و پویا شوید: ناقص است آن کس که از فیض جنون کامل نشد / در چنین فصل بهاری هر که عاقل ماند، ماند / می‌برد عشق از زمین بر آسمان ارواح را / زین دلیل آسمانی هر که غافل ماند، ماند / تشنه آغوش دریا را تن آسانی بلاست / چون صدف هر کس که در دامن ساحل ماند، ماند / نیست ممکن، نقش پا را از زمین برخاستن / هر گران جانی که در دنبال محمل ماند، ماند / سیل هیهات است تا دریا کند جایی مقام / یک قدم هر کس که از همراهی دل ماند، ماند / بر نمی‌گردد به گلشن شب‌نم از آغوش مهر / هر که صائب محو آن شیرین شمایل ماند، ماند!

در سروده‌های جدید هم این حال و هوا آمده است:

باغ و بستان به بار می آید / فصل سبز بهار می آید / ماه زیبای فرودین از راه /
 با نگاهی خمار می آید / می شکوفد لبان گل در باغ / در گلستان، هزار می آید /
 یاس زیبا به رنگ های قشنگ / بر سر شاخسار می آید / از هوا، از زمین و از دریا /
 عطر آواز یار می آید / باغبان مثل آفتابی سرخ / در پی لاله زار می آید / می شود روشن
 از حضورش چشم / چون به بالین، نگار می آید / در طلوع عظیم صبحی سرخ /
 عاقبت آن سوار می آید...

و نیز:

چهره گل، باغ و صحرا را گلستان می کند / دیدن مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک هزاران درد،
 درمان می کند / مدّعی گوید که با یک گل نمی گردد بهار / من گلی دارم که عالم
 را گلستان می کند....

روزگار و بهار

با آمدن بهار، تحول بنیادینی در عالم، روزگار و جهان رخ می‌دهد که بهاریه‌ها به آن پرداخته‌اند:

ای دل بشارت می‌دهم خوش روزگاری می‌رسد / این درد و غم طی می‌شود آخر بهاری می‌رسد...

اگر آن گل به تنهایی نماید چهره بر عالم / شود برمدعی پیدا که با یک گل بهار روزگار آید...

ای مایه ناز! جمله کار تو خوش است / مانند بهار روزگار تو خوش است...

مولوی درمورد تحول روزگار در بهار می‌گوید با آمدن یوسف که قرار جان است، عالم بی‌قرار می‌شود: آن یوسف خوش‌عذار آمد / وان عیسی روزگار آمد / وان سنجق صدهزار نصرت / بر موکب نوبهار آمد / ای کار تو مرده زنده کردن / برخیز که روز کار آمد / این شهر امروز چون بهشت است / می‌گوید شهریار آمد / می‌زن دهلی که روز عیدست / می‌کن طربی که یار آمد / ماهی از غیب سر برون کرد / کاین ماه براو غبار آمد / از خوبی آن قرار جان‌ها / عالم همه بی‌قرار آمد / هین دامن عشق برگشایید / کز چرخ نهم نثار آمد...

اما حافظ، همه فروغ روزگار را از بهار روی یار می‌شمرد: ای خرم از فروغ رُخت لاله‌زار عمر / باز آن که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر / از دیده گرسر شک چو باران چکد رواست / کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر / این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است / دریاب کار ما که نه پیدا است کار عمر / تا کی می‌صبح و شکر خواب بامداد / هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر / دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد / بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر / اندیشه از محیط فنا

نیست هر که را / بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر / در هر طرف ز خیل حوادث
کمینگی است / زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر / بی عمر زنده ام من و
این بس عجب مدار / روز فراق را که نهد در شمار عمر / حافظ سخن بگوی که بر
صفحه جهان / این نقش ماند از قلمت یادگار عمر...

شهریار هم، روزگار را با شهریار بهار، خوش می شمرد: باد صبا به شوق در ایوان
شهریار آمد / که خیز و سربه دراز دخمه کن، بهار آمد / به سان دختر چادر نشین
صحرا بی / عروس لاله به دامان کوهسار آمد / فکند زمزمه گلپونه ای به برزن و کو /
به بام کلبه پرستوی زرنگار آمد / به پای ساز صبا شعر شهریار ای ترک / بخوان که
عیدی عشاق بی قرار آمد...

او در غزلی دیگر می گوید اما اکنون که او نیست روزگار بی قرار است و عاشقان
در رنج:

قراری نیست در دور زمانه بی قراران بین / سریاری ندارد روزگار از داغ یاران
پرس / توای چشمان به خوابی سرد و سنگین مبتلا کرده / شبیخون خیالت هم
شب از شب زنده داران پرس / توکز چشم و دل مردم گریزانی چه می دانی / حدیث
اشک و آه من پرواز باد و باران پرس / جهان ویران کند گر خود بنای تخت جمشید
است / برو تاریخ این دیر کهن از یادگاران پرس / به هر زادن، فلک آوازه مرگی دهد
با ما / خزان لاله و نسرين هم از باد بهاران پرس / سلامت آن سوی قاف است و
آزادی در آن وادی / نشان منزل سیمرغ از شاهین شکاران پرس / به چشم مدعی
جانان جمال خویش ننماید / چراغ از اهل خلوت گیر و راز از رازداران پرس...

عید و بهار

بهار با عید آغاز می‌شود و نوروز یا روز نو که آغاز تحویل سال جدید است، برای بهار دوستان روز عید محسوب می‌شود. این عید هم در بهارانه‌ها، به عید دیدار یار و موعد وصال دلدار، نام‌گذاری و پیوند داده شده و مبارکی یافته است: بهار هرکسی تحویل سال است / بهار عاشقان دیدار یار است... نخستین روز سال عید است و نوروز / به دیدارش شود این عید، پیروز... سعدی این‌گونه فرارسیدن عید را تبریک می‌گوید: برآمد باد صبح و بوی نوروز / به کام دوستان و بخت پیروز / مبارک بادت این سال و همه سال / همایون بادت این روز و همه روز!

فرخی، از این جشن و نوروز، بوی یار شنیده و می‌گوید: ز باغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید / کلید باغ ما را ده که فردا مان به کار آید / کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید / تولختی صبر کن چندان که قمری بر چنار آید / چو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهار آید / تو را مهمان ناخوانده به روزی صد هزار آید / کنون گر گلبنی را پنج شش گل در شمار آید / چنان دانی که هرکس را همی زو بوی یار آید / بهار امسال پنداری همی خوش ترز پار آید / وزین خوش تر شود فردا که خسرو از شکار آید...

خیام هم در عید نوروز به دنبال آن روی دل افروز است و می‌گوید حال که با او هستی از دوران هجران سخن مگو: بر چهره گل نسیم نوروز خوش است / بر طرف چمن روی دل افروز خوش است / از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست / خوش باش و مگو، ز دی که امروز خوش است...

شهریار اما می‌گوید من در این عید، برای سلام نوروز و دیدار یار آمدم، اگر به وصال یار نرسم با درد و سوز باز خواهم گشت: ای وطن آمده بودم به سلام

نوروز / مگرم کوکب اقبال تو تابد پیروز / آمدم در پی آن کوکب آفاق افروز / لیک
از این غمکده رفتم همه درد و همه سوز... اما اگر به وصال برسد در همه چیز او
را می بیند: از همه سوی جهان جلو او می بینم / جلو اوست جهان کز همه سو
می بینم / چون به نوروز کند پیرهن از سبزه و گل / آن نگارین همه رنگ و همه بو
می بینم... مولوی هم به بهار طعنه می زند که لابد با یار ما بودی که این چنین
خندان و معطر شدی؟! ای نوبهار خندان از لامکان رسیدی / چیزی بیارمانی از
یار ما چه دیدی / خندان و تازه رویی سرسبز و مشک بویی / هم رنگ یار مایی یا
رنگ از او خریدی!؟

منوچهری هم می گوید: آمد نوروز و هم از بامداد / آمدنش فرخ و فرخنده باد / باز
جهان خرم و خوب ایستاد / مرد زمستان و بهاران بزاد / ز ابر سیاه روی سمن بوی
داد / گیتی گردید چو دارالقرار... نوروز بزرگم بزن ای مطرب نوروز / زیرا که بود
نوبت نوروز به نوروز / برزن غزلی نغزو دل انگیز و دل افروز / ورنیست تورا بشنواز
مرغ نوآموز...

و ابوالفرج رونی گوید: جشن فرخنده فروردین است / روز بازار گل و نسرين
است / آب چون آتش عود افروز است / باد چون خاک عبیر آگین است / باغ
پیراسته گلزار بهشت / گلبن آراسته حورالعین است...

و مسعود سعد سلمان: رسید عید و من از روی حور دلبر دور / چگونه باشم
بی روی آن بهشتی حور / رسید عید همایون شها به خدمت تو / نهاده پیش تو
هدیه نشاط لهو و سرور...

آری، دوباره باید خواند: خودت گفתי که وعده در بهار است / بهار آمد دلم در
انتظار است / بهار هرکسی عید است و نوروز / بهار عاشقان دیدار یار است...

امام و بهار

اگر نگفته بودند که به او این‌گونه سلام کنید: سلام بر تو ای بهار انسان‌ها و شادابی روزگاران (السلام عليك يا ربيع الأنام و نضرة الأيام)، باز هم می‌گفتیم بهار جان‌ها شمایید و شادابی روزگاران از شماست: جویبار چشمم از شوق نگاهت دیدنی است / آن سحرگاهی که می‌آید بهار چشم‌هایت... بهار هرکسی تحویل سال است / بهار عاشقان دیدار یار است... خودت گفتی که وعده در بهار است / بهار آمد دلم در انتظار است... خوانده بودم که شما فصل بهاری آقا / به دل خسته ما صبر و قراری آقا / عمر امسال گذشت و خبری از تو نشد / هوس آمدن این هفته نداری آقا؟! / در هیاهوی شب عید، تو را گم کردیم / غافل از این که شما اصل بهاری آقا! / به دل خسته ما صبر و قراری آقا...

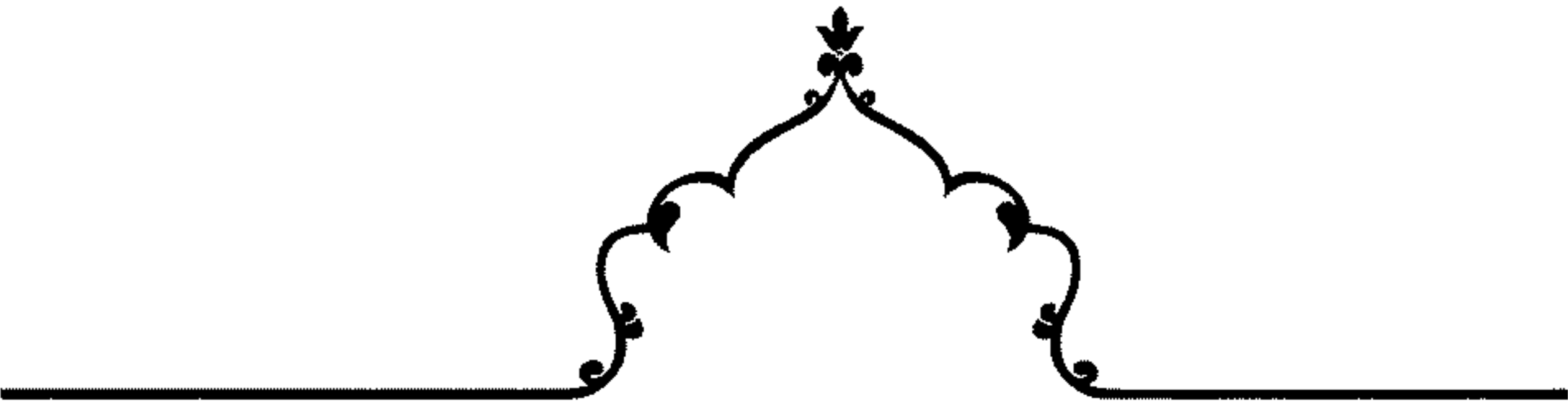
چرا او بهار انسان‌ها نباشد که موعود رهایی بخش همه خستگان و دردمندان و ستمدیدگان تاریخ است؛ با یاد اوست که شور ماندن و امید رهایی و مشعل پایداری در جان‌ها همواره زنده می‌ماند و با توسل و تمسک به اوست که توان ماندن و توفیق خوب بودن و پاک‌زیستن در جان‌های منتظران نصیب می‌شود. او بهار است یعنی رویش دوباره زندگی در قحطی خوبی‌ها و خزان فضیلت‌ها. خیلی‌ها به دروغ خواستند خود را بهار جا بزنند اما رسوا شدند که نفس بهاری نداشتند... شاد از وی شو، مشواز غیروی / او بهار است و دگرها ماه دی! / اگر تو باز نگردی، بهار رفته از این شهر بر نمی‌گردد / به روی شاخه گل، غنچه‌ای نمی‌خندد / و آن درخت خزان دیده تور سبزش را به سر نمی‌بندد / اگر تو باز نگردی / نهال‌های جوان اسیر گلدان را / کدام دست نواز شگر آب خواهد داد؟

به یقین منتظری؛ و سراسر مشتاق؛ که بیایی روزی / خواهی آمد آخر، صبح یک روز قشنگ، بعد یک شام دراز / خواهی آمد آخر، ای سراپا گرمی، بعد یک عصر

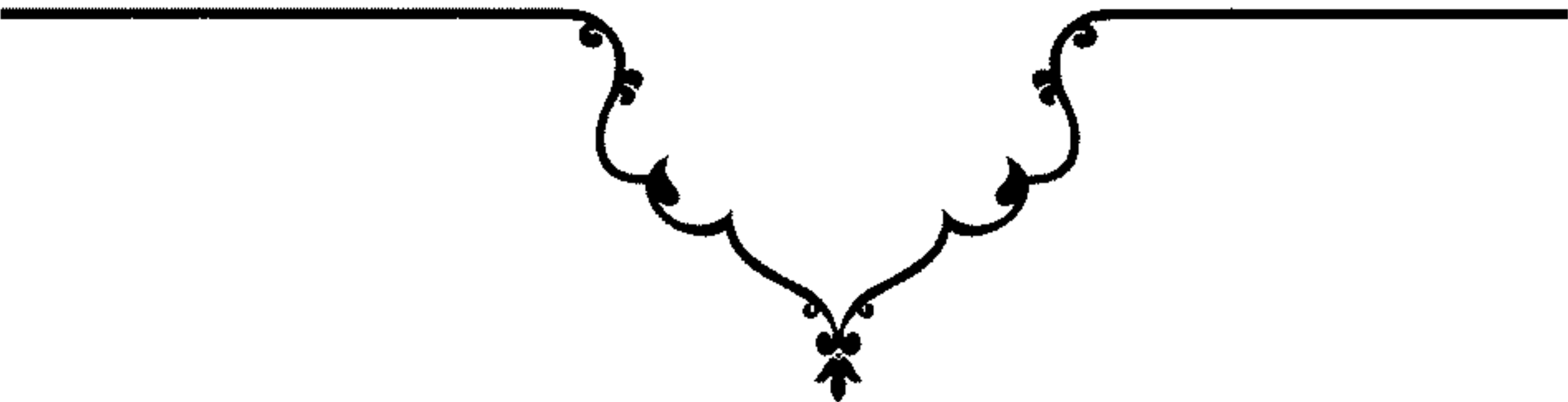
یخی، در بهاری زیبا! / و ظهورت زیباست، مثل روز نوروز، از پس فصل خزان.
گفت با طنز رفیق: چه کسی گفت «جدایی» از ما؟ ریشه‌اش قطع شود! / چه
کسی گفت نمی‌آیی تو؟ کام او زهر شود! / هر که هم گفت به جابلقایی، کشتی‌اش
غرق شود! / می‌توان یافت تورا هر جایی، کوچه‌ای، در راهی یا که در خانه دوست
/ کربلایی، عرفاتی یا که سامرایی / هم غذایی شاید، با یتیمی غمگین / هم نگاهی
شاید، با کشاورزی پیر، که نظر دوخته بر چاک زمینی بی‌آب / بی‌گمان می‌بینی،
خانه‌های ویران، مردم آواره، کودکان گریان / می‌توان گفت که هستی هر جا /
مطمئنم که می‌آیی آقا، ای عزیز زهرا، ای غریب تنها، ای بهار جان‌ها...

بعضی شاعران، کنایه و تشبیه را هم در بهارانه‌ها کنار گذاشته و به صراحت
روی آورده‌اند: چهره گل، باغ و صحرا را گلستان می‌کند / دیدن مهدی هزاران
درد، درمان می‌کند / مُدّعی گوید که با یک گل نمی‌گردد بهار / من گلی دارم که
عالم را گلستان می‌کند... توبه هنگام شکوفایی گل‌ها در دشت / باز می‌گردد
/ و صدایی در دشت / خبر آمدنت را گوید: نو بهاران دل‌انگیز آمد / و شکوفایی
ایام طرب خیز آمد / غم فرو بگذارید / مهدی آن شادی دل‌های غم‌انگیز آمد...
برسانید سلام، ای یاران / حالیا از من زار / به بهار در راه / به شکوفه، به انار، / به گل
نرگس من / میهمان دل من.... گل من را بهاری بی‌خزان است / گل من مهدی
صاحب‌زمان است...

سخن از بهارانه‌ها، پایان ندارد، تا شوق بهاران داریم، بهارانه‌ها هم هست و در
جان مان شور می‌انگیزد... هرکسی با بهار سرو ستری دارد و راز و رمزی... بهار با
ماست، ما هم با بهار باشیم...



بخش سوم: مشاغل مهدوی



پاکبان

من پاکبانم و باور ندارم که منزلت افراد به شغل‌های پرطمطراق و پردرآمدشان باشد، بلکه باور دارم که ملاک شغل خوب، علاوه بر حلال بودن (مورد رضایت خدا بودن)، درجه خوب خدمت به مردم در آن شغل است. من خوشحالم که هر دو ویژگی در کسب و کار من هست. مردم وقتی بر اثر تلاش‌های من، کوچه و محله خود را پاک و زیبا می‌بینند، خوشحال و رضایت‌مند می‌شوند و من از رضایت آن‌ها دلشاد می‌شوم. از سوی دیگر در قبال دستمزدی که می‌گیرم مأموریت خود را در ساعات موظف انجام داده و نان حلال برای خانواده خود می‌برم. اگرچه دستمزد بالا ندارم اما از این دو ویژگی شغل خویش خرسندم. بعضی از اهالی محل هم به من لطف‌هایی دارند بدون این‌که توقعی داشته باشم و این هم عنایت خداست...

بیشتر کار من در ساعات شب یا نزدیکی‌های صبح است در وقتی که مردم خواب هستند. من شب‌ها را دوست دارم. با آرامش شب‌ها مانوسم و می‌توانم برای خود در خلوت شب‌ها برنامه‌هایی تنظیم کنم و در حین کار، اذکاری را بگویم و گاهی با خدای خود مناجاتی داشته باشم. گاهی هم دعا کنم روزگاری بیاید که زیباترین باشد، روزگاری که دل همه شاد باشد و چهره هیچ‌کسی گرفته و غم‌زده و چشمی گریان و قلبی فسرده و داغدار نباشد. می‌دانم چنین روزگاری جز با ظهور مولای جهان حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه تحقق نخواهد یافت لذا دعای برای آن روزگاران را همواره دارم و ترك نمی‌کنم. روزگاری که از چکنم چکنم خبری نباشد و همه شادمان باشند...

گاهی متأسف می‌شوم که بعضی شهروندان از روی جهل یا تنبلی یا ناآگاهی و عدم رعایت حقوق مردم، به زشت و آلوده و پلشت کردن کوچه و محله و شهر خود

می پردازند و ضمن فشار بر من و همکاران من، به جامعه نیز ضرر وارد می کنند، آن وقت آرزو می کنم زمانی بیاید که مردم به چنان رشد و معرفتی برسند که چنین کارهایی را انجام ندهند بلکه برعکس همگی در زیبایی محیط خود سهیم و فعال باشند. زمانی که عقل ها کامل شود و دانش ها افزون گردد و دل ها مهربان شود و کینه ها از بین برود و خدامحوری جایگزین خودمحوری و دنیاطلبی شود. چنین روزی را هر روز آرزو و برای فرج امام خود دعا می کنم. من نگهبان پاکی ام، نمی توانم نسبت به ناپاکی و پلشتی و زشتی بی تفاوت باشم...

همیشه به زباله ها فکر می کنم که اگر حتی يك روز از محله و شهر خارج نشود چگونه تعفن و بیماری دامن گیر همه خواهد شد؟ چطور مردم فکر نمی کنند که زباله های روحی خود مثل کینه ها و دشمنی ها و حسادت ها و بدبینی ها را اگر از دل های خود بیرون نریزند، تعفن، روح آن ها را پر خواهد کرد و دچار بیماری روحی خواهند شد؟ ای کاش همان طور که شب ها زباله خود را بیرون می گذارند و از خود دور می سازند، همین طور حقد و کینه و سوءظن و حسادت و... را از وجود و قلب خود بیرون نهند تا روحشان پاك و سالم شود. امام نیز فرموده است اگر شیعیان ما از این رفتارهای ناشایست دوری می گزیدند و پاك می شدند سعادت دیدار ما از ایشان سلب نمی شد. کاش می توانستم به اهالی محله و شهر خود بگویم به خدا، پاکی زیباست! بیایید همگی پاکبان روح خود شویم که اگر چنین شویم امام زودتر خواهد آمد...

خانه دار

من خانه دارم - حتی اگر آن را شغل به حساب نیاورند - به خود می بالم که محور خانه و موجب مهر و همبستگی و دوام خانواده ام. من از مادر و مادر بزرگ های خود آموخته ام و دیده ام که چگونه آن ها رشته مهر خانواده و نخ تسبیح زندگی همسر و فرزندان و عروس ها و دامادها و نوه و نتیجه ها و فامیل بودند. تمام روز کار می کردند و آرام نداشتند. خانه دار کسی است که مهرش را بی دریغ و بی توقع نثار یکایک افراد خانواده می کند و حواسش به همه هست. چون یکی بیمار شود، تیماردار است؛ چون یکی غمگین شود، غمخوار است؛ شادی ها را با همه تقسیم می کند؛ هم مشاور است و هم مادر و هم همسر و یاور و همراه و همدم و مونس و هم کانون ارتباط و پیوند و همبستگی. چند روز که نباشم هم خودم در پیچ و تابم و هم بچه ها و همسر و دیگران. به نقش خود افتخار می کنم....

من خیلی خوب می دانم که معنویت و دعا و ارتباط با خدا و اولیای او، اصل بنیادین موفقیت و دوام و سعادت خانواده است، لذا نه خود آن را و می نهم و نه از خانواده غافلم که مباد از آن غافل شوند. تلاش می کنم در فرایند مهمانی ها و دید و بازدیدها این روحیه آسیب نپذیرد و بعضی عادات مغایر اخلاق و معنویت، از معاشران وارد زندگی و روح خود و بچه هایم نشود. من با امام زمانم هر روز چند نوبت پیوند دارم. غیر از دعاها و زیارات مهدوی که توفیق مداومت بر آن ها را دارم، حل هر مشکل ناگشودنی را از ایشان می خواهم و با ایشان درد دل می کنم و آن بزرگوار نیز همواره عنایت داشته اند و نتیجه گرفته ام و به فرزندانم هم توصیه کرده ام او را پدر مهربان خویش بدانند و به او تکیه کنند....

افتخار دارم که همسر من در این زمینه همراه من است؛ ما هنگام ازدواج با هم پیمان بستیم خدمتگزار آستان مهدوی باشیم و فرزندان خود را هم بر همین شیوه

تربیت کنیم. خرسندم که اکنون فرزندان و همسر در این راهند و من افتخار می‌کنم که در خدمت خدمتگزاران آستان مهدوی هستم. نمی‌دانید چه لذتی دارد وقتی به نیت غذا پختن برای خدمتگزاران آستان مهدوی، به آشپزخانه می‌روم و غذا می‌پزم و بعد شاهد غذا خوردن آن‌ها هستم تا توان ادامه مسیر را داشته باشند! نمی‌دانید چه حالی دارم وقتی خانه را به این نیت پاکیزه می‌کنم که اگر آن بزرگوار بخواهند میهمان ما باشند، همه چیز تمیز و زیبا و پاک باشد.... وقتی جلسات مهدوی در خانه ما تشکیل می‌شود از شور و شعف سرشار شده و همه‌گونه خدمت و پذیرایی از خدمتگزاران را به نیت شادی دل مولا انجام می‌دهم....

نمی‌گذارم به بهانه مسئولیت‌های بیشمار خانه‌داری، خودم نیز از رشد علمی و معرفتی باز مانم. هم کلاس می‌روم تا معرفت خویش افزون کنم و هم برای دیگران اعم از بچه‌های خویشاوند یا دیگران کلاس می‌گذارم. گاهی هم قلم را برمی‌دارم و دل‌نوشته‌هایی می‌نویسم و از طریق شبکه‌های اجتماعی به اشتراک می‌گذارم. دلم می‌خواست مهارت‌های بیشتری برای تبلیغ می‌داشتم تا مؤثرتر باشم. در فکرم که برای مهارت نویسندگی و سخنوری و ارتباط مؤثر به کلاس بروم. در خانه به نوارهای اساتید در حوزه‌های مختلف - حتی وقتی مشغول کارهای خانه هستم - گوش می‌دهم و بهره می‌برم.... می‌دانم امیر بزرگوار هستی و آقای آفرینش نگاه عنایتش را از ما خانه‌دارها دریغ نکرده و نخواهد کرد....

پزشك

من پزشكم و درمانگر بیماران دردمند، از هر قبیله و تبار و ملیت و عقیده‌ای که باشند و در هر کجا و هر شرایط، مأموریت‌م بهبود آن‌هاست. همیشه خود را در حالت آماده‌باش حس می‌کنم تا اگر مرا فراخوانند بتوانم به فوریت در خدمت بیماران باشم. این‌که چه شد این شغل پر مسئولیت و پر زحمت را انتخاب کردم داستان مفصلی دارد. باید بگویم هم رضایت خانواده به‌ویژه والدین را در این شغل می‌دیدم و هم با درون خود کنار می‌آمدم که می‌خواستم شغلی داشته باشم تا به مردم خصوصاً مردم نیازمند خدمت کرده باشم. البته مکان‌های اجتماعی و تمکن مالی هم بی‌تأثیر نبود؛ زیرا می‌دیدم این شغل از جمله شغل‌های مورد رضایت خدا و احترام جامعه است...

من اگرچه طبیب جسم انسان‌هایم اما وظیفه خود می‌دانم کمی هم به روح بیماران رسیدگی کنم زیرا ویروس ناامیدی و غفلت از خدا، چنان روح فرد را بیمار می‌کند که بر جسمش هم تأثیر نموده و داروها بی‌اثر یا کم‌اثر می‌شود. این است که دقایقی را به یادآوری امید و عنایات الهی می‌پردازم و این‌که شفا دست خداست و به فضل و عنایتش باید مطمئن بود و او هر گره بسته را باز خواهد نمود... حتماً به ساحت قدسی مهدوی هم تذکر می‌دهم که آن بزرگوار همچون نیای خویش پیامبر و پدران‌ش ائمه علیهم‌السلام، طبیب مهربان الهی است که همه فیوضات و خیرها از طریق ایشان به ما می‌رسد... فضای مطب را نیز با تابلوها و تراکت‌های یادآور نام و توسل به ایشان آراسته‌ام تا با نگاه به آن‌ها، هم خود و هم مراجعان را یادآور الطافشان نموده باشم...

به لطف الهی و عنایات مهدوی، زندگی با برکتی دارم: هم همسری فهیم و همراه و هم فرزندان رشید و آگاه. نیمی از هفته را در درمانگاه‌هایی می‌نشینم

که منطقه افراد کم‌توان و نیازمند است و توجهی به حق ویزیت ندارم و گفته‌ام حتی اگر توان خرید دارو هم ندارند از طرف من داروی آن‌ها داده شود. نمی‌گذارم اوقاتم به مباحث بیهوده صنفی با همکاران که فقط دعوای کسب موقعیت و پول است، تلف شود. اخبار مهم روز را دنبال می‌کنم ولی نمی‌گذارم مرا با خود ببرند و فکرم را زیاد مشغول کنند و از کار باز دارند. به جای آن به تخصص خود می‌پردازم و آخرین پیشرفت‌های علمی در حوزه تخصص خود را دنبال می‌کنم تا بهتر بتوانم به فرایند درمان بیماران خویش کمک کنم...

ساعاتی در هفته را به آموزش‌های معرفتی و دینی می‌پردازم. هم معرفت خود را در معارف دینی و مهدوی بالا می‌برم و هم به تدریس همین مباحث برای جوانان می‌نشینم. اگر سخنرانی در مناسبت‌ها هم پیش آید استقبال می‌کنم و خدا را شکر، بیانم گرم است و مستمعان را خسته نمی‌کنم. آموخته‌ام که هیچ‌گاه خود را تافته جدا بافته نبینم و بنده ضعیف و محتاج عنایت خدا و اولیای او به شمار آورم. در عین مشغولیت زیاد، مترصد فرصت‌هایی هستم که در سال چند روزی را به زیارات به‌ویژه عتبات با خانواده توفیق یابیم و توسط آن بزرگواران شارژ معنوی شویم... من همه توفیقات خود را مدیون عنایات مهدوی می‌دانم که هر روز با سلام و عهد و دعا به یادشان هستم و متوسل و متمسک به ایشانم و امیدوارم سرباز کوچکی در خیل سربازان خویش به حسابم آرند و از درگاه خود نرانند...

آموزگار

شغلی است که آگاهانه انتخاب کردم و اگر دوباره یا صدباره هم به این دنیا بیایم باز هم معلمی را انتخاب خواهم نمود! در خدمت شکوفه‌ها بودن و بالنده کردن آن‌ها تا این‌که گل‌های معطری برای آینده شوند، شغل من است و از انتخاب آن به خود می‌بالم. لذت آموختن با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست و خروجی این فرایند هم شریف‌ترین خروجی‌هاست چون هیچ تولیدی با انسان فرهیخته و هدایت شده، برابری نمی‌کند. من خود وامدار آموزگاران خویشم که هرچه هستم ثمره تلاش‌های آنان است. کاش می‌شد به پاس زحمات‌شان، صد زبان داشتم و سپاس‌شان می‌گفتم. خدا، هم خود آموزگار است و هم سفیرانش را آموزگار خوانده است؛ معلمان اگر بدانند کیستند و چه مقامی دارند با صد زبان شاکر پروردگارشان خواهند گشت...

از میان محتوای آموزشی، شریف‌ترین محتوا، معارف الهی است: پیوند دادن شکوفه‌ها با مبدأ هستی و با مربی الهی. اگر این ارتباط، خوب برقرار شود فرد روی پای خود خواهد ایستاد و با اتکا به خداوند و پیوند با ولی زمان، زندگی را با سلامت و سعادت گره خواهد زد. همه تلاش من ایجاد این پیوند در شکوفه‌هاست. وقتی کام شکوفه‌ها را با حُب علوی و مهر مهدوی شیرین می‌کنم و از عنایات اولیای الهی به ما انسان‌ها، نمونه‌هایی برایشان برمی‌شمارم، جان‌شان را معطر ساخته و کلید حیات را به دست‌شان داده‌ام. گاهی آن‌چنان این پیوند خوب انجام می‌شود که درخت زندگی آن‌ها برای همیشه از گزند آفت‌ها و شبهه‌ها، محفوظ خواهد ماند و من از حُسن عاقبت‌شان خرسند خواهم گشت...

بسیاری از دوستان من داوطلبانه آموزگارند و با این‌که در شغل‌های دیگری هستند اما آموزگاری را در ساعات زیادی از عمرشان برگزیده و بدون هیچ

اجرمادی، به طور افتخاری در خدمت فرزندان جامعه‌اند. خوشا به انتخاب‌شان و آفرین به همت‌شان که به راستی از یاران مولاشان به‌شمارند. همیشه آیین خداوند با وجود چنین یاورانی رشد کرده و پرچم هدایت برفراز مانده است. می‌بینم که محیط یادگیری هم با وجود این آموزگاران در کلاس، منحصر نمانده و فضای سایبر و عرصه‌های هنری هم محل این آموزش‌ها شده است تا نام و یاد و راه مهدوی، با علم و حکمت و معرفت، ترویج و تبلیغ شود و کسی نمانده باشد که بر سفره معرفت آن عزیزمهمان نشده باشد....

همیشه به خود هشدار داده‌ام که آموزش فقط گفتاری نیست؛ بلکه در عمل نیز باید تجسم آن مبانی باشم. علم و عمل اگر توأم نباشند در شکوفه‌ها تأثیر معکوس خواهد داشت. این وظیفه دشوار را جز با استمداد از حریم کبریایی و تمسک به ذیل عنایات مهدوی، نمی‌توانم به انجام برسانم که دشمن اغواگرمان ابلیس، دائماً در کار قطع این پیوند است و من جز با آن سازوکار حریف او نیستم. باید هماره در پناه بزرگواری چون امام و حجت‌الاهی که مقام خلیفه‌اللهی دارد قرار گیرم که ابلیس‌ها جرأت نزدیکی پیدا نکنند و بتوانم به نحو مطلوب، شکوفه‌ها را هدایت کنم و دستشان را در دست مولاشان قرار دهم. امیدوارم هرگز توفیق آموزگاری از من سلب نشود و از این نعمت بزرگ محروم نمانم....

دانشجو

دانشجو هستم و تا اتمام تحصیلات، شغل من همین است؛ اگرچه به مقتضای «ز گهواره تا گور، دانش بجوی»، هیچ‌گاه نباید با «دانش» جویی وداع کنم و تا هستم باید بیاموزم و هیچوقت از یادگرفتن باز نمانم. چون دانشجویی راه رسیدن به تخصص است، لذا وقت‌گذرانی، مشغولیت‌های غیرمرتبط، رفیق‌بازی و غفلت از هدف و... آفت‌های دوران دانشجویی هستند. همیشه فکر می‌کنم چون سربازان در دوره آموزشی باید همه فنون رزم را آموخت تا پس از اعزام به جبهه، توان و مهارت مقابله با انواع تهدیدها و پیروزی در همه موقعیت‌ها را داشته باشم. من دانشجویی را راه وصول به مهارت خدمتگزاری به جامعه می‌شمارم و در آموختن این مهارت، کم‌کاری و مسامحه نمی‌کنم. امیدوارم قدر این موقعیت طلایی را خوب بدانم و از دانشجویی سکوی پرشی بسازم به سوی اهدافم...

در موقع انتخاب رشته، گزینه‌های متعددی از جلوی چشمم رژه می‌رفتند، هم به لحاظ آرمان‌هایی که در سرپرورنده بودم و هم به لحاظ امکان قبولی در آن رشته‌ها. همان موقع به خدا و ولی خدا متوسل شدم آن رشته‌ای را برایم رقم زنند که سعادت‌م در آن باشد و به آرمان خدمتگزاری به بهترین شکل نائل آیم. وقتی نگاه می‌کنم که در میانه راه تحصیل، از تقدیری که خداوند برایم رقم زده خیلی خوشحال و راضی هستم، احساس می‌کنم ای کاش همیشه به تقدیرات الهی اطمینان قلبی داشته و شاکر باشم چون حتماً خیر من در آن خواهد بود...

ما دانشجویان که هنوز درگیر شغل و زندگی نشده‌ایم، آرمانگرا هستیم. می‌خواهیم دنیا را عوض کنیم؛ می‌خواهیم اثری از تبعیض و فقر و جنگ نباشد؛ می‌خواهیم کاری کنیم عدالت حاکم باشد؛ می‌خواهیم جهل و عقب‌ماندگی و خلاصه اصطلاحاتی مثل جهان اول و جهان سوم و... نباشد و همه برادروار

زندگی کنند. گشتیم و گشتیم و دیدیم نظام‌های موجود توان ایجاد چنین مدینه فاضله‌ای را ندارند حتی اگر به گزاف چنین ادعایی داشته باشند. یقین کردیم این آرمان با اراده‌ی الهی به دست موعود جهانی تحقق یافتنی است و شرط این تحقق، خواستن واقعی مردم، شناخت و پیوند با ولی خداست؛ و نشانه‌ی این خواستن هم دعاست. لذا همه‌ی ايام دانشجویی در این مسیر تلاش کرده و خواهم کرد...

دانشجو، شفاف و صادق و صریح است؛ هنوز به زد و بندهای سیاسی و منافع حزبی و گروهی آلوده نشده و از صمیم دل سخن می‌گوید و تلاش می‌کند؛ دلش می‌خواهد همه هم این‌گونه باشند؛ البته کسانی سعی می‌کنند از این صداقت سوء استفاده کنند و از آن‌ها پلی برای وصول به اهداف سیاسی و حزبی خود بسازند. دانشجویان باید این نقشه را با هشیاری خنثی سازند و آرمان جهانی خود را به ارزانی از دست ندهند و برای این کار به خود امام متوسل و متمسک شوند و خدمتگزاری او را با هیچ چیزی عوض نکنند. دانشجو نمی‌گذارد آرمانش فدای زرق و برق‌های دنیایی شود؛ دانشجو با امامش صادق است و در راه او جان‌ش را در کف دست گذاشته است...

پیشه‌ور

پیشه‌وران یا کاسبان و اصناف همان‌هايند که اگر خوب عمل کنند، حبيب خدا ناميده شده‌اند (الكاسب حبيب الله)^۱. نيت ما در پيشه خود، خدمت به مردم و راه انداختن کار آنان است. چه خدماتی باشیم مثل هزاران مغازه و فروشگاه و رستوران و... چه تعميرکار و ابزارساز و توليدی و صنايع کوچک، هر کدام گره‌ای از مردم می‌گشاییم و خدمتی می‌کنیم. خدمت به مردم، خدمت به بندگان خداست و خدمت به بندگان خدا، موجب خشنودی خداست که خدا هماره به آفریدگانش لطيف و مهربان است (الله لطيف بعباده)^۲ و فرمود: «بهترین شما، سودمندترین شماست برای مردم»^۳. لذا من پيشه خود را عبادت می‌دانم؛ زیرا با خدمت به مردم به رضایت الاهی نزديك می‌شوم و این افتخار بزرگی است. من این شیوه را از پدرم آموخته‌ام که همه عمر هماره در پيشخوان مغازه‌اش مشغول خدمت بود...

نيت خدمت، روحی است که در کالبد شغل ما دمیده شده و ما با این نيت است که هر صبح، مغازه و کارگاه خود را می‌گشاییم. این نيت برخاسته از باورهای ماست: باور به ربوبیت الاهی و هدایت‌های او توسط پیامبر و امامان علیهم‌السلام. سردر مغازه و تزئین آن در ایام ویژه مذهبی مثل اعیاد و وفیات گویای همین باورهاست. کتیبه و پرچم سیاه در هنگامه عزا و پرچم رنگی و ریشه‌های رنگارنگ در زمان عیدها همچون غدیر و نیمه شعبان و میلادهای دیگر. جلوی مغازه نیز يك میز است که روی آن شیرینی و احسان برای پذیرایی از رهگذران و

۱. تحف العقول، ترجمه جنتی، ص ۱۷۱: خداوند کاسب درستکار را دوست دارد.

۲. شوری (۴۲): ۱۹.

۳. از رسول خدا سؤال شد از محبوب‌ترین مردم نزد خدا، فرمودند: سودمندترین مردم برای مردم. اصول کافی، ترجمه کمره‌ای ج ۴ ص ۴۸۶.

دسته‌ها و هیأت‌ها می‌گذاریم و خود و فرزندانمان نیز به خدمت به آن‌ها مشغول می‌شویم. این بخشی از فعالیت شغلی ماست...

ما اهالی صنف و کسب و کار، را با امامان خویش، عهدی است ناگسستنی. از کوچکی بر این روش تربیت شده و در مجالس مذهبی و آموزشی، معالم دین خویش را آموخته‌ایم و به یقین رسیده‌ایم و حتی بعضی از ما توان مقابله با مخالفان و دگراندیشان را داشته و به خوبی بر پاسخ‌گویی به شبهات آن‌ها توان داریم. اگر هم مشکلی باشد با اساتید و کارشناسانی که داریم از عهده برمی‌آییم. ما پیشه‌وران، قدر گوهر ایمان و اعتقادمان را می‌دانیم چنان‌که حاضریم همه دارایی و حتی جان خود را در راه آن بر طبق اخلاص نهیم چونان انصار دین خدا که در رکاب پیامبر و امامان جانفشانی کردند و نام خود را در زمره خادمان و یاران ثبت نمودند...

ما را با ساحت قدس مهدوی، ارادت ویژه‌ای است. او امام دوران و صاحب زمان و ثقل بعد از قرآن و خلیفه رب العالمین است. خود را رعیت آن جناب می‌شماریم و در هر سختی و دشواری به حضرتش متوسل و متمسک می‌شویم. او را شریک کسب و کار خویش می‌شمیریم و وجوه شرعی را که حق ایشان است پرداخته و در راهشان خرج می‌کنیم. هر صبح و ظهر و شام یادشان می‌کنیم و در قنوت نمازها برای فرج ایشان دعا می‌نماییم. پای ثابت مجالس دعا و ندبه و توسل و آل‌یاسین‌ایم. خانه ما در خدمت مجالس مهدوی است و افتخار می‌کنیم خدمتگزار مهدی‌یاوران باشیم. می‌دانیم با تربیت نسل صالح هم دل آن بزرگوار را شاد کرده‌ایم و هم جامعه را گامی به سوی ظهور نزدیک نموده‌ایم. این مرام پیشه‌وران مهدوی است...

کشاورز

من کشاورزم! کارم، کاشت و داشت و برداشت است. چشمی به دست‌های
تلاشگر و چشمی به عنایات خالق بخشایشگر. از من فقط تلاش است اما از
او دهش است و بارش و رویش و برکت و بخشایش. به قول سعدی: که تواند
که دهد میوه الوان از چوب؟ / یا که داند که برآرد گل صدبرگ از خار؟ / باد بوی
سمن آورد و گل و نرگس و بید / در دکان به چه رونق بگشاید عطار؟ / خیری
و خطمی و نیلوفر و بستان افروز / نقش‌هایی که درو خیره بماند ابصار / ارغوان
ریخته برد که خضراء چمن / همچنان است که برتخته دیبا دینار / عقل حیران
شود از خوشه زرین عنب / فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار / سیب را هر طرفی
داده طبیعت رنگی / هم بر آن‌گونه که گل‌گونه کند روی نگار / پاک و بی‌عیب
خدایی که به تقدیر عزیز / ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار...

ما کشاورزان، به آب زنده‌ایم! بدون آب نه محصولی داریم و نه باغ و بوستان
رونقی دارد. باران آسمانی یا آب‌های زمینی: چشمه‌ساران، چاه‌ها و قنات‌ها...
این خدای مهربان است که آب را برای ما فرستاده است، آبی که موجب حیات
و زندگانی است. زندگی ما هم بدون هدایت‌های پیشوای الهی یعنی «امام»،
سرد و خاموش و مرده است. این است که امام، باران است؛ ابر بارنده است؛
حتی اگر در دوران غیبت باشد این خداست که این آب حیات بخش را از چاه
برون آورده و آشکار خواهد نمود (قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء
معین)^۱. ما کشاورزان قدر آب را خوب می‌دانیم و امام را هرگزرها نمی‌کنیم....
يك کشاورز مهدوی در شهر درگزه من گفت: من کشت و زرع خود را هم به
امام می‌سپارم! او بیمه محصولات من است! يك سال سیل همه منطقه ما را
فراگرفت اما به طور شگفت‌انگیزی به مزرعه من که رسید ایستاد و محصولات

۱. ملک (۶۷): ۳۰.

من سالم ماند. خود دانستم این به خاطر عهدی بود که با امام خود بسته و او را صاحب اختیار کشت خویش قرار داده بودم. خود نیز سالیانی پیش، به خاطر دعای آن حضرت از بیماری بدخیم نجات یافته و شفا گرفته بودم. امام عصر ارواحنا فداه قلّه مهربانی و لطف و کرامت است، منشأ برکت و رحمت است؛ آب شیرین و گواراست؛ ماء عذب است؛ غیث هاطل و سحاب ماطر است. هر فیضی که از مبدأ فیاض به ما می‌رسد از طریق و به واسطه اوست... نمی‌دانید چه لذتی دارد وقتی در فرایند کارهای کشاورزی ام - یعنی کاشت و داشت و برداشت - زیر لب ذکر او را زمزمه می‌کنم چه لذتی تمامی وجودم را فرا می‌گیرد. یاد باران هم طراوت بخش است! در زمستان‌ها نیز که کارهای کمتر می‌شود بیشتر با دعاهای مهدوی مأنوس می‌شوم اگرچه در تمام سال بر آن‌ها مداومت دارم. در زمستان در انتظار بهاران وجود او هستم که اوست بهار زندگانی؛ اوست که زندگی را طراوت می‌بخشد و رنگ شادمانی و نشاط می‌بخشد. زیبایی طبیعت از مقدم اوست. ما کشاورزان را با بهار، پیوندی ناگسستنی است؛ ما بیشتر از دیگران در انتظار بهاریم که بیاید و طبیعت مرده و خزان زده را با انفاس مسیحایی خویش زنده و سبز و بهاری کند....

بازرگان

تجارت‌های «فرا» مرزی را پیشه خود ساخته‌ایم. صادرات و واردات و جذب مشارکت‌های سرمایه‌گذاری و نیز جذب تکنولوژی‌های جدید و مورد نیاز برای کشور در راستای خدمت به هم‌وطنان، هنر ماست. کشور هماره به سربازانی که این مأموریت‌ها را به عهده گیرند نیازمند است. صادرات محصولات کشور و جذب سرمایه و سرمایه‌گذار، موجب رونق تولید و اشتغال و ارزآوری است و واردات هم در مواقع و موارد خاص، نیازها را برطرف می‌کند. بازرگانی قدمتی همپای تاریخ دارد. بازرگانان تا مرزهای دوردست می‌رفته‌اند و کالا می‌برده‌اند و با کالا برمی‌گشته‌اند. جاده ابریشم، برای قرن‌های متمادی راه طولانی این تجارت و ارتباط بوده و فرهنگ‌های گوناگون را به هم پیوند می‌داده است...

بازرگانان مسلمان فقط حامل کالا نبودند؛ بلکه حامل فرهنگ غنی خود برای ملت‌های دیگر در کشورهای دوردست نیز بودند. این بازرگانان بودند که برای نخستین بار اسلام را به جنوب شرق آسیا یعنی اندونزی و تایلند و مالزی بردند و آن‌ها را با این فرهنگ آشنا کردند به نوعی که امروز صدها میلیون انسان در این کشورها، مسلمان هستند و از اهالی قبله به‌شمارند. سلوک انسانی و اخلاق و منش اسلامی بازرگانان، در قلب کسانی که با آن‌ها در ارتباط بودند، نفوذ کرده و از این طریق فرهنگ جدید را می‌پذیرفتند و به آیین اسلام می‌پیوستند. بازرگانان مسلمان به لحاظ ارتباط اقتصادی به راحتی می‌توانسته‌اند راه گفت‌وگوی فرهنگی را باز کنند اگرچه رفتار و عملکرد آن‌ها نیز در جذب بی‌تأثیر نبود...

ما در ارتباطات بازرگانی خویش ابتدا به سود بردن طرف تجاری خویش فکر می‌کنیم، سپس سود خود را در نظر می‌گیریم. این است که همیشه طرف‌های تجاری از معاملات با ما راضی بوده و تجارت با ما را تداوم بخشیده و دیگران

را نیز به کار با ما توصیه کرده‌اند. وقتی می‌شنیدند که این دستور دین ما بوده و امامان ما این توصیه‌ها را داشته‌اند به مذهب اهل‌البیت علاقه پیدا کرده و می‌خواستند بیشتر بدانند و ما هم با علاقه آن‌ها را با بخش‌هایی از فرهنگ شیعی آشنا می‌کردیم و علاقه آن‌ها بیشتر می‌شد تا این‌که بعضاً به آیین تشیع مشرف می‌شدند...

از زیباترین جلوه‌های فرهنگی ما برای آن‌ها سخن از موعود رهایی‌بخش و جامعه آرمانی ظهور بود. اگر مسیحی بودند معنای منجی و مسیح را خوب می‌فهمیدند و همراهی مسیح عليه السلام با موعود اسلام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشرف برای آن‌ها کاملاً قابل درک می‌بود و اگر فرهنگ‌های دیگری داشتند باز هم با موعود و منجی بیگانه نبوده و به نوعی همسانی با فرهنگ خود احساس کرده و جذب مطالب ما و ویژگی‌های دوران ظهور و جامعه آرمانی بعد از ظهور می‌شدند. وقتی سخن از دعا برای تعجیل ظهور می‌کردیم می‌دیدیم که از صمیم قلب درحالی‌که اشک بر چهره داشتند، دعا می‌کردند و من حتم دارم خدای بزرگ و نیز مولای ما از این یاوران گمنام و نودین بسیار خرسند بوده و عنایات ویژه خود را بر آن‌ها معطوف داشته و خواهند داشت...

کارمند

کارمند، کار به مزد است یعنی در برابر کار و خدمتی که به کارفرما می‌کند، مزد دریافت می‌نماید. اگر برای او کار و خدمتی معین و شرح وظایفی مشخص شده است در چارچوب آن کار و وظیفه باید حرکت کند و چنانچه از آن عدول نماید کم‌کاری محسوب شده و مدیون و ضامن است و مزد و حقوقی که دریافت می‌کند شبهه‌ناک می‌شود. این موضوع، هم در مورد قراردادهای کوتاه مدت مثلاً سه ماهه یا يك ساله صادق است و هم برای استخدام‌های رسمی. من به عنوان يك کارمند، همیشه بیش از ساعات موظف و بیشتر از شرح وظایف مقرر کار کرده و برای کارفرما و سرمایه او دلسوزی می‌کنم و نمی‌گذارم مدیون و مغبون شوم...

بیشترین سرمایه هر سازمان، منابع انسانی و نیروی کاری و متخصص آن است. من در طول زمان در سازمان کار یاد گرفته و پخته شده و جزو سرمایه آن سازمان شده‌ام؛ تا زمانی که قرارداد دارم و کارفرما مرا می‌خواهد نباید به بهانه حقوق یا امکانات رفاهی بیشتر که در سازمان دیگری به من پیشنهاد شده، کارفرما را ترك نموده و موجب زیان او شوم. صداقت و امانت و وفاداری باید در جوهره اخلاقی کارمندان نهادینه شود و البته کارفرمایان نیز باید نسبت به کارمندان خود مثل فرزندان خویش مهربان بوده و تا آنجا که امکانات به آن‌ها اجازه می‌دهد در رفاه آن‌ها بکوشند. این شیوه انسانی و اخلاقی دوجانبه و دو طرفه، در دستورات دینی و توصیه‌های پیشوایان ما به فراوانی تبیین و دستور داده شده است...

از آنجاکه کارفرما مرا به عنوان يك فرد متدین و مهدوی شناخته و به کار دعوت نموده و مسئولیت داده است، وظیفه سنگین‌تری دارم. هماره مواظب هستم کاری نکنم که گفته شود افراد امام زمانی هم قابل اطمینان نیستند... این بزرگ‌ترین ضربه‌ای است که بر من فرود می‌آید؛ زیرا با آبروی مولای خود و یاران او

بازی کرده و موجب وهن و اهانت به آن‌ها شده‌ام؛ چراکه هم موقعیت خود را تباه کرده‌ام و هم موجب بی‌اعتمادی کارفرمایان به افرادی با این خصوصیت شده‌ام. لذا برای این سرمایه معنوی چنان تلاش می‌کنم و راه احتیاط می‌سپرم که نام مهدویان با اعتبار و اعتماد و شرافت قرین باشد و موجب سربلندی و خوشنامی بوده و این‌گونه بودن، يك معیار برای گزینش افراد گردد.

من در کسوت کارمندی، برای خود نیز وظایف شخصی تعیین نموده‌ام که بر آن‌ها مداومت دارم. در آغاز و انجام و حین کار اگر متذکر باشم در دل از امام بزرگوار خود که همه خیرها و توفیقات من از ایشان است، تشکر نموده و دعاها و اذکار مهدوی را زمزمه می‌کنم. اگرچه برانجام نماز در اول وقت مقید هستم اما هرگز آن را وقتی ارباب رجوع منتظر کار من است بهانه نکرده و ابتدا آن‌ها را راه می‌اندازم و سپس به نماز می‌ایستم. حق الناس و حقوق مراجعان را رعایت نموده و با اخلاق و سعه صدر و خوش‌رویی و خوش‌زبانی (و نه ترش‌رویی و تحکم) با مراجعان و همکاران سلوک نموده و رضایت‌شان را جلب می‌کنم به‌طوری که از خدمتی که به آن‌ها می‌کنم راضی باشند و دعا کنند و همواره برای این نحوه کار از مولای خود استمداد و استدعا دارم...

هنرمند

خوشنویس هستم، نقاشی خط هم می‌دانم؛ تزیین و مینیاتور هم کار می‌کنم، تابلوهایم را سالی چند بار در نمایشگاه عرضه می‌کنم. ته صدایی هم دارم و بعضی اوقات در مجالس دوستان، می‌خوانم. می‌گویند هنرمندم اما من می‌گویم هنرمند کسی است که زیبایی‌ها را خلق کرده نه ما که زیبایی‌هایی را که او خلق کرده حکایت می‌کنیم، کپی و نقاشی می‌نماییم. هنرمند واقعی خداست که چنان هنرمندانه طبیعت زیبا و بی‌نظیر و رنگارنگ را آفریده که هزاران نقاش در آن در می‌مانند و می‌گویند بر هستی‌آفرین و بر این هستی‌آفرین! این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود/هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار... حاکیان این زیبایی‌ها در واقع منادیان زیبایی‌های خدای زیبایی‌آفرین‌اند...

هنرهای تجسمی، هنرهای نمایشی، هنرهای رایانه‌ای، هنرهای آوایی و... در يك ویژگی مشترك‌اند و آن پیام و محتواست. ارزش کارهای هنری به پیامی است که همراه دارند. يك کار زیبای هنری نباید در خدمت محتوایی سخیف و کم‌ارزش قرار گیرد. هنرمندان به نوعی آموزگاران جامعه‌اند و باید فرهنگ مردم خویش را بالا ببرند. هنرمندان باید مشکلات جامعه را به خوبی بشناسند و برای رفع آن مشکلات و چالش‌ها، محتوای مناسبی خلق کرده و با تولید يك کار هنری، نقش راهبردی و تعلیمی خود را ایفا نمایند. هنرمندان حقیقی پیشاهنگان فرهنگ هستند و از ناهنجاری‌های اجتماعی يك اثر هنری، يك کمدی، يك رمان، يك اثر شعری و آوایی و يا يك فيلم يا كليپ و نمایش پدید می‌آورند و حرف و پیام خود را در قالب يك محتوای هنری عرضه می‌کنند تا آن ناهنجاری را برطرف نمایند...

منبع الهام هنرمندان چیست؟ هنرمندی که خود ثبات عقیدتی پیدا نکرده و یا در حیرت و سرگشتگی فکری غوطه‌ور است چگونه می‌تواند، پیام و محتوای خوبی برای هنر خویش پیدا کند؟ طبیعی است که او حیرت و سرگردانی و پوچی خویش را منتقل خواهد کرد و چنین کسان متأسفانه در میان به اصطلاح هنرمندان داخلی و خارجی کم نداریم و آثاری این‌گونه هم کم نیستند و در قالب هنر و سرگرمی آفت نسل جوان شده‌اند و آدرس‌های عوضی به مخاطبان می‌دهند و گمراه‌کننده‌اند. چقدر امروز به هنرمندانی محتاجیم که خود از سرچشمه معارف و حیانی نوشیده باشند و پیام‌های الهی و معارفی را به شکل آثار فاخر هنری ارائه کنند. چقدر امروز جامعه به هنر مهدوی نیازمند است...

هنر دینی، فقط کاشی‌کاری مساجد و آینه‌کاری زیارتگاه‌ها نیست. هنر دینی هر اثر فاخر هنری است که در قالب آثار گرافیکی و نگارگری تا نمایش و فیلم و کلیپ و انیمیشن و آوا و نما و شعر و داستان و رمان و دل‌نوشته و گزارش و مستند و صوت و تصویر، يك پیام و محتوای انسان‌ساز را ارائه کند. چقدر امروز محتاج هنرمندانی هستیم که مفهوم موعودگرایی و انتظار پویا و جامعه برین ظهور و اشکال سازندگی در دوران غیبت و جهات و گونه‌های آمادگی و مرزبانی و خدمتگزاری را متناسب با فضای فرهنگی امروز با تولید آثار فاخر ارائه کنند و مردم جهان را راهبری نمایند تا مشتاق‌ترو پرشورتر به سوی آن جامعه برین پر کشند و امام عصر ارواحنا فداه را این‌گونه یاری نمایند...

اهل قلم

قلم، زیباترین هدیهٔ الهی است که خداوند افتخار تعلیم آن را به خود نسبت داده (الذی علّم بالقلم)^۱ و به آن سوگند هم یاد نموده است (ن، والقلم و ما یسطرون)^۲. باید همین جا عرض کنیم ما که شغل مان مرتبط با قلم است یعنی نویسندگان و مترجمان و روزنامه نگاران و ویراستاران و خلاصه تمام کسانی که با قلم سروکار دارند و به اصطلاح اهل قلم نامیده می شوند، از این موضوع خرسندیم که کاری الهی را به عهده گرفته ایم و امیدواریم به گونه ای قلم را به کار گیریم که شأن آن حفظ شود و حامل یک پیام انسانی و اخلاقی و تربیتی و سازندگی برای مردم خود باشیم. من هرگاه که به شغل خود می اندیشم متذکر رسالت و مأموریت سنگین خود می شوم که آگاه کردن مردم است نسبت به چیزهایی که نمی دانند چنان که خداوند فرمود: «الذی علّم بالقلم، علّم الانسان ما لم یعلم...»^۳

قلم، نماد نویسندگی و تولید محتواست؛ زیرا امروزه دیگر به جای قلم، این انگشتان شماست که با ضربه زدن بر صفحه حروف کامپیوتر و نوت بوک و تبلت و موبایل، نقش قلم را ایفا می کند و متون را می نگارد و اندیشه شما را ثبت می کند و بلافاصله هم از طریق نت برای هرکجا که بخواهد فایل آن را ارسال می نماید. آنچه نوشته شده و به سطر در می آید، محصول اندیشه نویسنده است که به شکل یادداشت، مقاله، کتاب یا متنی در قالب گزارش و مستند و نقد و طنز و داستان و تحقیق و... ارائه می شود. پس اهل قلم یعنی اهل تولید محتوا، اهل نویسندگی و آثار تحقیقی و آگاهی بخشی از طریق نگارش و تألیف و ترجمه... و همراه قلمی باید حوزه کاری خود را انتخاب نماید...

۱. علق (۹۶): ۴.

۲. قلم (۶۸): ۱.

۳. علق (۹۶): ۴ و ۵.

من حوزه نویسندگی خود را مبانی اعتقادی و اجتماعی و سبک زندگی انتخاب کرده‌ام و تأکیدم بر نگاه مهدوی به يك سبک زندگی است که براساس فرهنگ شیعی که امام را در محور همه زندگی قرار می‌دهد، به تولید محتوا می‌پردازم و البته از حوزه‌های دیگر غافل نمی‌مانم و به ضرورت در آن‌ها نیز قلم می‌زنم... در این حوزه گاهی تحلیل می‌کنم، گاهی داستان می‌نویسم، گاهی نقد و گاهی مقاله تحقیقی و حتی طنز، مستند، گزارش و خبر و تحلیل خبر... از نقد فرقه‌های انحرافی و مدعیان مهدویت هم غافل نیستم و تا آنجا که دانشم کمک کند به آگاه‌سازی جامعه نسبت به انحرافات آن‌ها می‌پردازم. در این موضوع کارشناسان و متخصصان کم‌اند و لذا وقت‌هایی را برای آموزش جوانان مستعد اختصاص داده و راهکارهای توفیق در این مسیر را به آن‌ها آموزش می‌دهم...

اهل قلم را در حوزه مهدویت، مسئولیت سنگینی است. بشریت ناامید از نظام‌های بشری برای اصلاح جهان را باید متوجه يك نظام الهی که وعده داده شده کرد تا روح امید در آن‌ها دمیده شود و با شناخت مبانی انتظار خود را برای آن آماده کنند. اهل قلم باید همه عرصه‌ها اعم از نشریات و کتاب و فضای سایبر و شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها را رصد کنند و در همه آن‌ها مطالب مهدوی را به فراخور مخاطب، ارائه نمایند. هیچ کاری امروز به اندازه این کار پراهمیت نیست؛ زیرا محتوا و متن برای همه سطوح آموزشی و تبلیغی مورد نیاز است و بدون محتوا، آموزش و تبلیغات به بار نمی‌نشیند. اهل قلم اگر شبانه‌روزی هم کار کنند باز کفاف نمی‌دهد و باید نیروهای تازه نفس را برای این مأموریت تجهیز نمود...

اهل رسانه

من رسانه هستم و پیام و صدا و تصویر شما را به همه جا می‌رسانم. ما اهالی رسانه، با ابزارهای رسانه‌ای می‌توانیم يك صدای ضعیف را چنان بلند کنیم که همه بشنوند و البته يك صدای بلند را هم با بایکوت و تحریم کاری کنیم که رو به خاموشی برود! هنر صاحبان رسانه، مدیریت اخبار و اطلاعات است یا با فراگیر نمودن آن‌ها و یا بایکوت آن‌ها. البته باید بگویم رسانه‌های جهانی به تملک قدرت‌های شیطانی درآمده و آن‌ها با تکیه به پول و قدرت بر اغلب رسانه‌های متکی بر امواج یا فضای سایبرسلطه پیدا کرده‌اند و اخبار و اطلاعاتی را رسانه‌ای می‌کنند که در جهت اهداف و منافع آن‌ها باشد و اخبار و اطلاعاتی را هم که در جهت منافع آن‌ها نباشد، بایکوت می‌نمایند...

لشکر رسانه‌ها عبارتند از: خبرنگاران، گزارشگران، نویسندگان، تحلیل‌گران، عکاسان، فیلمسازان، هنرمندان و مستندسازان و مجریان و مصاحبه‌گران و صدها تخصص دیگر که هریک حلقه‌ای از اجزای رسانه محسوب می‌شوند. با اتکا به این تیم است که رسانه‌ها روی اخلاق و شخصیت و باورهای مردم و الگوی زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارند. وظیفه اهالی متعهد رسانه، رصد و دیدبانی نقشه‌ها و برنامه‌های شوم رسانه‌های مخرب و مقابله با آن‌هاست و سپس ارائه الگوی مثبت زندگی و باورهای صحیح با بهترین تکنیک‌های هنری است. مرزبانان اخلاق، فرهنگ و باورهای دینی باید تیم‌های متعدد رسانه‌ای را تدارک نمایند تا هم توان مقابله و هم توان ارائه داشته باشند...

امروز، بزرگ‌ترین رسانه، فضای سایبر و اینترنت است که همه رسانه‌های دیگر مثل رادیو و تلویزیون و سینما و... را در خود جای داده است. هرکس از طریق گوشی‌های پیشرفته تلفن همراهش به این شبکه عظیم، متصل است و هر لحظه

می‌تواند در جریان اخبار و اطلاعاتی که رسانه‌های جهانی مخابره می‌کنند، قرار گیرد. غیبت ما در این شبکه عظیم، به معنای ایجاد يك فرصت طلایی برای رسانه‌های دشمنان است. اگر هر مسلمان خود يك رسانه باشد و بشخصه وقتی در فضای سایبر قرار گرفت، هم با پیام‌های مخرب برخورد کند و هم خود پیام‌رسان باشد، يك لشکر دو میلیاردي تشکیل خواهد شد که نقشه رسانه‌های مخرب را شکست خواهد داد. متخصصان رسانه‌ای مسلمان نیز البته به وظیفه خود عمل خواهند نمود...

اما رسانه‌های مهدوی، آن رسانه‌های دینی هستند که روح امید و صلاح و انتظار را انتشار می‌دهند و نمی‌گذارند بشریت در چنگال اختاپوس یأس، فشرده و بی‌انگیزه شود. من، شما و همه مهدی‌باوران، اهالی رسانه‌های مهدوی هستیم. یعنی هر لحظه که در فضای سایبر قرار گرفتیم ایفای نقش می‌کنیم و پرچم امید و آینده روشن را به اهتزاز در می‌آوریم. هر جا هم که دیدیم دارند فضا را نسبت به این باور، مسموم می‌کنند می‌ایستیم و به قدر توان مقابله می‌کنیم و ساکت نمی‌نشینیم. چه نویسنده باشیم یا خبرنگار یا هنرمند، خود را در این فضا، مرزبان می‌دانیم و با تمام توان نام و یاد و راه مولای زمان حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بفرز می‌داریم و با دشمنان ایشان می‌ستیزیم تا جهان بداند لشکر رسانه‌ای صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هشیار و بیدار است...

روحانی

استاد بزرگواری داشتیم که می فرمود: عالم دینی و روحانی شیعی، سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است یعنی فرمانده و مقتدا و رهبرش اوست و لذا در هرکاری که می خواهد انجام دهد می نگرد رضایت مولایش در چیست، همان را انجام می دهد. این بهترین محک برای شناخت يك روحانی واقعی از روحانی ادعایی و غیر واقعی است. خوب می دانم لباس ویژه، ادعای علم و فهم، عناوین خاص مثل حجة الاسلام و آية الله و القاب این چنینی هیچ کسی را به درجه سربازی و خدمتگزاری آستان مهدوی نمی رساند. باید مزین به تقوی و خودنگهداری باشد؛ مرزبانی کند و حافظ دین باشد؛ مخالف هوای نفس خویش باشد؛ مطیع اوامر مولایش باشد؛ نام و یاد حضرت از زبانش نیفتد و همواره او را مدّ نظر داشته باشد؛ چنین فردی شایسته نام روحانی است...

من هم خوب می دانم که باید شمیم مهدوی از وجود يك طلبه و روحانی به راحتی استشمام شود؛ هر خطبه، منبر و سخنرانی او باید رنگ و بوی مهدوی داشته باشد؛ دعا برای امام عصر ارواحنا فداه باید در رأس دعاهاى او باشد نه این که در پایان دعاها برای برخاستن مردم عبارت «وعجل...» را بخواند؛ قنوت های او باید رنگ مهدوی داشته باشد؛ مردم را باید با آن بزرگوار پیوند دهد و متوجه عنایات بی حدّ ایشان نماید به طوری که آن حضرت را ولی نعمت خود بدانند و در مشکلات به او متوسّل و متمسک شوند؛ از هرکس غفلت نسبت به امام عصر ارواحنا فداه پذیرفته باشد از طلبه و روحانی پذیرفته نیست؛ زیرا او اصولاً برای خدمت به امام زمان خویش به این راه وارد شده و خدمتگزار همواره باید در خدمت اوامر مولای خود باشد. طلبه باید با تمامی وجود احساس کند بدون مولایش هویتی ندارد و هویت او مهدوی بودن است...

طلبه و روحانی، باید دمی از تعلیم و تعلم باز نماند. هم خود با شرکت در مجالس درس و مطالعه دائماً بر دانش خود بیفزاید و هم اقشار مختلف مردم را به طور خصوصی و عمومی، آموزش دهد. من خود وامدار يك روحانی جوان بودم که آتش گرفته از عشق مولایش بود و من و تنی چند از نوجوانان محل را جذب کرد و هیأتی به «سبك جدید تشکیل داد و از درآمد مختصر خویش که از منابر مهدوی به دست می آورد هزینه می کرد و ما را با معالم دین آشنا و روش سخنرانی آموزش می داد و به کتابخوانی و مطلب گزینی و اجرای سرود و نمایشنامه به سبك جدید با محتواهای دینی می کشاند. او خود را وقف ایجاد هویت مهدوی در نوجوانان کرده بود و از هیچ کوششی در این راه دریغ نمی کرد...

ابزار تأثیر بخشی طلبه و روحانی، زبان و قلم است. باید این دو مهارت را به خوبی بدانند؛ البته تسلط بر مهارت های دیگری که برای تأثیرگذاری لازم است و در کتاب پنجم مرزبانی مهدوی با نام «یاوری مهدوی» معرفی شده هم کارساز است. همراه این ها گسترش معرفت خویش نسبت به ابعاد معارف مبدأی و معادی و روایات معصومین علیهم السلام به ویژه ادعیه و زیارات و کلمات مهدوی، برای او ضروری است. آگاهی نسبت به باریافتگان خدمت آن حضرت و نقل عنایات و کرامات ایشان در تحکیم ارتباط مردم و امام، نقش بسزایی دارد. باید مردم را به نوعی شیفته امام کند که او را چون پدر خویش احساس کنند و در هر موقعیتی از پدر غافل نشوند و او را پشتیبان خود بدانند زیرا او است یدالله و خلیفه الله و بقیه الله و حجة الله... چنین طلبه ها و روحانیانی، سربازان حقیقی او خواهند بود...

خدمت در پست نظامی را از چند جهت انتخاب کردم. این لباس را که می‌پوشم احساس می‌کنم لباس خدمت پوشیده‌ام و مردم وقتی مرا در این لباس ببینند احساس می‌کنند يك خدمتگزار وطن را دیده‌اند که محافظ آن‌ها در برابر متجاوزان به قانون و کشور است، چه پلیس شهری چه پلیس راهنمایی و چه نیروی رزمی و دفاعی. این لباس در ضمن لباس آمادگی است یعنی هر صبح آماده‌باش برای انجام وظیفه هستم. البته مثل هر شغل دیگر کسانی هستند که پاس مأموریت نمی‌دارند و تخلف می‌کنند و آلوده به رشوه و خلاف می‌شوند اما در برابر لشکر خادمان، ناچیزند. کمتر روزی است که خبر شهادت یا مجروح شدن همکارانم در اقصی نقاط کشور در مصاف با تبهکاران و متجاوزان، مخابره نشود. این یعنی آمادگی برای دفاع از مردم تا آخرین قطره خون...

نظامیان به تعبیری پاسدار امنیت و صلح‌اند. زیرا اولاً موجب رعب و وحشت برای متجاوزان هستند و تبهکاران داخلی به خاطر ترس از نیروهای نظامی، به راحتی جسارت خلاف نمی‌کنند مگر آنکه از جان خود گذشته باشند؛ ثانیاً نقش بازدارندگی دارند برای حمله دشمنان خارجی؛ دشمنان با اطلاع از توان دفاعی کشور، هوس تجاوز را از خود دور می‌کنند؛ زیرا می‌فهمند با پاسخ سخت روبه‌رو خواهند شد و ثالثاً به فرض حمله، آماده مقابله‌اند و متجاوزان را به عقب می‌رانند حتی با شهادت خود. آن‌ها مرزبانان شجاع میهن‌اند و امام چهارم ما حضرت سیدالسادین در دعای مرزبانان آن‌ها را با ستایش و دعا ستوده و مردم را به دعا برای این جانبازان فراخوانده‌اند...^۱

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۷.

علاوه بر همه این‌ها، من به عنوان يك نظامی، افتخارم خدمت به محبان اهل بیت عصمت و طهارت و دفاع و مرزبانی از کشور امام عصر ارواحنا فداه است. این کشور، افتخار دارد که مورد عنایت ویژه ایشان است و فرموده‌اند ما حافظ آن هستیم و نمی‌گذاریم از بین برود. من خود را يك سرباز كوچك امام زمان عجل الله تعالی فرجه فرض می‌کنم که برای خدمت به مردم و این کشور، لباس نظامی پوشیده‌ام و هر صبح در دعای عهد عرض می‌کنم اگر مرگ بین من و ظهور شما فاصله اندازد امید دارم در ظهور شما رجعت کنم درحالی که سلاح جنگی‌ام آماده و لبیک‌گویان به سوی شما بشتابم... به این ترتیب نشان می‌دهم که چه در غیبت و چه در ظهور خود را سرباز شما می‌دانم...

آداب نظامی، آداب جالب و معناداری است: پوشیدن یونیفورم و لباس مخصوص خدمت، مراسم سرود و سلام صبحگاهی، رژه‌ها و مانورهای نظامی با دشمن فرضی برای آمادگی مقابله با دشمن واقعی، احترام و سلام و اطاعت نظامی نسبت به فرماندهان مافوق، مانورهای شبانه برای آمادگی نسبت به شبیخون دشمن و... که همه آن‌ها در جهت ایجاد آمادگی برای مقابله با دشمن متجاوز است. این برنامه‌ها عیناً درمورد جنگ نرم و نبرد فرهنگی دشمنان هم لازم است و این نوع جنگ خطرناک‌تر است زیرا در نبرد فیزیکی ما دشمن را می‌بینیم و مقابله می‌کنیم اما در نبرد فرهنگی دشمن به نحوی می‌آید که متوجه حضور او نمی‌شویم و ناپیدا، ضربه خود را وارد می‌کند. مرزبانان فرهنگی باید بیش از جنگ سخت مراقب حمله دشمنان در جنگ‌های نرم باشند که هر لحظه از طریق رسانه‌ها و کالاهای فرهنگی آن‌ها در حال انجام است و تلاش دارند مردم را از بنیادهای عقیدتی و پیوندهای مهدوی جدا کنند...

اگرچه گفته می‌شود با آمدن اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان، رغبت مردم به کتابخوانی کم شده است؛ اما کتاب همچنان مهم است و جایگاه آن تنزل پیدا نکرده است. البته از وقتی کتابخانه‌های دیجیتال، فایل رایگان کتاب‌ها را روی فضای سایبر نهاده‌اند، کتاب‌خوانان از این فضا هم برای مطالعه استفاده می‌کنند؛ اما همچنان وقتی کتاب در دستان شما قرار می‌گیرد، احساس دیگری خواهید داشت. کتاب در فرهنگ سنتی ما به قدری ارزش داشت که وقتی گفته می‌شد این مطلب در کتاب نوشته شده، افراد می‌پذیرفتند... بگذریم که بعدها منحرفان، از این جایگاه ارزشی هم سوء استفاده نموده و افکار گمراه خود را در قالب کتاب عرضه نمودند که اصطلاح کتب ضالّه به وجود آمد. کتاب هم رسانه است، هم حامل میراث علمی و هم وسیله تعلیم و تعلم و هم ابزاری برای نشر فرهنگ...

ناشران کسانی هستند که آثار اهل قلم را منتشر می‌کنند و هنرشان چاپ و توزیع کتاب است و از این جهت بر جامعه حق دارند که هم فرهنگ مکتوب را گسترش می‌دهند و هم اهل فکر و اندیشه را به جامعه معرفی می‌کنند یا آثار مشاهیر را در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌دهند. ما ناشران براساس ذوق و سلیقه یا نیاز جامعه يك رشته خاص را برمی‌گزینیم؛ مثلاً تاریخ یا دین یا احیای میراث یا تعلیم و تربیت و روان‌شناسی یا ادبیات و شعر و هنر و داستان و رمان یا كودك و نوجوان و یا کتب درسی و دانشگاهی... بعضی هم رشته خاصی را انتخاب نکرده و هرچه پیش آید و طالب بازار داشته باشد، منتشر می‌کنند. من از آنجا که دغدغه دینی دارم و مهم‌ترین ویژگی و عامل سعادت فرد و جامعه را پای‌بندی به عقیده و باورهای درست می‌دانم، به نشر کتاب‌هایی در حوزه دین پرداخته‌ام...

بر اثر مطالعه و تجربه تاریخی دریافته‌ام کتب دینی باید به زبان، ادبیات و فرهنگ روز نوشته شود. کتابی که در چند قرن قبل با زبان و فرهنگ آن دوره نوشته شده برای نسل امروزی قابل استفاده نیست و هنراهل قلم تبدیل همان محتواها به ادبیات روز است. من تلاش می‌کنم آثار نویسندگانی را نشر دهم که محتواهای اصیل را در قالب ادبیات وزین و مورد پسند جامعه، همراه با ابتکارات و نوآوری‌های جالب ارائه می‌دهند. من با امام خود عهد کرده‌ام کتاب‌هایی را منتشر کنم که هدایت‌محور باشد و هر عنوان آن بر معرفت و ایمان خواننده بیفزاید. به ضرورت زمان کتاب‌هایی را هم در ردّ افکار انحرافی و فرق ضاله منتشر می‌کنم تا با اثر تخریبی آن‌ها مقابله کرده باشم...

اما نشر فرهنگ مهدوی را بسیار ارج نهاده و می‌نهم؛ زیرا همه افکار انحرافی برای دور کردن مردم از خدا و راهنمایان اوست و اگر کسی با راهنمای الهی پیوند گیرد از انحراف‌رهایی می‌یابد، لذا به نشر کتب مهدوی برای اقشار مختلف با ادبیات روز و جذاب پرداخته و آن‌ها را در دسترس جامعه قرار می‌دهم. البته از نشر الکترونیکی و ترجمه این آثار هم غافل نیستم و با کمک بعضی دوستان آن‌ها را در فضای سایبر هم می‌گذارم تا هزاران نفر بتوانند، در هر کجای دنیا که هستند، استفاده کنند. اثر کار خود را هم دیده‌ام. گاهی نامه‌ها و ایمیل‌هایی دریافت می‌کنم که از شهرهای دور و حتی کشورهای دیگر، این آثار را خوانده و سپاس گفته‌اند. من همه این توفیقات را ثمره همان عهد و پیمانی می‌دانم که با امام مهربان خویش داشته و دارم...

خدماتی

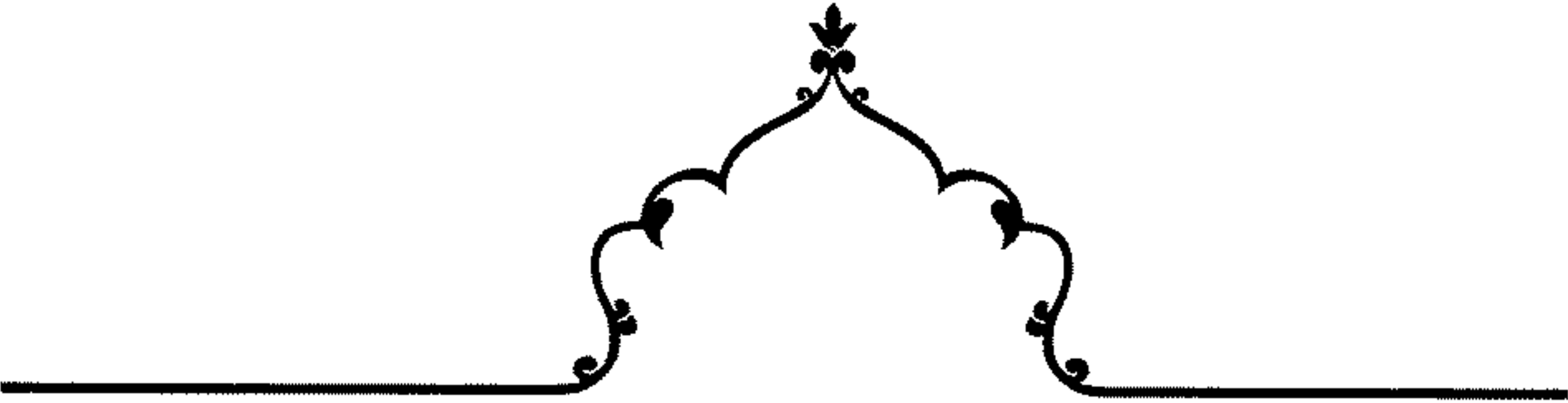
کمتر کسی است که در طول شبانه روز به مشاغل خدماتی نیازمند نباشد: تاکسی‌ها و اتوبوس‌ها و پیک موتوری و حمل و نقل بار و لوازم در شهر، رستوران‌ها، آژانس‌های مسافرتی و خدمات گردشگری، فروشندگان سیتار و دستفروش‌ها، راهنمایان تلفنی و اینترنتی، خدمات کتابخانه‌ای و کتابداری و اطلاع‌رسانی، استارت‌آپ‌ها و فروش‌های اینترنتی، مشاوران املاک و اتومبیل و امور حقوقی و تبلیغاتی و خدماتی برای امور شخصی یا منزل و محل کار، مراکز مختلف تعمیراتی لوازم مورد نیاز همگان و صدها عنوان دیگر که هر یک گونه‌ای از خدمات را به شهروندان ارائه می‌کنند. این شغل‌ها همگی مورد نیاز مردم‌اند و به همین لحاظ، شریف‌اند؛ زیرا هر کدام گره و مشکل و نیازی را از مردم برطرف می‌نمایند و به نوعی، عبادت به شمارند...

آیا این شغل‌های خدماتی می‌توانند بار فرهنگی داشته باشند؟ طبیعی است که جواب مثبت است. يك گفت‌وگوی ساده و تأثیرگذار در تاکسی، يك پیام فرهنگی در صفحه اول سایت یا کانال، يك جمله زیبا و سازنده و امیدبخش در سربرج یا فاکتور یا رسید پول یا تراکت یا بروشور تبلیغاتی، گفتن خالصانه يك «یا علی»، «یا مهدی» در نشست و برخاست و سلام و خدا حافظ و در اول و پایان کار و خلاصه يك تبلیغ عملی با ارائه خدمت خوب؛ و بعد که خواستند تشکر کنند، بگویند: «من که کاری نکردم، انجام وظیفه کردم، ممنون ولی نعمت‌مان باشید که همه چیز از اوست...» گاهی اصلاً پول نگیری یا تخفیف بدهی و بگویند: مهمان آقا باشید، برای سلامتی آقا صلوات بفرستید...

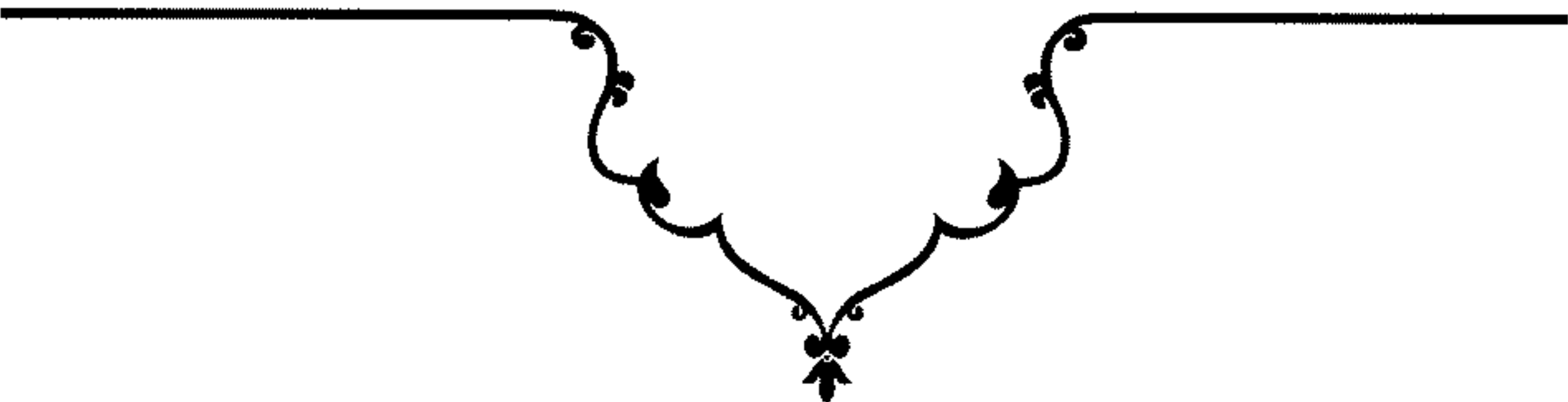
يك بار در روز نیمه شعبان، به یکی از شهرها، پرواز داشتم، وسط پرواز خلبان طبق معمول از بلندگو شروع به صحبت کرد تا از مشخصات پرواز و مسافت و آب

و هوا بگوید، اما این گونه شروع کرد: «خلبان پرواز صحبت می کند؛ افتخار دارم از طرف خودم و کادر پرواز این روز فرخنده را که روز میلاد مسعود موعود جهانی و رهاننده بشریت از ظلم و نابسامانی و برپاکننده عدالت و صلح و آبادانی است، خدمت شما مسافران و همه انسان ها تبریک و تهنیت عرض کنم و دعا کنم که از یاران او باشیم. ما اکنون در ارتفاع ۲۲ هزار پایی هستیم هوای بیرون کابین...» و بعد همین مطلب را به انگلیسی گفت... آن قدر از این پیام چندثانیه ای خلبان که تأثیرش از سخنرانی يك ساعته يك مبلغ مذهبی بیشتر بود خوشحال شدم که تصمیم گرفتم در پایان پرواز جلو بروم و اگر اجازه دادند بردست خلبان به پاس این ادب و معرفتش بوسه زنم...

این طور نیست که ما خدماتی ها نتوانیم به طور مستقیم یا غیر مستقیم در شغل خویش، کار فرهنگی به ویژه دینی و مهدوی انجام دهیم. اتفاقاً دشمنان دین و آیین و فرقه های گمراه از همین طریق، تأثیرگذاری فرهنگی می کنند. یعنی در قالب يك کار خدمتی یا خیریه یا عام المنفعه ظاهر می شوند و وقتی در دل طرف مقابل راه پیدا کردند سموم فکری و فرهنگی خویش را به مراجعان تزریق می کنند. مگر میسیونرهای کلیسا از طریق همین خدمات پزشکی و آموزشی، مسیحیت را به قلب کشورهای فقیر افریقایی نبردند؟ و مگر فرقه های ضاله هم اکنون با همین شیوه به روستاها و مناطق محروم نمی روند و سعی در تبلیغ مستقیم یا غیر مستقیم افکار منحرف خود ندارند؟ آن ها برای باطل خویش این گونه عمل می کنند؛ چرا ما که کارمان خدمت به مردم است از این شیوه بهره نبریم؟ اما باید این کار، عالمانه و ماهرانه باشد که رنگ تظاهری یا اجبار یا القاء به خودش نگیرد که اثر معکوس خواهد داشت. کار مهدوی، کاری عالمانه است...



بخش چهارم: دولت مهدوی



دولت کریمه

گفتم: این «دولت کریمه» معنایش چیست که درباره دوران ظهور امام عصر ارواحنا فداه به کار رفته است؟ گفت: منظورت آن عبارت از دعای افتتاح است که می فرماید: «اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة» (خدایا، ما مشتاق دولت کریمه از جانب تو هستیم)؟ گفتم: آری. گفت: دولت به معنای حکومت و نظام قدرت و حاکمیت است و دولت کریمه، دولتی است که محورش کرامت، شایستگی، شرافت، بزرگواری و خوبی است. ما چشم انتظار چنین دولتی هستیم. حاکمیتی که انسان در آن ارزشمند است و با او کریمانه و بزرگوارانه برخورد می شود و با کسی هم که بخواهد مانع این هدف شود و مزاحمتی برای انسان ها فراهم آورد، برخورد قاطع می شود. انسان مؤمن در این دولت عزیز است و گرامی؛ و با او برخورد کریمانه می شود و با شرافت و شایستگی زندگی می کند...

گفتم: شوق رسیدن به چنین دولتی، انسان را بی تاب می کند؛ همه بشریت خسته، مانده، افسرده، رنج دیده و شلاق خورده از حکومت های جور، مشتاق چنین دولتی هستند که دولت کریمه نام گرفته است. گفت: آری، نه فقط ما می گوئیم: «اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة»، بلکه این سخن و آرزو و ندای قلبی همه انسان ها است. دعای افتتاح در قالب دعا، در واقع فلسفه سیاسی امامت را مطرح می کند؛ زیرا امام، آن شخصیتی است که در دولت کریمه اش، به فرموده امام صادق (علیه السلام):

خدای عزوجل به وسیله او، جان و خون انسان ها را حفظ می کند، اختلاف ها را برطرف می سازد، پریشانی ها را می زداید، شکستگی ها را التیام می بخشد، برهنگان را می پوشاند، گرسنگان را سیر می کند و خائفان را ایمن می دارد یَحْقُنْ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الدِّمَاءُ وَيُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ وَيَلُمُّ بِهِ الشَّعْثَ وَيَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَ يَكْسُو بِهِ الْعَارِيَ وَيُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ وَيُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفُ...^۱

و ادامه داد: منتظران حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، چشم به راهند تا در عصر ظهور، تحولات وسیع و عمیق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رخ دهد، به گونه ای که نه فقط پایه و اساس ظلم و ستم، ویران گردد، بلکه حتی موارد نادر و معدود ظلم و تعدی هم اتفاق نیفتد و «هیچ اثری» از ظلم دیده نشود! (لا یری اثرًا من الظلم)^۲

در آن عصر خونریزی وجود ندارد، و امنیت و آسایش چندان فراگیر می شود که حتی مزاحم «خواب» کسی هم نمی شوند:

«لا یوقظ نائمًا»^۳

مفاسد فرهنگی و اقتصادی از قبیل میگساری، زنا و ربا ریشه کن شده و مردم با رغبت و اشتیاق به دیانت الهی و بندگی خدا روی می آورند:

یذهب الزنا و شرب الخمر و یذهب الربا، و یقبل الناس علی العبادات والشرع والدیانة^۴

در آن جامعه راستی و راستگویی فراگیر می شود، دروغی گفته و شنیده نمی شود.^۵

از این رو، به شکل رسمی یا غیررسمی، هیچ کس سخن دیگری را «تکذیب» نمی کند، تا چه رسد به آن که دروغ نردبان رشد و ترقی باشد!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۷۰.

۳. منتخب الاثر، ص ۴۷۸.

۴. منتخب الاثر، ص ۴۷۴.

۵. یحیی الله الکذب، بحار، ج ۵۱، ص ۷۵.

پایہ و اساس این تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، تحوّل است که در دولت رخ می‌دهد، از این رو همه چیز با «تأسیس دولت کریمه» آغاز می‌شود؛ ابتدا ظلم در سیستم حکومتی و از سوی کارگزاران دولت کریمه و سپس در «جامعه» از بین می‌رود؛ ابتدا امنیت و آسایش شهروندان از سوی مأموران «حکومت» حفظ می‌شود و سپس تعدی «مردم» نسبت به یکدیگر منتفی می‌گردد؛ ابتدا دروغ و خلاف‌گوئی از «سطح بالا» پاک می‌شود و سپس این پاکی در «سطح جامعه» گسترده می‌شود و همین‌طور سایر امور... گفتم: با این اوصاف، کیست که مشتاق این دولت کریمه نباشد؟! اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة...

دولت عدالت

فریاد از بیداد! این صدائی است که همه زمان و با هر زبان و در هر نقطه جهان، طنین انداز است و در همه اعتراض‌ها و تظاهرات و انقلاب‌ها و اصلاحات، به گوش می‌رسد. همه خواهان داد و عدالت‌اند. امان از ستم! امان از تبعیض! امان از جفا و غدر! ... نبود عدالت در يك جامعه، روح انسان را آزار می‌دهد، بیشترین آلام و دردهای جوامع انسانی، فقدان عدالت و اعمال ظلم و ستم نسبت به فرد یا جامعه است. حجم عظیمی از فرهنگ و ادبیات و هنر هر قومی چه در شعر، نثر یا اثر هنری (نمایش، فیلم، گرافیک و ...) را مطالبه عدالت با بیان‌های متفاوت، تشکیل داده و می‌دهد. آری این شعار فراگیر انسان‌هاست: درود به داد و فریاد از بیداد!

گمگشته بشریت در طول تاریخ، «عدالت» است. عدالت از نخستین اموری است که فهم و عقل انسان‌ها، به آن دست می‌یابد و آن را مطالبه می‌کند. حتی پیش از سن تمیز، خردسالان مطالبه‌گر عدالت می‌شوند. اگر قرار باشد شما يك جعبه شیرینی را بین کودکان توزیع کنید، چنان‌چه به بعضی کم‌تر و به بعضی زیادتر بدهید، مورد اعتراض کودکان قرار می‌گیرید و از شما می‌خواهند به آن‌ها هم به اندازه بقیه بدهید. هرچه بر عمر انسان افزوده می‌شود، بیشتر طالب عدالت می‌شود و آن‌گاه که به عنوان عضوی از جامعه وارد اجتماع می‌شود، به دنبال انواع عدالت است: عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، عدالت فرهنگی، عدالت سیاسی و...

در پیشانی دولت مهدوی، «عدالت» نقش بسته است. مشهورترین توصیفی که پیامبر اکرم ﷺ در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه فرموده‌اند بعد از ذکر همنامی، ویژگی پرکردن زمین از عدل و داد است بعد از آنکه از ظلم و ستم انباشته شده باشد: (يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا)^۱.

فقط در حوزه عدالت اقتصادی در زمان آن بزرگوار، احادیث فراوانی نقل شده است. برای نمونه چند روایت ذکر می‌شود:

۱. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص: ۱۲۰.

[۱] خدای عزوجل در آن هنگام، مهدی ما را با این ویژگی می‌فرستد:
(أَرْحَمُهُم بِالرَّعِيَّةِ وَأَعْدَلُهُم بِالسَّوِيَّةِ)^۱

او که از همه بیشتر به مردم خود مهربان بوده و از همه بیشتر به طور مساوات عدالت را اجرا می‌کند.

[۲] در حدیثی دیگر آمده است:

«إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسَّوِيَّةِ وَعَدَلَ فِي الرَّعِيَّةِ»^۲

چون قائم اهل بیت قیام کند، به طور مساوی بودجه را تقسیم کرده و در بین مردم به عدالت رفتار خواهد نمود...

[۳] عدالت مهدوی، منحصر به عدالت اقتصادی نیست، او اگرچه همه کارگزاران و فرماندارانش را در همه جا به اجرای عدالت فرمان می‌دهد.

«يَبْعَثُ الْمَهْدِي إِلَى أَمْرَائِهِ لِسَائِرِ الْأُمُصَارِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ»^۳

اما عدالت را به يك فرهنگ تبدیل نموده به طوری که جزو اندیشه و سنجیه و منش افراد شود و با آن زندگی کنند.

[۴] از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف، دل‌های بندگان را از عطر عبادت و بندگی پر کرده، عدلش فراگیر شود:

يَمْلَأُ قُلُوبَ عِبَادِهِ عِبَادَةً وَيَسْعُهُمْ عَدْلُهُ.^۴

[۵] در حدیثی دیگر آمده است:

أَمَّا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْخَرُّ وَالْقُرُّ^۵

آگاه باشید! به خدا سوگند به طور حتم، عدالت او داخل خانه‌های آنان خواهد رفت، همان‌گونه که گرما و سرما، به خانه‌های آن‌ها وارد خواهد شد...

۱. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص: ۶۴.

۲. غيبة نعمانی ص ۲۳۷.

۳. الزام الناصب ج ۲ ص ۲۴۷.

۴. غيبة شيخ طوسی ص ۱۷۹.

۵. غيبة نعمانی ص ۲۹۷.

دولت جهانی

سؤال این است: آیا در شرایط فعلی جهان با حدود دویست کشور و رژیم حکومتی و صدها سلیقه و زبان و عقیده و تفکر متفاوت و مرزهای کوچک و بزرگ جغرافیائی و تنوع نژاد و رنگ و فرهنگ، تصوّر يك دولت فراگیر در حکم محالات نیست؟!۱

در شرایطی که گاهی ده‌ها سال کشورها نسبت به مرزهای خود با یکدیگر منازعه و جنگ و کشتار کرده‌اند، آیا حاضرند دست از این نزاع‌ها بکشند و زیر يك حکومت و پرچم درآیند؟

در شرایطی که حتی پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی چون غیرمتعهدها و سازمان ملل نیز ناپایدار و شکننده و بی‌خاصیت شده‌اند، آیا تصوّر يك دولت جهانی، شبیه يك رؤیا نیست؟!۲

بله، به حساب ما انسان‌ها این چنین است اما اراده الهی، چیز دیگری است. خداوند اراده فرموده به دست ولی‌اش، این دولت را تحقّق بخشد، حتی اگر منکران و معاندان نخواهند و با آن بستیزند...

آری، دولت کریمه و عدالت‌محور امام عصر ارواحنا فدا، فراگیر و جهانی خواهد بود. حدود و مرزهای جغرافیائی آن، تمام «زمین» است که براساس وعده خداوند، در اختیار صالحان قرار خواهد گرفت

(أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ).^۱

يك حکومت واحد جهانی تشکیل خواهد شد که در رأس آن، صالح‌ترین و شایسته‌ترین بنده خدا، قرار خواهد گرفت. انسان‌ها در این دولت، بدون ترس

۱. انبیاء: ۱۰۵.

و بیم از فشار سیاست‌ها، به آغوش همدیگر بازمی‌گردند و مهربان و برادرگونه در کنار یکدیگر زندگی کنند؛ نور او زمین را تابناک و سلطنت و قدرت او شرق و غرب را فرا خواهد گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این‌گونه به آن دولت جهانی نوید فرمود:

«سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده‌است، اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند، خداوند آن روز را به اندازه‌ای طولانی خواهد ساخت که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند و حکومت او شرق و غرب عالم را فرا گیرد.»^۱

این‌که چگونه این دولت بر جهان حاکم خواهد شد اکنون مورد بحث ما نیست، اما وقتی با اراده الاهی چنین دولتی به‌طور فراگیر تشکیل شود، آرزوی دیرینه بشریت و وعده الاهی تحقق خواهد یافت. همان وعده‌ای که در زبور و پیش از آن در ذکر، هم آمده‌است:

(ولقد ڪتبنا فی الزبور من بعد الذکر أنّ الارض یرثها عبادی الصالحون).^۲

امام باقر علیه السلام در مورد این دولت می‌فرمایند:

گویا اصحاب قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌بینم که به مشرق تا مغرب احاطه پیدا کرده‌اند و هر چیزی حتی درندگان و پرندگان وحشی مطیع آن‌ها باشند و خشنودی آن‌ها را طلب کنند تا به غایتی که زمینی بر زمینی دیگر ببالد و بگوید: امروز یکی از یاران قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بر من گذشت.^۳

و چنین می‌شود که زمین قابل سکونت می‌گردد و جهان، دلپذیر و نورانی و الاهی می‌شود.

(و أشرق الارض بنور ربّها).^۴

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۷۱ ح ۱۲.

۲. انبیاء: ۱۰۵.

۳. کمال الدین / ترجمه پهلوان، ج ۲، ص: ۵۹۴.

۴. زمر: ۶۹.

چه کسی مشتاق زیستن در این دولت کریمه نیست؟! امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف دولت جهانی مهدوی می‌فرمایند:

خداوند او را با فرشتگانش یاری می‌کند و یارانش را نگاه می‌دارد و با آیات خود او را یاری نموده براهل زمین پیروزش می‌نماید؛ تا از روی رغبت یا تسلیم، به دین حق بگروند و زمین را پراز عدل و داد و برهان می‌کند. طول و عرض شهرها به طاعت او درآمده، کافری باقی نمی‌ماند مگر این‌که ایمان می‌آورد و فاجری نمی‌ماند مگر این‌که به صلاح می‌گردد. در حکومت او درندگان از درِ سازش درمی‌آیند، زمین برکات خود را آشکار نموده و آسمان برکت خود را نازل می‌کند. گنج‌ها برایش آشکار می‌شود.^۱

۱. احتجاج ۱: ۲۹۰-۲۹۱؛ بحار ۵۲: ۲۸۰.

دولت علم

دولت کریمه مهدوی، دوران گسترش بی نظیر علم و دانش است. در این دوران، بیش از دوازده برابر آنچه از ابتدای تاریخ تا به حال، دانش رشد نموده، رشد علمی ایجاد خواهد شد. به این فرموده امام صادق علیه السلام دقت کنیم:

«دانش ۲۷ حرف است، تمام آنچه پیامبران الهی به بشر عرضه کرده اند تنها دو بخش از این ۲۷ بخش علم است و مردم از اول خلقت تا به امروز تنها با دو بخش از علوم آشنایی دارند. هنگامی که قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر علم را بر مردم عرضه می کند و آن را گسترش می دهد.»^۱

بنابراین پیشرفت های مهم علمی و همین طور پیشرفت های دیگری که تا زمان ظهور آن حضرت تحقق خواهد یافت، در مقابل رشد علوم در زمان حکومت حضرت مهدی رضی الله عنه بسیار ناچیز خواهد بود. به خاطر این ویژگی، می توان این دولت را «دولت علم» نامید. ظهور این دانش عظیم، موجب شکوفائی و درخشش يك تمدن و فرهنگ بی سابقه در تاریخ خواهد شد...

یکی از جهاتی که موجب این رشد علمی بزرگ است، تکامل عقول انسان ها است. هرچقدر عقل انسان بیشتر شود، او بیشتر به سوی علم و دانش خواهد رفت. نورانیت عقل، راهبر انسان به سوی کشف مجهولات و یافتن پاسخ برای پرسش های گوناگون است و این تلاش و کوشش به رشد علمی خواهد انجامید. در دولت مهدوی، به خاطر نعمت وجود امام عصر ارواحنا فداه عقول انسان ها رشد و تکامل بی سابقه خواهد یافت.

۱. بحار ۵۲: ۳۳۶.

در روایت است که:

آن حضرت، دست مبارکش را بر سرانسان‌ها خواهد نهاد که بر اثر آن عقل آن‌ها مجتمع و کامل خواهد گردید.^۱

این عنایت مهدوی، چنان بر قدرت درک و فهم افراد خواهد افزود که جز با علم و دانش حقیقی سیراب نخواهند شد و دائماً برای افزونی دانش خویش تلاش خواهند نمود...

عامل دیگر رشد علم در دولت کریمه مهدوی، وجود مظهر علم الاهی یعنی ولی خداست که ابواب علوم الاهی را که تا آن زمان به خاطر جهات گوناگون و موانع متعدد، مکتوم مانده، آشکار و تبیین می‌نماید. در دوره امامان گذشته، دولت‌های جائز، مانع گسترش مدرسه علمی امامان بودند و نمی‌گذاشتند مردم از افاضات علمی آن‌ها بهره ببرند؛ چنان‌که دعبل خزاعی در قصیده مشهور خویش «مدارس آیات خلت من تلاوة» (یعنی مجالس علمی شما، مهجور و خالی از خوانش ماند) به آن اشاره نمود.^۲

محدودیت‌های ظالمانه حاکمان اموی و عباسی نگذاشت علوم الاهی توسط امامان، آشکار شود، طبیعتاً در دولت مهدوی چنین موانع و محدودیت‌هایی نخواهد بود، و امام با آزادی کامل، علوم الاهی خویش را در دسترس علاقه‌مندان و هوشمندان امت خواهد نهاد آن هم علومی که ذره‌ای از آن تا به آن زمان آشکار نبوده است...

عامل دیگر رشد علم در دولت مهدوی، دگرگون شدن مدل‌ها و شیوه‌های علمی در آن روزگاران است. روش‌های علمی موجود مبتنی بر فرضیه و آزمون و سعی و خطاست و چاره‌ای هم جز آن نبوده است، لذا تا سال‌ها بر اساس يك

۱. صافی شرح کافی ۱: ۲۵۹.

۲. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، ج ۳، ص: ۱۷۳.

فرضیه به چیزی گمان می‌بردند و آن را علمی می‌شمردند که قرن‌ها بعد بطلان آن فرضیه اثبات می‌گردید و معلوم می‌شد آنچه باور داشتند جهل بوده نه علم (همچون هیأت بطلمیوسی در نجوم که مدت‌ها علمی شمرده می‌شد در حالی که علمی نبود)؛ اما با وجود ولیّ خدا و دانای علوم الاهی در ایام ظهور، این شیوه‌ها از بین خواهد رفت و با استفاده از محضر علمی امام، دانش ناب به دور از فرضیه و گمان و اوهام و سعی و خطا، در دسترس قرار می‌گیرد و وقت اندیشمندان برای موضوعات بیهوده صرف نخواهد شد و علوم واقعی را از زلال علوم و معارف مهدوی خواهند نوشید....

دولت اخلاق

مگر مهم‌ترین کارکرد اعتقاد دینی، اصلاح اخلاق انسان‌ها نیست؟ در سایه باور به خداست که کینه‌ها به محبت تبدیل شده، و الفت و مهربانی ایجاد شده و افراد با یکدیگر برادر می‌شوند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«همگی به حبل‌الاهی چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید و به یاد آورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید و خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف و نعمت خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، و در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد.»

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا)^۱

و پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود:

من برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شدم (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق).^۲
بنابراین وقتی دولت مهدوی نیز مستقر شود، سجایای اخلاقی شکوفا شده و رذایل اخلاقی از جامعه رخت برخواهد بست و به فرموده امیر مؤمنان:

«وقتی قائم آل محمد ﷺ قیام کند، کینه و عداوت از دل انسان‌ها پاک خواهد شد و آن‌ها چون برادران صمیمی با کمال آرامش و امنیت و صفا و صمیمیت در کنار یکدیگر زندگی خواهند کرد...»^۳

۱. آل عمران: ۱۰۳.

۲. روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه ۶: ۴۰۲.

۳. رک: کمال هستی در عصر ظهور: ۱۰۳-۱۰۸ بخش دهم: زوال کینه از دل‌ها.

براساس روایات:

همه نیکی‌ها در آن زمان است که قائم ما قیام می‌کند و زشتی‌ها را از میان برمی‌دارد

(الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَقُومُ قَائِمُنَا وَيَدْفَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ)^۱

و خداوند می‌تواند امتی را پس از آن‌که فاسد شدند، اصلاح نماید.

(أَنْ يُصْلِحَ أُمَّةً بَعْدَ فَسَادِهَا).^۲

امام هادی علیه السلام نیز می‌فرماید:

خداوند حق را به دست او تحقق می‌بخشد و باطل را نابود می‌کند.^۳

نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده:

آن هنگام که امام قیام کند، دوران مزامله و برابری فرا می‌رسد و مرد از جیب برادر دینی خود به قدر نیازش برمی‌دارد و او مانع نمی‌شود (حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُزَامَلَةُ وَيَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْنَعُهُ...)^۴

از دیگر ویژگی‌های عصر ظهور، زنگارزدایی از دل مردم و کنار رفتن قهر و کینه‌هاست که هم سبب اتحاد و دوستی فراگیر می‌شود و هم زمینه‌ساز پیدایش برخی از فضایل اجتماعی مانند نوع دوستی، ایثار و انفاق می‌گردد؛ در حدیثی آمده است:

او قلعه‌های گمراهی را می‌گشاید و دل‌های لایه‌بسته را زنگار می‌گیرد (يَفْتَحُ حِصُونِ الضَّلَالَةِ وَقُلُوباً غَفلاً)^۵

۱. غیبت نعمانی ص ۲۰۶.

۲. کشف الغمّه ۲: ۴۷۳.

۳. کمال الدین / ترجمه پهلوان، ج ۲، ص: ۷۹-۸۰ روایت ۹ و ۱۰.

۴. بحار الانوار ۵۲: ۳۷۲.

۵. بحار الانوار ۳۶: ۳۰۸.

پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمود:

با ظهور مهدی، کشمکش‌ها و کینه‌ورزی‌ها از بین خواهد رفت (لتذهبن الشحناء والتباغض)^۱

و یا در سخنی مشابه از حضرت علی علیه السلام:

«اگر قائم ما قیام کند... کینه‌ها و ناراحتی‌ها از دل بندگان خدا زایل می‌گردد.»
(لذهبت الشحناء من قلوب العباد)^۲

آری منش اخلاقی مهدوی همان منش نبوی است که در قرآن با عنوان اسوة حسنه معرفی شده است:

او شیوه و روش پیامبر خدا را در پیش می‌گیرد و شما را از کوری، کری و گنگی نجات می‌دهد (سلک بکم مناهج الرسول فتدلویتهم من العی والصمم والبکم)^۳.

دل‌ها در چنین دولتی، چنان مهربان و الاهی می‌شود که همه رذایل اخلاقی جایش را به فضائل اخلاقی خواهد داد و صمیمی‌ترین رفتارها بین انسان‌ها برقرار خواهد گشت و این به برکت آن وجود مسعود است که دل‌ها از کینه و خشم پاک و نورانی می‌شود؛ چنان‌چه در دعای افتتاح می‌خوانیم:

«إشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَأَذْهَبِ بِهِ غِيْظَ قُلُوبِنَا»

خدایا به برکت امام زمان علیه السلام دردهای باطنی ما را شفا بخش و خشم دل‌های ما را فرو بنشان.

۱. بحار الانوار ۵۲: پاورقی ص ۳۸۳ به نقل از منابع عامه.

۲. بحار ۵۲: ۳۱۶ به نقل از الاربعمأة.

۳. روضه کافی ۸: ۶۶.

دولت قانون

در دولت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، محور و رکن اصلی تمامی قانون‌گذاری‌ها و وضع مقررات، آراء و تصمیم‌گیری‌ها احکام الهی، وحی، قرآن و آموزه‌های متعالی آن بوده و همه قوانین و مقررات به قرآن عرضه خواهد شد. این قوانین در صورتی قابل پذیرش خواهند بود که مطابق و هماهنگ با قرآن و سنت پیامبر و ائمه معصومین باشد. البته این غیر از قوانین و دستوراتی نوین است که خود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آورد و یا مقررات و احکام ثانوی است که خود او، آن‌ها را وضع و به مردم و کارگزاران ابلاغ می‌نماید. در این دولت، همه در برابر قانون یکسانند. فرزند نوح هم که باشی اگر تمرد کنی، از مجازات مصون نیستی. اصول قانون اساسی دولت آن حضرت که از سرچشمه وحی جاری گشته است هم نوید عدل می‌دهد و هم مژده تقویت نهاد دین در همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی و حاکمیت خدا در زندگی انسان. در این دوره به علت استفاده از ابزارهای پیشرفته علمی و به کار گرفتن افراد امین و توانا در پست‌های قضایی، حدود الهی به طور کامل اجرا خواهد شد و به اندازه سرسوزنی به کسی ظلم نخواهد شد و حق کسی ضایع نخواهد گشت.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«پس از ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ حقی از کسی بر عهده دیگری نخواهد ماند مگر آنکه آن حضرت آن را باز ستانده، به صاحبش خواهد داد.»^۱

دسترسی مردم به قانون الاهی و آموزه‌های دینی به راحتی فراهم می‌شود و سطح فهم و درک آن‌ها چنان بالا خواهد رفت که خود به خود مجری قانون خواهند بود...

۱. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود؛ ۲۰۰ به نقل از بحار؛ ۵۲: ۳۲۰.

آن حضرت شیوه درست بهره‌برداری از احکام و قوانین را به مردم می‌آموزند و آن بخش از کتاب و سنت را که متروک و منزوی شده، زنده می‌نمایند.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«خداوند اسلام را پس از خوار شدن، به دست او عزّت خواهد بخشید و پس از متروک ماندن احکام الله و قوانین آن، دوباره آن را زنده می‌کند و هرگونه بدعتی را به دست مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از بین خواهد برد و گمراهی را نابود و سنت‌های اصیل را زنده خواهد ساخت.»

در این روزگار کارگزاران دولت، مردم را به خیر و تقوا و رعایت قانون دعوت نموده، خودشان نیز اهل عمل به آن‌ها خواهند بود.

امام صادق علیه السلام در مورد دولت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود:

«یشیر بالتقی و يعمل بالهدی»^۱ آن حضرت به تقوا فرامی‌خواند و خود نیز بر اساس هدایت، عمل می‌نماید.

در دعای افتتاح می‌خوانیم:

خدایا به دست او، دین خود و سنت پیامبرت را آشکار ساز، به طوری که چیزی از امور حقه نماند که ناچار باشد از ترس مردم پنهانش کند (اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ).

یعنی در دولت مهدوی همه قوانین و احکام الهی که در طول سالیان بر اثر انحراف دولت‌ها، متروک مانده به دست آن حضرت، آشکار و بدان عمل می‌شود و هیچ چیز از دین مخفی نمی‌ماند. کسی بر قانون الهی، تفوق نخواهد داشت و همه در برابر آن، مساوی خواهند بود...

دولت مساوات

بسیاری از رنج‌های انسان‌ها در زندگی از وجود تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی است که از سوی حاکمیت‌ها اعمال می‌شود. تقسیم ناعادلانه بیت‌المال و منابع عمومی کشور، تبعیض در مورد افراد و خاصه خواری‌ها، انباشته شدن ثروت نزد عده‌ای خاص، و بی‌توجهی به حقوق اقشار ضعیف و نیازمند و حادثه‌دیده و محروم، امتیازدهی نابجا از ثروت عمومی در جهت منافع شخصی و گروهی، زندگی اجتماعی را تلخ و غیرقابل تحمل می‌سازد. از برنامه‌های دولت مهدوی اجرای کامل اصل مساوات است که به برکت آن، زمینه تعدیل ثروت‌ها فراهم می‌شود و منابع عمومی به صورت عادلانه در بین همه افراد به طور مساوی تقسیم خواهد شد و از تراکم ثروت و احتکار جلوگیری می‌شود. در پی اجرای این برنامه هیچ فرد محتاج و تهی‌دست و محرومی در جامعه باقی نخواهد ماند...

امام باقر علیه السلام فرمود:

وقتی قائم خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کند اموال عمومی را به طور مساوی تقسیم می‌کند و در میان خلق به عدالت رفتار می‌نماید (إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسَّوِيَةِ وَ عَدَلَ فِي الرَّعِيَةِ)^۱.

در زمان آن حضرت اصل مساوات و برابری به اجرا در می‌آید و همگان از حقوق انسانی و الهی خود بهره‌مند می‌شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در اقامت من برانگیخته خواهد شد... او اموال را به درستی تقسیم می‌کند. کسی پرسید: مراد چیست؟ فرمود: یعنی بین

۱. غیبت نعمانی: ۲۳۷.

مردم مساوات را اجرا خواهد کرد.^۱

آری، او ثروت همگانی را در اختیار همگان خواهد گذاشت و عدالت علوی را به همه نشان خواهد داد...

ره‌آورد این مساوات و اجرای چنین راهبرد اقتصادی در سطح جامعه آن است که فقر و تهی‌دستی ریشه‌کن گردیده و فاصله‌های طبقاتی برچیده می‌شود به طوری که هیچ فرد نیازمندی باقی نمی‌ماند که محتاج دریافت صدقات و زکوات باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، میان مردم به مساوات رفتار می‌کند به گونه‌ای که کسی پیدا نشود که نیازمند دریافت زکات باشد.^۲

از طرفی چون خوی زیاده‌خواهی افراد نیز بر اثر رشد اخلاقی و تربیتی، مهار شده است حرصی برای زراندوزی و تکاثر اموال و تفاخر و اخلاق قارونی، وجود نخواهد داشت تا آثار سوء آن که زیاده‌خواهی باشد دامنگیر جامعه شود؛ لذا افراد از قناعت و مناعت طبع برخوردارند...

وقتی دارایی‌ها در اختیار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد، پس از تقسیم بالسویه باز اگر کسی به لحاظ شرایط خاص، نیازمند باشد آن حضرت از اختیارات خاص خود استفاده نموده به او خواهند بخشید و او را بی‌نیاز خواهند نمود. نکته جالب دیگر در دولت کریمه مهدوی این است که آن حضرت ریشه بسیاری از نزاع‌ها و دشمنی‌ها را که مسائل اقتصادی باشد می‌خشکانند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص: ۴۷۱.

۲. اعلام الوری: ۴۶۴.

«هنگامی که قائم اهل بیت قیام کند، بیت المال را یکسان و عادلانه در میان مردم قسمت خواهد کرد و به مردم خواهد فرمود: بیایید از این اموال به میزانی که نیاز دارید بردارید! این همان چیزی است که برای آن پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید و برای به دست آوردن آن مرتکب گناه شده، حتی به خون‌ریزی و قتل و جنایت دست می‌زدید... او به گونه‌ای در بخشش اموال سعه صدر و بزرگواری نشان خواهد داد که تا به آن روز کسی چنان رفتاری نداشته است.»^۱

۱. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۷۸ به نقل از منتخب الاثر: ۳۱۰.

دولت امنیت

قدر امنیت کسی داند که در شرایط خوف و هراس و آشوب و نزاع و کشتار و... قرار گرفته باشد. ناامنی، مصیبتی عظیم است و امنیت، نعمتی سترگ. بجا و صحیح گفته‌اند که: «قدر امنیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید» و یا:

«قدر و اهمیت دو نعمت، ناشناخته است، سلامتی و امنیت»^۱

شرایط دردناک کسانی را تصور کنید که در تهدید يك حمله هوایی، بمباران و مرگ و ویرانی، يك حرکت انتحاری، يك زلزله ناگهانی و... قرار گرفته‌اند و قدرت مقابله و راه نجات هم ندارند. خدای متعال نوید داده‌است که در دولت مهدوی، امنیتی فراگیر ایجاد و همه خوف‌ها و هراس‌ها به آرامش و امنیت تبدیل شود. این وعده الهی در قرآن کریم این‌گونه بیان شده‌است:

«وَلْيُبَدِّلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»^۲ یعنی ما محققاً خوف و ترس آن‌ها را به امنیت مبدل سازیم...

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدت کوتاهی پس از ظهور، از طریق اجرای عدالت، امنیت را در سرتاسر جهان حاکمیت خواهد بخشید. وقتی که زمین از لوٹ وجود ستمگران و جائران و مفسدان که منشأ ناامنی و خوف و هراس مردم هستند، پاک‌سازی شود زمینه امنیت فراهم گردد. برخی از روی ساده‌لوحی و ظاهربینی، از شدت عمل آن حضرت نسبت به مفسدان تعجب کنند؛ اما باید بدانند که بدون از بین رفتن آن‌ها عدل و داد در جامعه حاکمیت پیدا نمی‌کند و امنیت ایجاد نمی‌شود. به عبارت دیگر، مبارزه بی‌امان و قاطع آن حضرت با افراد متجاوز و ستمگر همانند انجام دادن يك عمل جراحی برای بیرون آوردن غده خطرناک

۱. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص: ۲۵۴ نعمتان مجهولتان، الصحة والامان.

۲. نور: ۵۵.

سرطانی در بدن است که فقط از این طریق امکان پاک سازی همه جانبه جامعه فراهم می آید و آرامش و امنیت در سراسر جهان برقرار می گردد...

چنان که شاهد هستیم پیش از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ظلم و جور و توحش بر جهان حاکم است و امنیت مردم در نقاط مختلف بازیچه اهداف شوم ظالمان و مفسدان است که هر لحظه بخواهند جایی از جهان را به خاک و خون کشیده و ویران می سازند. امام چون قیام فرمایند همه عوامل ناامنی را می زدایند و یک جامعه کاملاً آسوده و امن و توأم با عدالت و فضایل اخلاقی ایجاد می نمایند. این امنیت از طرفی فراگیر است و از طرف دیگر همه انواع آن؛ یعنی امنیت جانی، امنیت شغلی، امنیت اقتصادی و امنیت اجتماعی را شامل می شود. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در اشاره به این واقعیت می فرمایند:

چون قائم ما قیام کند هر زن در آن زمان، با همه زیب و زیور خویش، فاصله عراق تا شام را بدون کوچک ترین ترسی به تنهایی خواهد پیمود.^۱

این امنیت، فقط برای انسان ها نخواهد بود بلکه حتی حیوانات و وحوش را هم در بر خواهد گرفت و چنان که نوید داده اند: گرگ و میش در کنار هم با آرامش و امنیت خواهند زیست^۲ و از يك آبشخور، آب خواهند نوشید...

همه این ها ثمره وجودی آن امام مهربان است که با وعده الهی جامعه ای برین را خواهد ساخت که نمونه اش را در این وسعت و ابعاد، هیچ برهه ای از تاریخ ندیده ایم و در هیچ کتابی نخوانده ایم.

با دعا برای ظهور موفورالسرورش، تعجیل در برپائی آن جامعه امن را از خداوند درخواست کنیم...

۱. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۷۰ به نقل از خصال ۲: ۶۲۶.

۲. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۶۷ به نقل از عقد الدرر، باب ۹، ح ۳۶۹.

دولت توحید

کمال انسان در رسیدن به علم و معرفت است؛ خود را بشناسد؛ پدیدآورنده خویش و جهان را بشناسد و بداند از کجا آمده و به کجا روان است. این شناخت‌ها که به مدد عقلانیت او به دست می‌آید، از انسان يك آگاه واقعی می‌سازد که او را به سوی سفیران الهی رهنمون می‌شود و با هدایت آن راهنمایان، به خضوع و خشوع نسبت به خالقش کشانده می‌شود که معنایش همان عبودیت و بندگی است. این سیر کمال، عموماً با موانعی چون هواهای نفسانی و اضلالات شیطانی روبه‌رو می‌شود و ناقص می‌ماند یا به بیراهه می‌رود. مجموع کارکرد عقل و راهنمایان الهی می‌تواند انسان را به آن کمال یعنی معرفت و عبودیت، رهنمون شود. پیروزان در این سیر همان انسان‌های قدرشناس و شاکر و سپاسگزار الهی هستند که به کمال رسیده‌اند؛ اگرچه تعداد آن‌ها کم باشد.

(و قلیل من عبادی الشکور)^۱

این اقلیت به کمال رسیده، در همه دوره‌های تاریخی بوده‌اند و بر اثر ستم‌های جائران و ظالمان، تلخی‌ها و سختی‌هایی را تحمّل نموده‌اند... اما خداوند نوید داده است که آن موانع در واپسین دوره تاریخ، توسط حجت برگزیده‌اش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برطرف شود و زمینه کمال بدون این موانع که پیش‌روی انسان بوده‌اند، فراهم شده و آن‌ها بتوانند به راحتی و بدون تحمّل سختی و مرارت و خوف، این مسیر کمال را طی نمایند و به آن آئینی که خدا برایشان پسندیده، بگروند و هراسشان به امنیت تبدیل شده و جز خدا را نپرستند و نسبت به او هیچ‌گونه شرك نوزند.

(ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً)¹...

طبیعی است وقتی موانع هدایت از بین برود همه انسان‌ها به فطرت الاهی خود، رو کنند و خدا باور شوند و به شریعت اسلام در آیند، دیگر جایی نمی ماند که ندای شهادت بر توحید و رسالت نبوی از آن بلند نشود.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«زمانی که حضرت قائم، قیام فرماید، سرزمینی باقی نمی ماند مگر این که ندای شهادتین «لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» از آن برخواهد خاست (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)².

دیگر کفر و مظاهر آن، وجود نخواهد داشت و زمین به نور توحید الاهی تابناک خواهد شد.

(وَأُشْرِقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا)³

امام محمد باقر علیه السلام، در تفسیر این آیه که «خداوند زمین را بعد از مردنش دوباره زنده می نماید»⁴ فرمودند:

منظور آن است که خداوند به وسیله حضرت قائم علیه السلام زمین را که به خاطر کفر و استکبار مردم، مرده است با توحید زنده می نماید.⁵

تصوّر کنید روزگاری را که حجت خدا، حضرت مهدی علیه السلام ظهور فرموده و همه جهان را با نور خویش منور کرده باشند و مردم از همه رسانه های روز،

۱. نور: ۵۵.

۲. بحار: ۵۲: ۳۴۰.

۳. زمر: ۶۹.

۴. حدید: ۱۷.

۵. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص: ۳۵۶.

تفسیر نورانی قرآن و معارف مبدئی و معادی را از آن حضرت بشنوند در حالی که عقولشان هم کامل شده و موانع هدایت هم مرتفع شده باشد، آیا جایی برای کفر و شرک باقی می ماند؟ تأثیر کلام و سخن امام که با فطرت الاهی آن ها سازگار است، چنان در قلب ها تأثیرگذار خواهد بود که پرده اوهام و شکوک و شبهات را زائل نموده و با رضا و رغبت، موحد شده و عبودیت خدا را خواهند گزید. به راستی دیدن چنین جامعه توحیدی، آرزوی همه خداپاوران منتظر است، پس دعا کنیم برای دیدارش:

اللهم عجل لولیک الفرج...

دولت رفاه

همه می‌دانیم فقر و گرفتاری و قرض‌داری و درگیری با مشکلات معیشتی، روح انسان‌ها را خسته و پریشان نموده و بعضاً اجازه رشد و تعالی معنوی را از افراد سلب کرده چه بسا کسانی را هم به بی‌اعتقادی و کفر بکشاند.

(کاد الفقر أن یكون کفراً)^۱

این آفت، به کلی در دولت مهدوی ریشه‌کن خواهد شد و انسان‌ها در رفاه و آرامش و آسایش عمومی خواهند زیست و این امر زمینه رشد و تعالی معنوی و فکری افراد را فراهم خواهد ساخت.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده:

«همه اموال جهان در نزد مهدی گرد آید، آنچه در دل زمین است و آنچه بر روی زمین، آن‌گاه حضرت مهدی به مردم بگوید: بیایید و این اموال را بگیرید. اینها همان چیزهایی است که برای به دست آوردن آن، قطع رحم کردید و نزدیکانتان را رنجاندید، خون‌های به ناحق ریختید و مرتکب گناهان شدید، بیایید و بگیرید...»^۲

در توصیف دولت مهدوی آمده است:

در روزهای خلافتش، اهل زمین و آسمان و پرندگان هوا، خشنود خواهند شد (یرضی فی خلافته اهل الارض و اهل السماء و الطیر فی الجوّ)^۳.

۱. کافی ۲: ۳۰۷.

۲. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۷۸ به نقل از منتخب الاثر: ۳۱۰.

۳. کشف الغمه ۲: ۴۶۹.

از آنجا که محصولات کشاورزی عمده‌ترین عنصر در رونق اقتصاد جوامع بشری به شمار است و آن وابسته به نزولات آسمانی و باران‌های مناسب است، در آن دوران این امر تحقق یابد. پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«امت من در زمان ظهور مهدی، به نعمت‌هایی دست می‌یابند که پیش از آن، در هیچ دوره‌ای دست نیافته بودند. در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روئیدنی را در دل خود نگاه ندارد...»^۱

البته این می‌تواند نتیجه همان روح ایمان و عبودیتی باشد که افراد در آن زمان پیدا کرده‌اند، چنان‌چه قرآن فرماید:

«اگر مردم آبادی‌ها، ایمان آورده و تقوا پیشه ساخته بودند، برکات آسمان و زمین را به روی ایشان می‌گشودیم.»^۲

در توصیف دیگری از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

«در آخرالزمان در میان امتم، مهدی قیام می‌کند، خداوند کران تا کران قلمرو حکومت جهانی او را از باران، سیراب می‌سازد، زمین، گیاه و نبات خود را می‌رویاند.»^۳

و نیز فرموده‌اند:

«آب‌ها در دولت مهدی، فراوان می‌شود و زمین برکات خود را چندین برابر می‌کند.»^۴

۱. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۷۸ به نقل از کشف الغمّه ۲: ۴۷۳؛ خصال ۲: ۶۲۶.

۲. اعراف: ۹۶.

۳. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص: ۲۷۹ به نقل از مستدرک الصحيحین ۵: ۵۵۷ یخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الغیث و تخرج الارض نباتها.

۴. رک: فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۲۰۳ به نقل از ینابیع المودة: ۴۶۷.

امام علی علیه السلام نیز درباره رونق اقتصادی در عصر ظهور و نزول برکات آسمانی در آن دوره طلایی می‌فرماید:

«چون قائم قیام کند، آسمان چنان‌که باید، بیارد و زمین گیاه رویاند....»^۱

علاوه بر همه اینها چنان‌چه کسی هنوز نیازمند باقی بماند، از عطا و بخشش مهدوی بهره‌مند خواهد شد؛ چنان‌چه امام باقر علیه السلام فرمود:

«مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، در سال دوبار به مردم، اموال ببخشد و در ماه دوبار امور معیشت بدانان عطا فرماید... تا نیازمندی به زکات باقی نماند و صاحبان زکات، زکاتشان را نزد محتاجان آورند، و ایشان نپذیرند، پس آنان زکات خویش در کیسه‌ها نهاده در اطراف منازل و خانه‌ها بگردند تا محتاجی را پیداکنند و مردم بیرون آیند و گویند: ما را نیازی به پول شما نیست... پس دست بخشش گشاید چنان‌که تا آن روز کسی آن چنان بخشش اموال نکرده باشد.»^۲

۱. خصال: ۲: ۶۲۶.

۲. بحار: ۵۲: ۳۹۰-۳۹۱ ح ۲۱۲.

دولت آبادانی

تمام ویرانی‌های ناشی از حاکمیت ستمگران و مفسدان، در دولت مهدوی آباد می‌شود و اثری از خرابی و ویرانی باقی نخواهد ماند. راه‌ها و جاده‌ها گسترش یافته و مقررات خاص در این باره وضع خواهد شد. در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که:

در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام در روی زمین هیچ ویرانی‌ای نمی‌ماند مگر آنکه آباد می‌شود (فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عُمِّرَ).^۱
همچنین در روایت دیگری آمده است که:

در آن هنگام راه‌های اصلی را بیش از پیش گسترش خواهند داد.^۲

استفاده ناصحیح از منابع طبیعی و محیط زیست متوقف شده از تمام ظرفیت آب و خاک و طبیعت استفاده خواهد شد. به برکت امام علیه السلام و دولت حقه او، آسمان سخاوتمندانه می‌بارد و زمین بی‌دریغ می‌رویاند و بار می‌دهد.

در حکومت‌های بشری فقط بخش‌هایی از محیط زیست، آباد می‌شود که به نحوی در ارتباط با حاکمان و اطرافیان و همفکران ایشان و یا طبقه اشراف و بزرگان و صاحب نفوذهاست و بقیه طبقات و دیگر نقاط زمین فراموش می‌شوند؛ ولی در دولت مهدوی که امر عمران و تولید و توزیع ساماندهی می‌گردد و موانع آبادانی برطرف شده نزولات آسمانی هم فراوان می‌شود، همه جا به نعمت و آبادانی می‌رسد. جالب است که در توصیف جهان در آن دولت تعبیری به کار رفته است که نشان می‌دهد آن دوران را باید دوران سرسبزی نامید. در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم:

۱. بحار ۵۲: ۱۹۱.

۲. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۶۹ به نقل از الارشاد: ۲: ۳۸۵.

«چون قائم قیام کند،... زنی از عراق برون آید و تا شام برود و جز بر زمین های سرسبز گام ننهد...»^۱

سهم زمین نیز در این آبادانی بسیار مهم است. زمین نیز در این دوران، برکات (منابع و ذخایر) خود را بدون هیچ گونه امساکی عرضه خواهد کرد. آنچه بکارند ده ها برابر خواهد رویاند و از طرف دیگر با پیشرفت علوم و فنون، کشاورزی و دامداری نیز رونق گرفته و محصولات چندین برابر خواهد شد. با توسعه علم و دانش، تمامی منابع و ذخایر روزمینی و زیرزمینی، شناسایی و کشف شده همه و همه دست به دست هم خواهند داد و در جهت تأمین رفاه و آسایش انسان، در آن عصر طلایی نقش آفرینی خواهند نمود. در حدیثی راجع به عصر ظهور می خوانیم:

«انسان در عصر حاکمیت جهانی حضرت مهدی، هر آنچه از انواع دانه های زراعی بر زمین بیفشاند، هفتصد برابر، برداشت می کند.»^۲

همان گونه که خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: «مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق کنند، به مانند دانه ای است که از يك دانه، هفت خوشه برآید و در هر خوشه ای صد دانه باشد، و خداوند برای هر کس که بخواهد، می افزاید.»^۳

در روایات دیگری می خوانیم:

«حکومت او شرق و غرب جهان را فرا می گیرد و گنج های زمین، برای او ظاهر می شود و در سرتاسر جهان جای ویرانی باقی نخواهد ماند، مگر این که آن را آباد خواهد ساخت.»^۴

۱. خصال ۲: ۶۲۶

۲. الزام الناصب ۲: ۲۴۷

۳. بقره: ۲۶۱

۴. رک: کمال هستی: ۶۲-۶۳ بخش سوم: ظاهر شدن معادن... به نقل از بحار ۵۲: ۳۲۳.

همچنین با کشف منابع و ذخایر زمینی و توزیع عادلانه آن، درآمد سرانه آحاد جامعه، بالا رفته و با رفع نیازهای افراد، فقر و تهیدستی، از کل جهان، رخت بر بسته، غنا و بی نیازی تحقق عینی پیدا خواهد کرد.

حضرت امیر مؤمنان فرموده اند:

«زمین آنچه در اعماق خویش دارد، برای او بیرون دهد و همه امکانات و برکات خویش را در اختیار او گذارد.»^۱

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

«زمین برای قائم ما درهم پیچیده می شود (یعنی طی الارض خواهند نمود)... و در روی زمین جای ناآبادی باقی نمی ماند.»^۲

۱. بحار ۵۲: ۲۸۰ تظهر له الكنوز.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۳۳۱ باب ۳۲.

دولت مستضعفان

هر که از حق خویش محروم شده و در سیطره ظالمان، به ضعف کشانده و در زنجیر ظلم قرار داده شده باشد را «مستضعف» گویند. هرگونه محرومیت و استضعاف در مورد هر فردی نكوهیده است ولی در مورد کسی همچون پیشوای الهی مردم که از حق بیشتری برخوردار بوده و دارای نقش بیشتر و مؤثرتری در اصلاح جامعه باشد، اگر او را به استضعاف کشند و تحت استیلا و زندان و تبعید و ظلم قرار دهند، مصیبت افزون‌تر و عواقب آن شوم‌تر و آثار تخریبی‌اش بیشتر خواهد بود. دوازده امام ما را از حق خویش محروم نمودند و ضعیف نگه داشتند، اما خداوند وعده داده و اراده نموده که سرانجام این مستضعفان را پیشوایان و وارثان زمین گرداند:

(و نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین)^۱

ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان مّنت نهاده، آن‌ها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم...

این آیه به صراحت، از امامت فرودستان و مستضعفان سخن گفته و آنان را میراث‌بران زمین معرفی نموده است. این وعده‌ی خدایی با ظهور و قیام مهدی آل محمد ﷺ به دست آن منجی بزرگ تحقق می‌پذیرد.

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده‌اند:

اینان (یعنی این مستضعفان که پیشوایان و وارثان زمین خواهند شد)، همان خاندان پیامبرند که خداوند پس از سختی‌ها، مهدی ایشان را برانگیزد و به آنان عزّت بخشد و دشمنانشان را خوار نماید (هم آل محمد، یبعث الله مهدیهم بعد جهدهم، فیعزّهم و یذلّ عدوّهم)^۲

۱. قصص: ۵

۲. غیبت شیخ طوسی: ۱۸۴

بنابراین دولت مستضعفان، همان دولت اهل البیت علیهم السلام است که در طول حیات خود از حق خویش محروم ماندند و مورد ظلم واقع شدند....

همچنین آن حضرت روزی خطاب به مردم فرمود:

قطعاً و یقیناً روزگاری، دنیا پس از چموشی و روگردانی، همانند شترتند خوئی که از دادن شیر به دوشنده اش، خودداری کرده و آن را برای بیچه اش نگاه می دارد، به سوی ما روی می آورد و به ما مهربان می شود (لتعطفنّ الدّنيا علینا بعد شماسها عطف الصّروس علی ولدها). سپس همین آیه را تلاوت فرمودند (و نريدُ أنْ نُمنَّ علی الذّین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمهً و نجعلهم الوارثین) اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین (جهان) منت (نعمت کامل) بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم...^۱

دولت مهدوی، دولت الاهی ائمه است که در طول زندگیشان یا خانه نشینی بر آن ها تحمیل شد یا غیبت. بریازده امام خانه نشینی و بر آخرین امام، غیبت و زیست پنهانی. در این دوران ها شیعیان آن ها هم در استضعاف کامل به سر برده و تحت ظلم اکثریت یا حکومت های فاسق و فاجر بوده و هستند. استضعاف اینان نیز در دولت مهدوی مرتفع خواهد شد و به عنوان کارگزاران دولت جهانی به خدمت مشغول خواهند شد. دیگر محرومان و مستضعفان نیز از قید و بند ظالمان رها خواهند شد و آزادانه و با اراده خویش، دین الاهی را انتخاب خواهند نمود و در حریت کامل و با عزت زندگی خواهند نمود و مالک سرنوشت خویش خواهند شد. بدین گونه است که با اراده الاهی، طومار استضعاف در هم پیچیده می شود و روزگار آزادی خواهد آمد....

۱. نهج البلاغه: ۵۰۶.

دولت مدرن

در پرتو دولت مهدوی، دانش، تکنیک و اقتصاد پیشرفت حیرت‌انگیزی خواهند داشت. رشد بی‌سابقه عقول، خارج ساختن علم و دانش از تیول افراد خاص و ورود همه استعدادها به حیطه پژوهش و ابتکار و خلاقیت و رفع محدودیت‌های اقتصادی که مانع رشد علم و فناوری بودند و نیز درك حضور امام که مظهر علم الاهی است ابعاد جدیدی از زندگی نوین و خارق‌العاده را رقم خواهد زد.

و نیز: در زمان قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خداوند شنوائی گوش‌ها و بینائی چشم‌های شیعیان ما را به گونه‌ای زیاد می‌کند که دیگر بین آن‌ها و امام، پیک و پست نخواهد بود. او از فاصله دور با پیروان سخن می‌گوید و آنان سخنش را می‌شنوند و حضرت را می‌بینند؛ یعنی آن‌ها مستقیماً در هر کجا باشند با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف تماس می‌گیرند:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرمایند:

در آن هنگام زمین در کمتر از یک چشم برهم زدن پیموده می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر کسی از آنان بخواهد شرق یا غرب زمین را در ساعتی پیماید این کار در کمترین زمان ممکن میسر خواهد بود...^۲

چنان‌که پیشتر گفته شد طبق روایات، علم ۲۷ شاخه دارد که تنها دو شاخه از آن تا زمان ظهور برای بشر آشکار شده و ۲۵ شاخه دیگر در زمان دولت آرمانی امام

۱. روضه کافی ۸: ۲۴۱ بحار ۵۲: ۳۳۶

۲. رک بحار ۵۲: ۲۸۰ یدین له عرض البلاد و طولها، از امیرالمؤمنین علیه السلام.

موعود آشکار می شود.^۱ از سوی دیگر عقل بشر در زمان ظهور حضرت کامل خواهد شد و راه اندیشیدن و خردورزی و شکوفایی دانش و بستر کمال برای انسان هموار گشته و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، جهل و نادانی را از ساحت فکر و اندیشه بشر خواهد زدود.^۲ بی شک، تکنولوژی در زمان حضرت بسیار متفاوت با فن آوری امروزی بشر خواهد بود که قابل تصور نیست.

البته همه این پیشرفت های بزرگ از طریق اعجاز صورت نمی گیرد، بلکه این پیشرفت ها محصول تکامل علمی واقعی عصر بعد از ظهور است که قفل و بند از پای عقل و علم گشوده شده و خلاقیت و رشد به اوج رسیده است؛ اعجاز آن حضرت خود مقوله دیگری خواهد بود...

گرایش دینی و معنوی و عبودیتی در انسان ها در دولت مهدوی، همراه و هم زمان با علم می گسترده و انسان آن عصر، دین داری را با پیشرفت و صنعت و فناوری ناسازگار نمی بیند. بنابر روایات، استفاده از انرژی خورشیدی و غیرخورشیدی، وسایل سریع السیر، صدا و تصویر به گونه ای شهودی و حضوری در گستره عالم هستی، وسائل ارتباطی و رسانه ای کارآمد خواهند شد و همه چیز مانند کف دست، پیش روی خواهد بود.^۳ با توجه به وجود امنیت فوق العاده و رشد اقتصادی، مانعی برای ارتقای افراد وجود نخواهد داشت.

همچنین در روایات آمده است که در عصر ظهور به دلیل وجود وسایل مدرن و سفر به فضا و کرات امری عادی خواهد بود.^۴

(لَأَسْخِرَنَّ لَهُ الرِّيحَ وَ لَأُذِلَّنَّ لَهُ السَّحَابَ الصَّعَابَ وَ لَأَرْقِيَنَّهٗ فِي الْأَسْبَابِ)^۵ البته از صنایع تخریبی و ویرانگر در آن دولت که دولت صلح و امنیت و رشد و ایمان

۱. بحار ۵۲: ۳۳۶.

۲. بحار ۵۲: ۳۳۶.

۳. کمال الدین ۲: ۶۷۴.

۴. بحار ۵۲: ۳۱۲.

۵. بحار ۵۲: ۳۱۲.

است خبری نخواهد بود؛ زیرا فتاوری در خدمت بشرو عدالت و امنیت و آسایش و آزادی به کار می رود. برای نمونه به این روایت امام صادق علیه السلام می نگریم که فرمود:

وقتی که قائم ما قیام کند، مؤمنی که در شرق جهان است برادرش را که غرب جهان است می بیند و به عکس مؤمنی که در غرب جهان است برادرش را که در شرق جهان است می بیند:

(ان المؤمنین فی زمان القائم و هو بالشرق یری اخاه بالمغرب و کذا الذی فی المغرب یری اخاه بالشرق)^۱

۱. سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله فرجه، ص: ۱۱۵

دولت مشارکت

آغاز قیام مهدوی با مشارکت ذخیره‌ای از پیامبران الهی یعنی جناب عیسی همراه خواهد بود تا نشان دهد که دولت مهدوی، همان دولت الهی است که مطلوب همه انبیاء و رسولان و اولیاء و امامان در طول تاریخ بوده و اگر همه آنها حاضر باشند با او در این نهضت مشارکت می‌کنند. حضرت عیسی مسیح علیه السلام که به تعبیر قرآن کریم^۱ مصلوب و کشته نشد و به آسمان عروج نمود (درحالی که فرد دیگری که شبیه او بود این‌گونه شد و مسیحیان به اشتباه افتادند و گمان بردند عیسی مصلوب شد و پس از مرگ، عروج نمود) توسط خداوند ذخیره گردید تا هنگام قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به نصرت او آید و با همکاری او دولت مهدوی شکل گیرد و همه مسیحیان جهان با دیدن مشارکت او با امام زمان، به حقانیت امام و اسلام یقین کنند و ایمان آورند و همراه نهضت شوند...

اگر همه پیامبران و حجت‌های الهی در يك زمان مجتمع شوند، ذره‌ای اختلاف بین آنها نخواهد افتاد و همگی با مشارکت یکدیگر مأموریت هدایت خلق را پیش خواهند برد. این بدان خاطر است که آنها از هوای نفس و ریاست به دورند و جز به مأموریت که هدایت مردم است نمی‌اندیشند. به تعبیر قرآن:

(این رسول به آنچه خدا بر او نازل کرده ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند [و گفتند] ما میان هیچ‌یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم، و [همه یک زبان و یکدل] گفتند که ما [فرمان خدا را] شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا، ما آمرزش تو را خواهیم و بازگشت همه به سوی توست.^۲

۱. نساء: ۱۵۷.

۲. بقره: ۲۸۵.

(آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

مهدی عَلَيْهِ السَّلَام از فرزندان من است، زمانی که قیام می‌کند عیسی بن مریم عَلَيْهَا السَّلَام جهت نصرت و یاری او (از آسمان) فرود می‌آید و حضرتش را برای نماز مقدم می‌دارد و به او اقتدا می‌نماید (مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيِّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ فَقَدَّمَهُ وَصَلَّى خَلْفَهُ)^۱

این مشارکت موجب ایمان آوردن مسیحیان به مقام مهدوی می‌شود و پیروزی ایشان سریع‌تر، آسان‌تر و بدون خونریزی اتفاق خواهد افتاد. با نزول عیسی از آسمان و دیدن این معجزه توسط مسیحیان که بخش عظیمی از جهان را تشکیل می‌دهند و به جهت پیروی و اقتدای او به حضرت مهدی، آن‌ها نیز گردن می‌نهند و بدون جنگ و خونریزی بخش عظیمی از عالم تحت اختیار حضرت قرار خواهد گرفت. حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از بزرگ‌ترین یاران امام خواهد بود که نقش وزیر اول را خواهد داشت. بنا به بعضی روایات، دجال و فتنه او توسط حضرت عیسی از بین خواهد رفت.

علی عَلَيْهِ السَّلَام، در توصیف آن روزگار فرمود:

«... روز جمعه فرارسد و نماز اقامه شود، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با دو جامه درخشان قرمز فرود می‌آید، گوئی که از سرا و روغن می‌چکد، موهای سرا و صاف، چهره‌اش زیبا و شبیه‌ترین خلق خدا به پدرتان ابراهیم خلیل الرحمن است، مهدی، عیسی را می‌بیند و به عیسی گوید: ای فرزند بتول با مردم نمازگزار. عیسی گوید: نماز برای توبه پا شده است. پس مهدی عَلَيْهِ السَّلَام پیش آمده با مردم نماز می‌گزارد و عیسی در پشت سرا و نماز خوانده و با او بیعت نماید.»^۲

۱. امالی صدوق: ۲۱۸ مجلس ۳۹

۲. رک: حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۶، ص: ۳۰۵ باب ۳۳.

در روایاتی دیگر از رجعت و مشارکت انبیاء دیگری چون الیاس، دانیال و یونس نیز صحبت شده است. همچنین مشارکت فرشتگان الهی، یاران درگذشته در دوران غیبت که هنگام ظهور، رجعت می نمایند و افراد شاخص دیگر هم از موضوعات قطعی دولت مهدوی است...

دولت شگفت

دولت پیروز و آرمانی مهدوی در همه زمینه‌ها، دولت شگفتی‌هاست؛ شگفتی در برقراری عدالت واقعی و فراگیر فردی و اجتماعی، وفور نعمت‌ها، آبادانی و سرسبزی طبیعت و محیط زیست، فقرزدائی، مهربانی، وحدت و همگرایی، خدامحوری، قضاوت حق‌محور، امنیت فراگیر، رشد عقلانی، گسترش علوم و... که نمائی زیبا از جامعه برین دنیوی است. از دیگر شگفتی‌های این دولت، رشد فناوری و دانش است تا آنجا که در مخیله انسان‌های امروزی هم نگنجد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده:

«هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود آن چنان که بندگان خدا از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شوند:

(إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَغْنَى الْعِبَادُ مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ)^۱

این به معنای دستیابی و کشف نور و انرژی‌های جدیدی است که حتی می‌تواند جانشین نور خورشید شود که بسیار فراتر از انرژی‌های اتمی باشد...

تکامل علوم و صنایع در آن دوران به حدی خواهد رسید که مردم دانشمند با رهبری آن امام بزرگ، قادر به کشف‌های مهمی در طبیعت شوند. در حدیث دیگری ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌نماید:

«هنگامی که کارها به صاحب اصلی ولایت مهدی علیه السلام برسد خداوند هر نقطه فرو رفته‌ای از زمین را برای او مرتفع، و هر نقطه مرتفعی را پایین می‌برد آنچنان که تمام دنیا نزد او به منزله کف دستش خواهد بود! کدام یک از شما اگر در کف دستش موئی باشد آن را نمی‌بیند؟!» (إِنَّهُ إِذَا تَنَاهَتْ الْأُمُورُ إِلَى صَاحِبِ هَذَا

۱. اعلام الوری: ۴۶۴

الْأَمْرِ رَفَعَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ مُنْخَفِضٍ مِنَ الْأَرْضِ وَخَفَّضَ لَهُ كُلَّ مُرْتَفِعٍ مِنْهَا حَتَّى تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ رَاحَتِهِ فَأَيُّكُمْ لَوْ كَانَتْ فِي رَاحَتِهِ شَعْرَةٌ لَمْ يُبْصِرْهَا^۱

امروزه با نصب فرستنده‌ها بر فراز کوه‌ها و نقاط مرتفع، به انتقال تصاویر به نقاط مختلفی از جهان کمک می‌کنند و حتی از ماهواره‌ها نیز استفاده کرده تا مناطق وسیع‌تری را زیر پوشش انتقال تصاویر قرار دهند به این منظور که همه کسانی که دستگاه‌های گیرنده در اختیار دارند بتوانند از آن استفاده کنند. از حدیث فوق چنین برمی‌آید که در عصر قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یک سیستم نیرومند و مجهز برای انتقال تصویرها به شکل دوطرفه به وجود می‌آید که شاید تصور آن هم امروز برای ما مشکل باشد، آن چنان که تمام جهان به منزله کف دست می‌شود که جزئی‌ترین چیزها در آن قابل مشاهده خواهد بود. نه موانع مرتفع، و نه پستی و بلندی‌های زمین، مانع از رؤیت موجودات روی آن نبوده و همه چیز برای همه آشکار خواهد بود، بسان مویی که در کف دست قابل مشاهده است...

یکی دیگر از شگفتی‌ها را امام باقر ع این‌گونه تشریح می‌فرمایند:

«برای صاحب شما (مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) آن وسیله سرکش ذخیره شده است. گفتم: منظور از وسیله سرکش چیست؟ امام فرمود: ابری است که در آن غرش رعد و شدت صاعقه یا برق است؛ او بر این وسیله سوار می‌شود. آگاه باشید او به زودی بر ابرها سوار و به آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه سفر می‌کند.»^۲

مسئلاً منظور از ابر وسیله فوق‌العاده سریع‌السیری است که در آسمان به صورت توده‌ای فشرده از ابر به نظر می‌رسد؛ غرشی همانند رعد، و قدرت و شدتی همچون صاعقه و برق دارد و به هنگام حرکت، دل آسمان را با نیروی فوق‌العاده خود می‌شکافد و همچنان به پیش می‌رود، و می‌تواند به هر نقطه‌ای از آسمان حرکت کند. وسیله‌ای مافوق مدرن که فعلاً قابل تصور نیست... شگفتی‌های دیگری نیز در باره آن دولت ذکر شده که فعلاً به همین مقدار بسنده می‌کنیم...

۱. کمال الدین ۲: ۶۷۴ باب ۵۸.

۲. فرهنگ و تمدن جهان در عصر موعود: ۱۵۸ به نقل از بصائر الدرجات: ۴۲۸-۴۲۹.

دولت نجات

در يك كلمه، دولت مهدوی، دولت نجات و سعادت است؛ نجات از همه تنگناها و مشکلات و وصول به سعادت حقیقی در دنیا و آخرت. اگر به این فراز از دعای افتتاح دقت کنیم نجات از مشکلات به دست باکفایت او را مشاهده می‌کنیم:

«خدایا پریشانی ما را به یاری او جمع کن، و پراکندگی ما را به او وحدت بخش، و گسیختگی ما را با او پیوند ده، و اندك ما را به او زیاد فرما، و ذلت ما را به او عزت ده، و تنگدستی ما را به او توانگری بخش، و بدهی ما را از برکت او ادا کن، و فقر ما را به مدد او جبران فرما، و جدایی و دودستگی ما را به او برطرف کن، و دشواری کار ما را به او آسان گردان، و روی ما را به دیدار او سپید کن، و اسیران ما را به یاری او آزاد گردان، و خواسته‌های ما را به لطف او برآور، و وعده‌های ما را به ظهور او تحقق بخش، و دعایمان را به كمك او اجابت کن، و حاجت‌هامان را به حق او عطا فرما، و ما را به یاری او به آرزوهای دنیا و آخرتمان برسان، و به لطف او بالاتر از آرزویمان به ما اعطا کن، ای بهترین خواسته‌شدگان، و گشاده‌دست‌ترین بخشندگان...»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

تنها او (مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریع) است که پس از دوران‌های طولانی بلاخیز و تنگناهای طاقت‌فرسا، غم‌ها و گرفتاری‌ها را از دل شیعیانش برطرف می‌نماید (هُوَ الْمُفَرِّجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ طَوِيلٍ)^۱.

همه آن هراس‌ها، بلاها، سختی‌ها و مظلومه‌ها برطرف شده و دوران رهایی و آزادی و شادمانی فرا می‌رسد. آن روزگاران، آفات و بلاها از بین خواهد رفت

۱. غیبت نعمانی: ۹۱ باب ۴.

و دوران ضعف به پایان رسیده و افراد، توانمند و پرنیرو می‌شوند، به تعبیر امام سجاد علیه السلام، هریک از یاران امام، نیروی چهل مرد خواهد داشت:

«زمانی که قائم ما قیام می‌کند خدای متعال آفت‌ها را از میان شیعیان برطرف می‌کند و دل‌هایشان را (در استقامت) همانند فولاد آب‌دیده قرار می‌دهد که قوت یک مرد آنان برابر قوت چهل مرد خواهد بود.»^۱

اندک زمانی پس از ظهور و قیام امام، مقاومت‌های مذبحخانه مستکبران در گوشه و کنار عالم، در هم شکسته می‌شود و سراسر سرزمین‌ها از سلطه آن‌ها خارج شده و در اختیار موحدان قرار می‌گیرد. این آغاز یک زندگی نوین برای بشریت خواهد بود.

امام باقر علیه السلام در مورد آن دوران فرمودند:

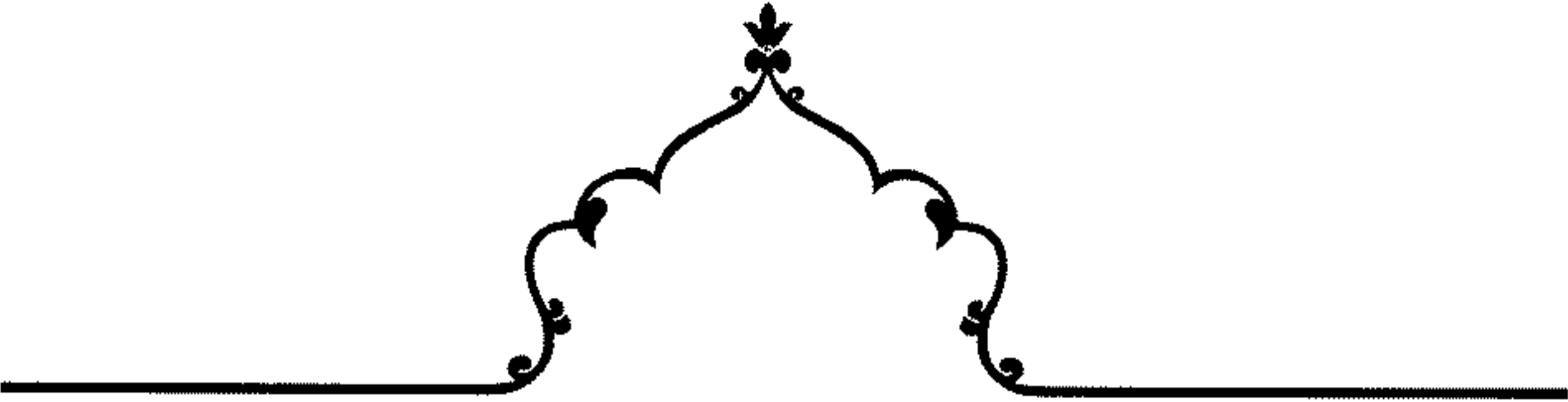
گویا یاران حضرت قائم علیه السلام را می‌بینم که بر شرق و غرب عالم سلطه یافته‌اند و دیگر چیزی وجود ندارد مگر آنکه مطیع و تحت فرمان آنان باشد (كَأَنِّي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ علیه السلام وَقَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ)^۲

از همین روست که در روزگاران فراق، با تمامی وجود او را فریاد می‌کنیم و با کلمات دعای ندبه او را مخاطب می‌سازیم و می‌گوییم:

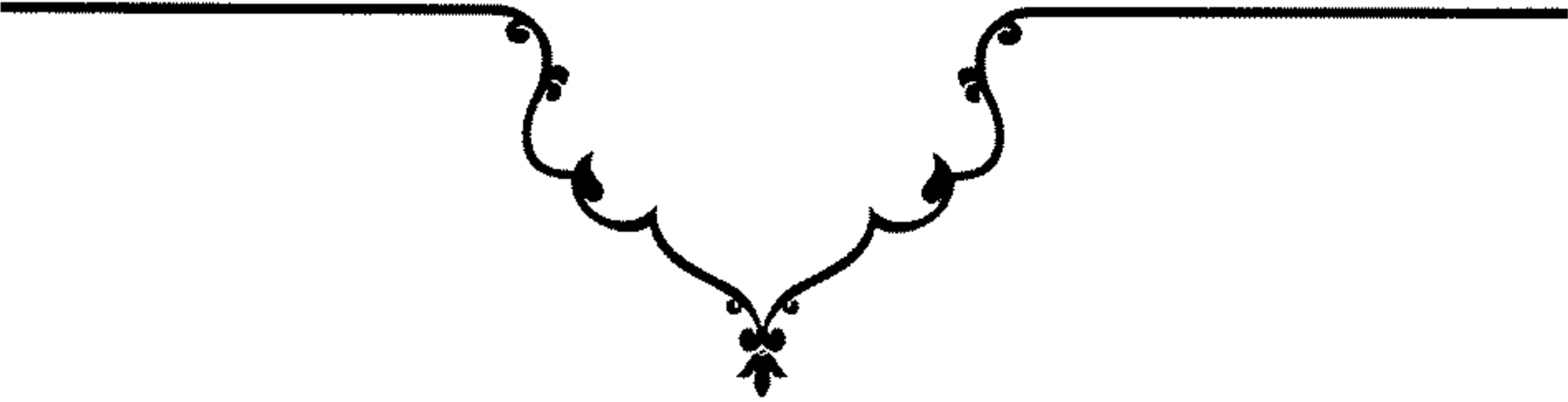
«... چه زمان خواهد بود که با تو صبح و شام کنیم، تا دیده از این کار روشن نمائیم؟ چه زمان خواهد آمد که ما را ببینی و ما تو را ببینیم، در حالی که پرچم پیروزی را گسترده‌ای؟ آیا آن روز فرا می‌رسد که ما را ببینی در حالی که تو را احاطه کرده باشیم، و تو جامعه جهانی را پیشوا شوی در شرایطی که زمین را از عدالت انباشته‌ای، و دشمنانت را خواری و کیفر چشانده‌ای، متکبران و منکران حق را نابود کرده‌ای و ریشه سرکشان را قطع نموده‌ای، و بیخ و بن ستمکاران را برکنده‌ای؟ و ما در آن هنگام خواهیم گفت: الحمد لله رب العالمین.»

۱. غیبت نعمانی: ۳۱۰ باب ۱۹ ح ۵ و نیز رک: الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۹۴ ح ۴۴۹.

۲. کمال الدین ۲: ۶۷۳ باب ۵۸.



بخش پنجم: اقدامات مهدوی



اوقاف مهدوی

پیش‌تر در همین مجموعه آمد: «وقف» را «میراث جاویدان» گفته‌اند زیرا یادگاری است که برای همیشه از شما باقی می‌ماند... واقف با رضا و طیب خاطر، چیزی از ملك مادی یا معنوی خویش را «قربة الى الله»، از ملکیت خویش خارج و با آداب وقف، آن را در راه خدا برای استفاده افراد خاص یا عام وقف می‌نماید... کافی است به اطراف خود نگاه کنید تا ببینید چقدر درمانگاه و مدرسه و حوزه و دانشگاه و حسینیه و مهدیه و مسجد و صندوق قرض‌الحسنه و کتابخانه و بنیاد و مؤسسه خیریه و ده‌ها نوع از این امور عام المنفعه از دیگران به یادگار مانده است که ذخیره جاودان واقفانی است که پرونده اعمال آن‌ها با مرگشان بسته نمی‌شود و تا آن خیر، جاری است ثوابش در پرونده آن‌ها ثبت و ضبط می‌گردد...

اما امروز سخن از اوقاف مهدوی است. منتظران آستان مقدس مهدوی که همه هستی خود را متعلق به مولایشان می‌دانند از دستاوردهای زندگی خود در راه مولایشان وقف‌هایی می‌نهند تا هم نام مولایشان را بیشتر در جامعه مطرح کنند و هم به مردم به نام آن حضرت، خیر برسانند چه خیر علمی یا درمانی یا عبادی یا انواع دیگری از امداد و نیکوکاری؛ به این منظور که رایگان از آن بهره‌برند تا خود را بیشتر و امداد حضرتش شمارند و یادش نمایند و با او پیوند گیرند و برای ظهورش دعا کنند. وقف‌های مهدوی می‌تواند نقش جاودانی تبلیغ صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را ایفا کند به نوعی که هر جا بنگری یادی از آن عزیز باشد و سفره کرامت ظاهری او همه جا گسترده باشد...

آنان که به لطف خدا دارای تمکن مادی خوبی هستند، به‌طور فردی یا مشارکتی نهادهای خیریه‌ای به نام صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ایجاد نمایند و با يك اساسنامه

خوب و محکم و نیز تعیین متولیانِ امین و هوشمند یا هیأت اُمْنایی قوی، آن نهاد را در خدمت جامعه قرار دهند. این هیأت اُمنا نیز موظف باشند برای بعد از خود جانشینانی معین کنند تا این نهاد در آینده با مشکلی مواجه نباشد. تجربه‌های بعضی نهادهای وقفی موفق می‌تواند، راهنمای آنان باشد. اختصاص ثلث اموال به این وقف مهدوی از بهترین موارد ثلث در وصیت‌نامه‌هاست و البته بهتر است افراد این ثلث را خود در زمان حیات، معین و اجرایی کنند و به عهده وارثان نگذارند. این‌گونه وقفی مصداق صدقه جاریه‌ای است که ثوابش سال‌ها و قرن‌ها برای فرد واقف یا گروه واقفین، ماندگار خواهد بود...

اهتمام به وقف مهدوی، فقط برای افراد دارای تمکن فراوان مادی نیست - اگرچه آن‌ها بیشتر در این زمینه وظیفه‌مندند - وقف‌های کوچک نیز در جای خود بسیار کارساز و مفیدند. وقف يك آبخوری برای تشنگان، وقف يك مصحف قرآن یا کتاب دعا، وقف كتب شخصی، وقف يك طبقه یا يك بخش از خانه برای مراسم و جلسات آموزش دینی و قرآن، وقف حق التالیف آثار برای خدمات عام‌المنفعه، وقف تابلوها یا آثار هنری یا وسائل کاربردی برای مراسم مذهبی و هزاران نمونه دیگر از این نوع و البته به نام نامی حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، از جمله وقف‌هایی است که بسیاری از افراد قادر به انجام آن هستند و نباید از آن غافل بمانند. این وقف‌ها، یقیناً جاذب توجهات و عنایات مهدوی برای واقفین خواهد بود...

نذر مهدوی

نذر مهدوی، آن نذری است که فرد با خدا عهد می‌بندد که مالی را در راه خدمت به حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و آنچه خشنودی او در آن است اختصاص داده یا کاری را در همین راه به عهده گیرد و انجام دهد و ثواب آن را به آن حضرت تقدیم نماید. این پیوند محبت بین فرد و امام، چنان گره‌گشایی می‌کند که طعم شیرین آن را هرگز از یاد نخواهند برد. وقتی فرد حتی برای رفع حوائج مادی زندگی خود و خانواده و عزیزان خویش، امام را در نظر می‌گیرد و نذر می‌کند که برای حل آن مشکل، خدمتی به امام نماید و اموالی را در راه خدمت به آن حضرت یا کمک به خادمان یا نیازمندان این راه اختصاص دهد، مسلماً این عمل خالصانه مورد توجه ولی خدا قرار گرفته برای رفع مشکل او دعا می‌نمایند...

آنان که نذر مهدوی را تجربه کرده‌اند می‌دانند که نذر برای امام عصر ارواحنا فداه، از مجرب‌ترین نذرهایست؛ چه نذرهای مادی که در راه ترویج نام و یاد و راه آن حضرت خرج شود و چه نذرهای معنوی اعم از عبادات و زیارات و نیابت‌ها و دعاها و قرائت قرآن و برگزاری مجالس معرفتی و تذکری و تبلیغی، امروز امام حی و خلیفه الله و واسطه خلق و خالق اوست و به دست او گره‌ها گشوده می‌گردد و اگر چیزی یا کاری، نذر آن بزرگوار شود، مورد توجه واقع شده و گره‌گشایی می‌شود. منتظران در حاجات بزرگ و کوچک خویش هرگز از نذورات مهدوی غافل نمی‌مانند. هم دل مردم را با هدایای مادی شاد می‌کنند و هم به آن حضرت تقرب می‌جویند...

نذر، سنتی است که مورد اهتمام تمامی انبیاء الهی و امت‌های گذشته بوده و در اسلام نیز سابقه دیرینه دارد. قرآن کریم داستان نذر همسر عمران، یعنی مادر حضرت مریم علیها السلام را نقل می‌کند و می‌فرماید: و به یاد آورید هنگامی را که همسر

عمران گفت: «خداوندا آنچه در رحم دارم برای تو نذر کردم که آزاد و در خدمت خانه تو باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) و بدین ترتیب فرزند و جگرگوشه خود را برای خدمت و عبادت تقدیم خدا نمود. باید بدانیم همه این انفاق‌ها و نذرهای خالصانه در منظر خداست و خدا از آن‌ها مطلع است و پاداش آن را هم می‌دهد (مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ) ^۱...

در سوره مریم پس از نقل داستان تولد حضرت عیسی علیه السلام خدای متعال به حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: هرگاه کسی از انسان‌ها را دیدی (با اشاره) بگو: «من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین با کسی سخن نمی‌گویم» ^۲. زیباترین جلوه نذر که خداوند در قرآن کریم نقل می‌نماید نذر اهل البیت برای سلامتی حسنین علیهما السلام است که نذر می‌کنند سه روز روزه بگیرند. این سه روز را روزه می‌گیرند و هنگام افطار، تنها غذای خویش را هم به مسکین و یتیم و اسیر می‌بخشند و خود با آب افطار می‌نمایند؛ زیرا وفای به نذر امری واجب است و نباید تخلف نمود که ناخشنودی خدا را در پی دارد: «آنان به نذر خویش وفا می‌کنند و از روزی که شر و عذابش گسترده است، در هراس‌اند (یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شره مستطیراً) ^۳ و بدین‌گونه این جلوه زیبا از وفای به نذر را برای همیشه تاریخ، جاودانی می‌نمایند...

۱. آل عمران (۳): ۳۵.

۲. بقره (۲): ۲۷۰.

۳. مریم (۱۹): ۲۶.

۴. انسان (۷۶): ۷.

صله مهدوی

رسم شیعیان در طول تاریخ چنین بوده که بخشی از اموال خود را به عنوان «صله» به معصومین علیهم السلام تقدیم نموده یا در مسیر مورد رضایت ایشان صرف می‌کرده‌اند و این اموال البته غیر از خمس و حقوق واجبی بوده که برعهده آن‌هاست. از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هیچ چیز نزد خدا محبوب‌تر از اختصاص دادن درهم‌ها برای امام علیه السلام نیست و به درستی که خداوند [یک] درهم را برای او [اهداکننده] در بهشت، مانند کوه احد می‌گرداند. سپس آن حضرت علیه السلام فرمودند: خداوند در کتابش فرموده است: «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له أضعافاً کثیرة؛ یعنی چه کسی است که به خداوند وامی نیکو دهد تا خدا [عوض] آن وام را چندین برابر، بسیار سازد؟» به خدا سوگند که این درخصوص «صله امام» است...^۱

همچنین از ایشان نقل شده که فرمودند: همانا خداوند، به آنچه که در اختیار مردم است، نیاز ندارد بلکه هر حقی که خداوند بر مردم دارد، از آن ولی اوست.^۲ از حضرت امام کاظم علیه السلام نیز درباره مفهوم آیه قرض الحسنه [کیست آنکه به خداوند قرض نیکویی بدهد تا او آن را برایش چندین برابر سازد و به آن کس پاداشی گرامی عطا نماید (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له أجرٌ کَرِیمٌ)] فرمودند: درباره صله امام نازل شده است.^۳ یعنی این بخشش مال به امام، در حکم وام دادن به خداست که پاداش آن بسیار و چندین برابر خواهد بود. طبیعی است امام نیز این هدایا و صله‌ها را برای کمک به نیازمندان و تبلیغ استفاده می‌نماید و این صله‌ها موجب تقویت دین حنیف خواهد شد...

۱. تفسیر کنز الدقایق ۲: ۳۷۷ ذیل بقره (۲): ۲۴۵.

۲. تفسیر کنز الدقایق ۱۳: ۸۳.

۳. تفسیر کنز الدقایق ۱۳: ۸۳ ذیل حدید (۵۷): ۱۱.

در دوران غیبت امام عصر ارواحنا فداه چه بسیارند شیعیان و عاشقانی که بخشی از اموال خود را در راه ترویج و تبلیغ دین و هرآنچه به ولی زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مربوط می‌شود، اختصاص می‌دهند چه به صورت يك شهریه ماهانه یا درصدی از حقوق یا درآمدهای شغلی که برای خود مقرر می‌دارند. این صله را یا به متولیان تبلیغات مهدوی می‌دهند که طرح‌هایی در این زمینه‌ها دارند یا خود در قالب تشکیل جلسات و مراسم مهدوی و اهدای کتاب و برنامه‌سازی رسانه‌ای مثل کلیپ‌ها و فیلم‌ها و سایت‌ها و دیگر برنامه‌هایی که تبلیغ مهدویت خواهد بود هزینه می‌کنند. با این صله‌ها می‌توان هزاران برنامه هدایتی و تبلیغی را آغاز کرد و از این طریق جمعیت‌های انبوهی را با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آشنا نمود یا پیوند ولایی آن‌ها را با آن حضرت تقویت نمود...

در این کار شریف (صله امام)، غنی و فقیر و مرد و زن یکسانند؛ جز این که ثروتمند به مقدار توانای ایش تکلیف دارد و فقیر به مقدار استطاعت خود. وظیفه هر مؤمن منتظری است که بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش عجل الله تعالی فرجه الشریف هدیه کند. ائمه اطهار علیهم السلام حکمت انجام این صله مبارک را تزکیه و پاکی و تعالی افراد بیان کرده‌اند و چنان چه شخصی گمان کند که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنچه او می‌پردازد، نیاز دارد، به حیطة کفر وارد شده زیرا مردم نیازمند پذیرش صله خویش از جانب امام عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و نه بالعکس. امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان فرمودند: صله آل محمد صلوات الله علیهم را از اموالتان وامگذارید. هرکس غنی است، به مقدار مکنش و هرکس فقیر است به مقدار فقرش. پس هرکه می‌خواهد خداوند مهم‌ترین خواسته‌اش را برآورد، باید که آل محمد صلوات الله علیهم و شیعیانشان را به وسیله آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید.^۱ حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف با دست خط مبارک برای نائب اول خویش مرقوم فرمودند: ... اما اموال شما را نمی‌پذیرم مگر برای این که شما پاکیزه شوید. پس هرکه می‌خواهد صله کند و هرکه می‌خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا نموده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است...^۲

۱. فروع کافی ۴: ۲۶۰ ح ۳۱.

۲. احتجاج طبرسی ۲: ۲۸۱.

احسان مهدوی

احسان، (یعنی خوبی، نیکوکاری، بخشش، کمک، انعام و خیر رساندن به فرد یا جامعه) از امور اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی است که فطرت هرانسان پاک نهاد به سوی آن متمایل است و خدا نیز انسان ها را به رعایت عدل و احسان امر نموده است (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)^۱ لذا امام صادق علیه السلام، می فرماید: با کمک و یاری کردن برادران دینی، به خداوند متعال نزدیک می شوید^۲ و نیز: از نشانه های ایمان خالص، نیکی کردن به برادران دینی و تأمین نیازهای آنان در سختی و آسانی است.^۳ در قرآن کریم بیش از ده بار بعد از توحید و اعتقاد به خداوند یکتا از مردم خواسته شده که به والدین احسان کنند.^۴ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمودند: بهترین شما کسی است که نسبت به اعضای خانواده اش رفتار بهتری داشته باشد و من بهترین شما هستم؛ نسبت به خانواده ام...^۵

احسان بهترین وسیله برای ابراز محبت و نیز جذب قلوب است زیرا انسان ذاتاً محبت را دوست می دارد و در بند و اسیر آن است و ناخودآگاه به کسی که به او احسان نموده متمایل می شود (الإنسان عبید الإحسان).^۶ جامعه ای زنده است که احسان در مردم آن زنده باشد؛ زیرا احسان موجب رفع فقر فرهنگی و عاطفی و اجتماعی است و تنش ها و اختلافات و درگیری ها را از بین می برد و فقدان آن موجب فساد و نابودی فرد و اجتماع می شود. این احسان ها نیز باید با محوریت خدا و اخلاص باشد چنان که اهل بیت علیهم السلام بعد از احسان به نیازمندان فرمودند ما این اطعام و احسان را در راه خدا کردیم و از شما انتظار سپاس نداریم

۱. نحل (۱۶): ۹۰.

۲. خصال، شیخ صدوق رحمته الله علیه، باب «الواحد».

۳. همان، ج ۱، ص ۹۶.

۴. از جمله: بقره (۲): ۸۳، نساء (۴): ۳۶، انعام (۶): ۱۵۱، اسراء (۱۷): ۲۳ و ۲۴.

۵. من لایحضره الفقیه ۳: ۴۴۳ و ۵۵۵ (چ جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق).

۶. شرح مصباح الشریعه گیلانی: ۳۲۷.

(وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا)...

احسان مهدوی، احسانی است که با نیت جلب محبت و کسب رضایت امام عصر ارواحنا فداء باشد. زیرا همه مردم، اعضای خانواده و رعایای آن حضرت هستند و نیکی به خانواده امام، خشنودی ایشان را در پی دارد. اگر تلاش کنید اختلاف میان دو نفر را برطرف کنید؛ پیوندی را که قطع شده دوباره برقرار نمایید؛ نیاز افراد را در حد توان برطرف سازید؛ جهل افراد را از بین برده و دانش آن‌ها را بالا برید تا رشید شوند و خیر و صلاح خود را تشخیص دهند؛ بدهکاری را نجات دهید؛ عامل وصل و ازدواج دو جوان شوید و در این امر به آن‌ها کمک کنید؛ گمراه‌شده‌ای را هدایت نمایید؛ خطری را از فرد یا جامعه دور سازید... و همه این احسان‌ها را به نیت جلب رضایت امام و یا به نیابت از آن حضرت انجام دهید، احسان‌های شما مهدوی است...

امروز دشمنان اعتقادی ما، از همین شیوه برای تزلزل افراد و جذب ایشان به مرام‌های باطل خود استفاده می‌کنند. افراد زخم‌خورده و نیازمند را شناسایی می‌نمایند و در سر راه آن‌ها سبز شده و با انواع احسان به عنوان خدمات توسعه اقتصادی اجتماعی، در دل آن‌ها نفوذ کرده و سپس باور باطل خود را به آن‌ها القاء می‌کنند. خالی کردن میدان از سوی ما در زمینه خدمات نیکوکاری، مسئولیت اجتماعی و انواع خیرات و مبرات، فضا را برای گرگ‌هایی فراهم می‌کند که به منظور شکار گوسفندهای زخمی یا جداشده از گله، به آن‌ها نزدیک شده و آن‌ها را می‌ربایند. باید مشعل نیکوکاری و احسان توسط مهدی باوران و منتظران حضرت ولی عصر ارواحنا فداء همواره روشن باشد و آن‌ها پیشگامان در امور نیکوکاری و مسئولیت اجتماعی باشند تا با رفع چالش‌های جامعه، هم در دل مردم نفوذ کنند و هم از نفوذ دشمنان که در این لباس قصد ربایش افراد را دارند، جلوگیری نموده و هم رضایت امام علیه السلام را جلب نمایند...

نیابت مهدوی

گاهی که نمی‌توانیم در يك نشست رسمی حضور پیدا کنیم، برای خود نماینده یا وکیل یا نائبی تعیین نموده و او را به جای خود می‌فرستیم. مثلاً در نشست رسمی مجمع عمومی يك شرکت یا مؤسسه، چنان‌چه خود نتوانیم یا به مصالحی حضور خود را صلاح ندانیم طبق عرف و قانون، وکیل خود را اعزام می‌کنیم تا به جای ما حضور پیدا کند و اگر لازم شد رأی بدهد یا مصوبه‌ای را امضا نماید. در امور عبادی نیز نیابت، جز در امور واجب، جاری است. یعنی نمی‌توان برای انجام واجبات، کسی را نائب خود نمود، ولی در امور مستحب مثل عمره مفرده و زیارات و ختم قرآن و... می‌توان نائب گرفت و ثواب آن عمل را درك کرد. ائمه علیهم‌السلام نیز برای نیابت در اعمال عبادی، کسانی را معین می‌نمودند که از طرف آنان مثلاً عمره مفرده انجام دهند یا به زیارت بعضی مشاهد مشرفه بروند...^۱

در عصر غیبت امام عصر ارواحنا فداه، باب نیابت در اعمال عبادی از سوی ایشان کاملاً مفتوح است. یعنی هرکس می‌تواند در اموری استحبابی که مورد تأکید و رضایت ایشان است، نیت نیابت از امام کند و آن عبادت را انجام و ثواب آن عمل را به محضر امام علیه‌السلام تقدیم نماید. هیچ محدودیتی هم در این نیابت نیست؛ یعنی می‌توان همه اعمال استحبابی را که می‌خواهیم انجام دهیم با نیت نیابت از امام انجام دهیم و ثواب آن عمل را تقدیم حضرتش نماییم. این بهترین هدیه‌ای است که می‌توان تقدیم محبوب کرد؛ زیرا هیچ چیز جز عبادت خدای متعال، امام را خشنود نمی‌سازد، چون خود عابدترین مخلوق خداست که سالیان و قرون بسیار، به عبادت حق مشغول بوده و هست...

می‌پرسید: آثار این نیابت‌ها چیست و امام علیه‌السلام چه نیازی به اعمال ما دارند؟ باید گفت: فواید این نیابت‌ها آن‌چنان بزرگ و عظیم است که قابل شمارش

۱. فروغ کافی ۴: ۳۱۴. بحار الانوار ۱۰۲: ۲۵۷. وسائل الشیعه، ۱۰: ۴۶۴، باب ۱۰۳ ح ۱.

نیست؛ زیرا وقتی نام و برچسب يك عبادت، مهدوی شد، فرشتگان ثبت کننده، آن را به عنوان عبادت امام ثبت می کنند و طبیعتاً مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد و کارگزار آن یعنی شما نیز به خاطر این کارگزاری و نیابت، به اجر عظیم می رسید. فایده دیگر این که در آستان مقدس مهدوی، قدر و منزلتی می یابید زیرا عبادت خود را به عنوان يك هدیه، تقدیم ایشان نموده اید و آن بزرگوار، چنان کریم و بخشنده و آقا است که هدیه دهنده را چندین برابر هدیه اش، پاداش می دهد (و أنت یا مولای کریم من اولاد الکرام...)'.^۱ بله، امام نیازی به عبادات ما ندارند که خود عبد کامل الاهی هستند، این ما هستیم که با بهانه نیابت خود را به آن حضرت نزدیک می کنیم تا منافع سرشاری را به دست آوریم...

تأثیر قابل توجه دیگر این نیابت های مهدوی، تحول روحی و معنوی نائب و کارگزار است. نائب در همه حالات متوجه مولا و «منوب عنه» خویش است و متذکر این نکته است که از سوی بزرگی دارد این قدم را برمی دارد (مثلاً به زیارت مشاهد مشرفه می رود یا برای مصالحه بین برادران اقدام می کند یا برای کمک به مستمندی گام برمی دارد و امثال آن) لذا مواظب است در طول انجام این عبادت، مکروهی انجام ندهد و ادب نیابت را رعایت نماید و خطایی از او سر نزنند که موجب ناراحتی امام شود و این مواظبت و مراقبت، به تزکیه و ارتقای روحی و معنوی او می انجامد. دیگر آنکه مورد نظر و عنایت حضرت واقع شده و الطاف آن حضرت نصیب او می گردد و مشمول دعا های ایشان می شود. نقل خاطرات بعضی از کسان که از طریق انجام این عبادات نیابتی از سوی امام به شیرینی های وصف ناپذیر رسیده اند، در این مختصر نمی گنجد. شما خود از این چشمه بنوشید و از این حلوا تناول کنید تا طعم لطیف و شیرینش را بچشید که مطمئنم اگر چنین کنید، دیگر هرگز آن را رها نخواهید نمود...

۱. مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در روز جمعه.

حمایت مهدوی

حمایت و پشتیبانی از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و تربیتی دینی که به قصد ترویج امامت و ولایت حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام شود، به نوعی که بتواند تأسیس، بالنده و فعال شود، امری لازم و وظیفه همه کسانی است که بتوانند گوشه‌ای از کار را بگیرند و کمک نمایند. این پشتیبانی و حمایت، انواعی دارد: گاهی در ایده پردازی است؛ گاهی در ارائه انواع مشاوره‌هاست؛ گاهی در حمایت مالی است؛ گاهی رفع نیازهای لجستیکی و تدارکاتی است؛ گاهی معرفی نیروی انسانی کارآمد است؛ گاهی رسیدگی به مشکلات تحصیلی و مادی و خانوادگی و شغلی نیروهاست... به هر حال کار و مأموریتی عظیم است که همگان باید در آن سهم باشند وگرنه آن نتایجی که مورد نظر است، تحقق نمی‌یابد یا حوزه تأثیرگذاری آن، محدود می‌شود...

مسئولان تشکلهای مهدوی، باید همچنان که به فکر برنامه‌ریزی و سازماندهی فعالیت‌ها و مأموریت‌های خویش هستند، به فکر رفع نیازهای تشکل و سپس نیازهای نیروی انسانی خود باشند. ایجاد بخشی برای این حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها ضروری است. گاهی تشکل، نیاز به مکان و امکانات برای اجرای برنامه‌هایش دارد، تدارک این نیاز از وظایف پشتیبانی است؛ گاهی نیاز به مشاوره‌های حقوقی و اداری برای ثبت تشکل دارد، گاهی برای آموزش نیروی انسانی و ارتقای تحصیلی و شغلی آن‌ها و مشاوره برای ازدواج و تنظیم خانواده و... نیاز به پشتیبانی و حمایت دارد که این‌ها در وظایف بخش پشتیبانی است. وقتی این پشتیبانی‌ها و خدمات خوب انجام شود فعالیت‌های مهدوی، اوج می‌گیرد و توسعه می‌یابد...

حمایت‌هایی از این‌گونه، برای همه افراد جامعه مهدوی نیز لازم است. نویسندہ‌ای برای چاپ و نشر يك كتاب مهدوی یا دینی و معرفتی، نیاز به وام یا پشتیبانی دارد؛ خدمتگزارانی برای مسکن یا ازدواج یا تعمیر خانه یا امور ضروری دیگر نیاز به قرض‌الحسنه دارند تا دغدغه‌های زندگی مادی آن‌ها کم شود و بتوانند بهتر و بیشتر خدمت کنند، همچنین برای ادامه تحصیل و کسب مدارج بالاتر علمی و شغلی نیاز به پشتیبانی‌های علمی و تجربی دارند؛ هرچقدر این حمایت‌ها بیشتر در اختیار افراد مؤمن و متعهد قرار گیرد، سطح خدمتگزاری‌ها رشد افزون‌تری می‌یابد. با این حمایت‌های مستمر، از نوجوانان امروز، در طول سالیان، يك استاد دانشگاه، يك نویسنده فعال، يك هنرمند تاثیرگذار، يك تكنسین ماهر، يك دیپلمات کارکشته و خدوم و خلاصه صدها انسان مؤثر خواهید ساخت...

شاید بتوان در همین جا از جانشین‌پروری و استخلاف هم سخن گفت. باید به فکر بود که جامعه از نبود یا غیبت افراد مؤثر صدمه نبیند. پیری و بیماری و سفر و مهاجرت و مرگ، اموری واقعی هستند که چالش‌هایی برای سازمان و جامعه ایجاد می‌کنند، اما اگر حمایت‌ها و برنامه‌ریزی‌ها به‌گونه‌ای باشد که جوانان را با آموزش و مراقبت و پشتیبانی برای جانشینی مسئولیت‌های فعلی یا آتی، آماده کرد آن تهدیدها تبدیل به فرصت می‌شود و جای خالی و غیبت مسئولان فعلی، بر اثر عوامل مختلفی مثل آن‌ها که ذکر شد، آسیب جدی وارد نمی‌کند بلکه نیروهای تازه‌نفس و بانشاط جایگزین شده و البته باید از نیروهای قدیمی، به عنوان مشاور و حامی استفاده نمود...

دعوت مهدوی

مطمئنم در این مواقع ساکت نمی‌نشینید؛ وقتی خطری را متوجه عزیز بی‌بینید که خودش متوجه نباشد، بی‌درنگ او را با خبر می‌کنید؛ وقتی غذای لذیذی نزد شما باشد و گرسنه‌ای را ببینید که در حال ضعف است نزدش می‌شتابید تا با آن غذا او را نجات دهید؛ غریقی را ببینید که فاصله‌ای با مرگ ندارد، دستش را می‌گیرید و نجاتش می‌دهید... بدترین و وحشتناک‌ترین خطر برای انسان، دوری از خدا و فراموشی اوست؛ اگر مردم را در این شرایط دیدید، نباید ساکت بنشینید باید آن‌ها را متوجه خالق مهربانشان کنید و «داعی الله» شوید یعنی خواننده و دعوت‌کننده به سوی خدا. کمکش می‌کنید تا چشمان بسته‌اش را باز نماید و حجاب‌های نشسته بر فطرتش را کنار زند و خود را در دریای مهر او ببیند و از مهلکه کفر و شرک و غفلت و پوچی رها شود. داعیان الهی فرشتگان نجات مردم‌اند...

جالب است بدانید خداوند در قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ را «داعی الله» خوانده است: ای پیامبر! همانا ما تو را شاهد و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابان (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا)^۱ و جالب‌تر آنکه نخستین صفتی که امام عصر ارواحنا فداه را در زیارت مأثور آل یاسین به آن می‌خوانیم، «داعی الله» است: أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ... یعنی همه فرستادگان الهی (پیامبران و امامان)، صفت داعی دارند و مردم را متوجه خدا می‌سازند. مقام داعویت، مجمع همه مقامات بلندی است که حجج الهی حائز هستند. در این عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین دعوت‌کننده به سوی خداست و یاران او نیز باید داعی باشند و خاموش نباشند...

۱. احزاب (۳۳): ۴۵-۴۶.

اما ویژگی‌های دعوت: مأموریت دعوت، استقامت می‌خواهد، نباید به خاطر ملاحظات و هوی و هوس‌های مخالفان، کند شود. دستور الاهی این است: «بنابراین، به دعوت پرداز و همان‌گونه که مأموری استقامت کن و از هوس‌های آنان پیروی نکن» (فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ)^۱. اما این دعوت باید با گفتار خوش و گفتمان برتر باشد (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ) و نیز با شناخت و بصیرت همراه باشد: بگو راه من این است که مردم را با بصیرت و شناخت به سوی خدا دعوت کنم و هرکس نیز از من تبعیت کند این‌گونه خواهد بود (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)^۲. همچنین دعوت باید بر اساس دانش و حکمت و موعظه نیکو و بهترین گفتمان تنظیم شود (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)^۳...

امروز باید با دعوت مردم به سوی خدا، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را یاری کرد. این‌که مردم زمان ما به دلائل مختلف از خدا غافل می‌شوند و به سوی مکتب‌های انحرافی می‌روند و فریب فرقه‌های ضاله را می‌خورند یا با دین، قهر می‌کنند و کج‌اعتقاد و تباه می‌شوند و به خاطر همین آفات، از نعمت‌های خدا محروم می‌گردند، دل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به درد می‌آورد و ایشان را اندوهگین می‌کند. هر يك نفری که با دعوت شما داعیان، با خدا آشتی کند و به آغوش دین و ایمان بازگردد و با امام زمانش پیوند گیرد و هدایت شود و از وسوسه‌های شیطان رهایی یابد، دل آن حضرت از شادی لبریز می‌گردد. آیا شما نمی‌خواهید با مأموریت دعوت مردم به سوی خدا و داعی شدن، دل مولاتان را شاد کنید؟!

۱. شوری (۴۲): ۱۵.

۲. یوسف (۱۲): ۱۰۸.

۳. نحل (۱۶): ۱۲۵.

ارتباطات مهدوی

يك جامعه كوچك هم نیاز به ارتباطات درونی و برونی دارد تا بتواند زنده بماند، چه رسد به جوامع بزرگ که بدون ارتباطات و تعاملات و داد و ستدها، نمی‌توانند پویا و پرنشاط و مانا باشند. جامعه مسلمانان با حدود دویلیارد نفر که در بیش از یکصد و هشتاد کشور دنیا پراکنده‌اند، چگونه ارتباطاتی می‌توانند باهم داشته باشند که موجب هم‌افزایی و رشد و ارتقای یکدیگر شوند؟ چگونه است که دشمنان این قدر ارتباطات را مهم می‌شمرند و از آن در توسعه خود استفاده می‌کنند اما جوامع اسلامی از هم بی‌خبرند و ارتباط تنگاتنگ ندارند و از ظرفیت‌های یکدیگر سود نمی‌برند و لاجرم مقهور و فرودست همان جوامع دشمن می‌شوند و عرصه و میدان را واگذار آنان می‌کنند؟

گام نخست برای ارتباطات، کسب خبر و شناخت است. باید به طور منظم و سازمان‌یافته از یکدیگر باخبر بود. با استفاده از سامانه‌های اطلاع‌رسانی می‌توان به طور مداوم و لحظه‌ای از موقعیت و فعالیت‌های افراد و جوامع یکدیگر شامل موقعیت اجتماعی و جغرافیایی و سیاسی و کمیت و کیفیت سمن‌ها و مؤسسات و گروه‌ها و چالش‌ها و فرصت‌ها و ظرفیت‌ها و موقعیت‌های آن‌ها کسب خبر کرد. بعد از مرحله شناخت، نوبت ارتباطات و برنامه‌ریزی و همکاری است تا جزیره‌های متفرق به هم متصل شوند و با هم‌افزایی، هم از دوباره‌کاری‌ها جلوگیری نمود و هم ضعف‌ها را با قوت‌ها جبران نمود و «ید واحده» شد که برابند تلفیق و اتحاد نیروهاست و در نتیجه آن در همه زمینه‌ها به اقتدار و عزت رسید که خدا عزت را برای خود و پیامبر و مؤمنان خواسته است (لله العزة و لرسوله و للمؤمنین)^۱...

۱. منافقون (۶۳): ۸.

در همین راستا و به عنوان بخشی از این ارتباطات بزرگ، ارتباطات مهدوی قرار می‌گیرد. تمامی افراد و جوامعی که به نوعی در موضوع مهدویت در گوشه و کنار شهرها، استان‌ها، کشور، دولت‌های اسلامی و غیراسلامی در جهان مشغول فعالیت هستند باید همدیگر را بشناسند و در يك دایرکتوری بزرگ قرارگیرند و فایل آن‌ها در اختیار یکدیگر باشد تا بدانند هريك چه می‌کند و چگونه می‌توان از هم بهره برد و هم‌افزایی نمود. لذا تسلط به زبان بین‌المللی (که امروز زبان انگلیسی است) برای رابطین، بسیار ضروری است. مثلاً اگر دانشجویی برای ادامه تحصیل به شهر یا کشور دیگری می‌رود، بداند چه مؤسسات مهدوی در آنجا هست که به آن‌ها بپیوندد و اگر نیست سعی کند با استفاده از ظرفیت‌های شهرهای نزدیک برای آنجا نیز پایگاهی ایجاد کند و هم‌زمان با تحصیل، به خدمات مهدوی نیز بپردازد.

اگر هر گروه مهدوی (هرچقدر کوچک هم باشد) برای خود کانال یا وبلاگ و وب‌سایت یا صفحه اجتماعی در فضای سایبر ایجاد کند یا پایگاه خبری ایجاد نماید، دسترسی علاقه‌مندان و گروه‌های همسورا به اطلاعات خود آسان می‌کند. البته احتیاط‌ها و ملاحظات امنیتی را هم باید مدّ نظر داشت. نتیجه و ثمره این شناخت‌ها و ارتباطات این می‌شود که افراد خود را تنها نبینند و لشکر مدافعان و مرزبانان مهدوی را همسو و همراه و حامی و پشتیبان خود حس کنند و از ظرفیت‌های هم بهره ببرند. ایجاد چنین دایرکتوری و کتاب راهنما، منتظران و مهدی‌یاوران را به هم پیوند می‌دهد و مشخص می‌سازد در کدام نقطه و فور نیرو و کدام نقطه کمبود نیرو هست تا با يك برنامه‌ریزی به اعزام و هجرت نیروها به مناطق بکرو خالی، اهتمام نمود. این تلاش و اهتمام شایسته‌ای است که از منتظران و مرزبانان، امید می‌رود که بسیار گواراست و مشمول این پیام امام: *فجدّوا وانتظروا هنیئاً لکم ایتها العصابة المرحومة* (تلاش کنید و منتظر باشید ای گروه مورد مرحمت الاهی)...^۱

۱. غیبت نعمانی، باب ۱۱، ص ۲۰۰.

شعائر مهدوی

بدون شعار و نشان و عنوان و پرچم و نماد، شناخته نمی‌شویم. خداوند در قرآن چندین بار از «شعائر» سخن به میان آورده و به مسلمانان فرمان داده است که شعائر الهی را بزرگ شمرده و آن را گرامی دارند و نیز تکریم و پیروی از شعائر را نشانه تقوای قلبی مؤمنان شمرده است (وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)^۱. شعائر خدا یعنی علامت‌هایی که انسان از آن علامت‌ها به یاد و نام خدا می‌افتد. مثلاً شعائر عبادی، مکان‌ها و نشان‌هایی است که خدا آن‌ها را برای عبادت قرار داده و انسان را به یاد خدا می‌اندازد؛ مثل صفا و مروه که دو مکان و علامت برای عبادتند (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)^۲. نماز، روزه، حج، زکات، اذان، اقامه و... نیز از شعائر الهی‌اند. اذان از مهم‌ترین شعائر ماست که با الله آغاز می‌شود (الله اکبر) و با الله هم پایان می‌یابد (لا اله الا الله) و در آن، يك دور عقائد و شتاب برای عبادت، با صدای بلند اعلان و اظهار می‌شود...

هر مکان و علامت و مراسم و اعمالی که برای عبادت باشد و انسان را به یاد خدا اندازد، جزو شعائر اسلامی محسوب می‌شود؛ همانند حج که یکی از مهم‌ترین شعائر اسلام است و مسلمانان از سراسر جهان برای عبادت در يك مکان مقدس اجتماع می‌کنند. نمازهای جماعت و نماز جمعه از دیگر شعائر است. بزرگداشت اعیاد و ایام مبارک مثل عرفة و قربان و فطرو غدیر و... نیز از شعائر مهم به‌شمار است؛ زیرا در این بزرگداشت‌ها، یاد خداوند زنده می‌شود و نشان مسلمانی است و مسلمانان بر محور آن‌ها گرد آمده و با تعظیم آن شعائر از گمراهی و ضلالت مصون می‌مانند. برگزاری مجالس وعظ و دعا و قرآن و تعلیم دین و ذکر احادیث پیامبر و معصومین علیهم‌السلام، اجتماع بر محور هدایت و یاد خداست و بهترین مصادیق تعظیم شعائر الله است...

۱. حج (۲۲): ۳۲.

۲. بقره (۲): ۱۵۸.

در دوران امامت امام عصر ارواحنا فدا، علاوه بر تعظیم شعائر اسلامی - مانند آنچه ذکر شد - باید به بزرگداشت شعائر مهدوی نیز اهتمام نمود. از جمله آن‌ها می‌توان نام برد: بزرگداشت نیمه شعبان زادروز میلاد آن امام مهربان به بهترین و باشکوه‌ترین شکل، بزرگداشت آغاز امامت ایشان، بزرگداشت روز جمعه که متعلق به آن حضرت است و ظهور ایشان در این روز، متوقع است (هذا يوم الجمعة و هو يومك المتوقع فيه ظهورك)^۱ و خواندن دعا‌های مهدوی در این روز، و نیز بزرگداشت روزها و ساعات خاصی که به نوعی به ایشان تعلق دارد؛ خواندن فردی و دسته‌جمعی دعا‌های فرج در مراسم و محافل و بعد از اذان‌ها و در آغاز و پایان مجالس مختلف عبادی و تعلیمی و خدمتگزاری و در اعیاد مختلف و مناسبت‌های شادی و سوگواری، جشن‌ها و تراحیم به عنوان نماد و نشان شیعی و مهدوی، که مصداق تقوای قلوب است...

نوع دیگر شعائر مهدوی، متبرک کردن فضای خانه و محل کار و مراکز عمومی و بیلبوردهای شهری و معابر و میادین به نام نامی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با طراحی هنری و گرافیک زیبا و پیام‌های دلنشین درباره آن وجود مسعود است. تابلوها و لوازم تزئینی و هنری مزین به نام و یاد امام که بر دیوار منزل یا محل کار، یادآور مهر مهدوی باشد، همچنین پرچم‌ها، کتیبه‌ها، پارچه‌نگارها، فرش‌نوشته‌ها، تراکت‌ها، و آویزهای قابل نصب بر سردر خانه‌ها و داخل اتومبیل‌های شخصی و اتوبوس‌ها و نیز تراکت‌های هنری و نمادهای تجسمی در ایستگاه‌های مترو، میادین و معابر که افراد را متذکر حجت خدا حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف نماید با الهام از شعار، شعور، پیام، ادبیات زیبا، روح حماسه، شور انتظار و طلب دعا برای تعجیل در ظهور سرور آفرین آن موعود رهایی‌بخش و صدها نمونه دیگر همچون این‌ها، از مصادیق تعظیم شعائر مهدوی است که همه به آن وظیفه‌مندیم...

۱. مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز جمعه.

رسانه مهدوی

وقتی دلبسته محبوبی هستید، دوست دارید دائماً درباره او بشنوید و سراغش را بگیرید و از او نامه و خبر دریافت کنید و از کمالات و خوبی‌هایش مطلع شوید و علاقه‌مندید در هر مجلسی سخن از محبوب شما به میان آید و از فضائلش گفته و نشانی‌اش داده شود تا گاهی بیشتر به او نزدیک شوید... آیا این طور نیست؟ ما یقین داریم که شما حضرت محبوب، مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیش از اندازه دوست دارید، از شما سؤال می‌کنیم آیا علاقه‌مند نیستید که از هر بلندگو و منبر و تریبون و مجلس و رسانه‌ای، یاد او به میان آید و از فضائل و کمالاتش سخن رود تا همه بدانند چقدر این محبوب شما خوب است؛ کریم است؛ بخشنده است؛ داناترین و عادل‌ترین و والاترین انسان جهان است... مطمئناً این چنین علاقه‌مند هستید اما خودتان در این زمینه چه وظیفه‌ای برای خود تعیین نموده‌اید؟

اگر امروز عصر رسانه است - که هست - باید برنامه‌ای داشت که مؤثرترین رسانه‌ها از محبوب عالم یعنی موعود امم و از آمادگی برای برنامه جهانی‌اش و ظهور پیروزش سخن گویند. اما پرواضح است نزدیک به تمام رسانه‌های فراگیر جهان در اختیار اهالی کفر و نفاق و ریاست که راهبردشان مبارزه با دین و ایمان به خداست و پراکندن روح غفلت و ترویج پوچی و تباهی و فساد. لیکن شایسته نیست بیکار نشست و اقدامی نکرد و رسانه را رها کرد. باید اولاً از ظرفیت رسانه‌های مشترک همچون اینترنت و فضای سایبر و موقعیت‌های هرچند محدود امواج و ماهواره‌ها بهره برد و از باگ‌های رسانه‌های بزرگ مثل برنامه‌های گفت‌وگو محور و مستند و غیر آن نیز استفاده نمود و برنامه‌های مهدوی ساخت و پخش نمود تا با توسعه مخاطبان، آرام آرام امکانات بیشتری در اختیار قرار گیرد....

باید بدانیم رسانه، الزاماتی دارد. به فرض که این ابزار در اختیار باشد کفایت نمی‌کند. باید زبان رسانه را دانست. تبلیغ رسانه‌ای با تبلیغ سنتی متفاوت است. بیان رادیویی با بیان تلویزیونی فرق دارد. حضور هنر و تصویر و تکنیک، در رسانه حرف اول را می‌زند. اگر از تلویزیون استفاده رادیویی شود و حرکت و جلوه‌های بصری در آن نباشد گویی زبان تلویزیون را ندانسته‌ایم که موجب زدگی و از دست دادن مخاطبان می‌شود. پشت هر برنامه رسانه‌ای لشکری از تیم کارگردانی و نویسندگان و کارگزاران فنی و هنری است. پیش از رفتن روی آنتن یا فضای رسانه‌ای باید تیم فنی و هنری و علمی خود را تدارك کرده باشیم. هر چقدر این تیم با فرهنگ مهدویت بیشتر آشنا باشد برنامه‌های مؤثرتری در رسانه در ارتباط و پیوند معنوی با ساحت قدس مهدوی ارائه خواهد شد.

هرکدام از ما باید اهتمام کند به يك یا چند رسانه دسترسی داشته باشد. مهم‌ترین و گسترده‌ترین رسانه، اینترنت است. باید ظرفیت‌های بیشمار این رسانه را شناخت و در ترویج مهدویت از آن بهترین بهره‌برداری را نمود. به یقین این رسانه امروز با رشد تلفن‌های همراه، صدها کاربرد در ارتباط و اطلاع‌رسانی و تبادل فرهنگی در بین همه مردم جهان ایفا می‌کند. رسانه بعدی خبرگزاری‌ها، رادیو تلویزیون‌ها، سینماها، نمایش‌ها و نمایشگاه‌ها هستند که انبوه مخاطبان را همراه دارند. علی‌رغم انحصارها، همچنان می‌توان بعضی ساعات آن‌ها را گرفت و مطالب خود را به زبان‌های مختلف برای مخاطبانی که هیچ جای دیگر مثل آنجا نمی‌توان آن‌ها را پیدا کرد، عرضه نمود. اگر هنرمندانه و عالمانه عمل کنیم، می‌توانیم انبوهی از دل‌های نا آگاه یا غافل از امام را با آن حضرت، آشنا و مهدوی سازیم...

مقابله مهدوی

می‌گویند: الان دوره‌ای است که نباید به اندیشه دیگران کار داشت، بگذارید هرکس فکر و عقیده خودش را داشته باشد. می‌گوییم اتفاقاً الان دوره‌ای است که همان مدعیان که این حرف‌ها را می‌زنند سعی می‌کنند با هزاران ترفند از طریق رسانه‌هایی که در اختیار دارند افکار خود را به دیگران تحمیل کنند. آن قدر افکار خود را با هجوم تبلیغاتی در رسانه‌ها تکرار می‌کنند تا در مخاطبان به باور تبدیل شود. امروز شاهد يك هجوم بی‌سابقه به ارزش‌ها و جا انداختن ضد ارزش‌ها هستیم. اگر با این هجوم‌های تبلیغاتی مقابله نشود بسیاری از افراد کم‌توان، و می‌دهند و ریزش می‌کنند. ویروس و ستمی که به جان جامعه تزریق می‌کنند، باید با مقابله بی‌اثر نمود...

راه مقابله فرهنگی با دشمنان عقیدتی گفت‌وگوی برتر یا جدال أحسن است (و جادلهم بالآتی هی أحسن)^۱. اصولاً با فشار و زور و اجبار، کسی از معتقدات قلبی خود، دست بر نمی‌دارد. بهترین دعوت به يك مرام، دعوت براساس حکمت و علم و موعظه نیکو است (أدع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة)^۲. وقتی زیبایی‌های فرهنگ مهدوی را برای مردم شرح دهیم و از انتظار سازنده و جامعه آرمانی و فرهنگ امید و تلاش و سازندگی با ادبیات زیبا و بیان شیوا سخن بگوییم دل‌ها جذب می‌شود؛ اما پیش از آن برای کسانی که زهر شبهاات منکران و مخالفان در قلبشان وارد شده باید سم‌زدایی کنیم. نمی‌توان شبهاات را بی‌پاسخ گذاشت و با زهر پراکنان مقابله ننمود. هر منتظر امام عصر ارواحنا فداه باید يك مجاهد در صحنه‌های فرهنگی باشد و مهدی ستیزان را از برج و باروی تبلیغ، پایین آرد، البته با روش جدال أحسن...

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

هرگونه مقابله فرهنگی، نیاز به تخصص و آموزش دارد. هیچگاه سرباز آموزش رزمی ندیده را به صف مقدم نبرد نمی‌فرستند. هیچگاه کسی که فرقه‌های مهدی‌ستیز و منکر مهدویت را نمی‌شناسد و از شگردهای تبلیغاتی و تناقضات درونی و لایه‌های پنهانی نقشه‌های آنان مطلع نیست را به مناظره با داعیان آنها گسیل نمی‌کنند. این مسئولیت خطیر را باید به متخصصان ماهر سپرد که در برابر آن شبهات واکسینه شده باشند. موارد بسیاری داشته‌ایم که غیرمتخصصان وقتی به جدال و مقابله منکران مهدویت و فرقه‌های ضالّه رفته‌اند خود اسیر تار عنکبوتی آنان شده و متأسفانه به آنها پیوسته‌اند. مناظره با داعیان تاریکی، کار هرکس نیست و باید به تخصص احترام گذاشت. حضرت امام صادق علیه السلام از میان اصحاب خویش، هشام بن حکم را با این‌که جوانی نورسته اما متخصص فن مناظره بود، بسیار گرامی می‌داشت و بر صدر می‌نشاند و احترام می‌نمود...

مدعیان دروغین مهدویت یا بابیت یا مهدی‌ستیزان امروز با انواع شگردها و بیان‌ها و با هزاران رسانه در فضای مجازی و ده‌ها شبکه رادیویی و تلویزیونی و اینترنتی مشغول سم‌پراکنی و جذب نیرو هستند. ما با امکانات کم اگر مقابله نکنیم، آنها با زرق و برق‌های فریبنده و حرف‌ها و شعارهای به‌ظاهر جذاب، افراد کم‌توان را می‌ربایند. چقدر زیباست این سخن گهربار امام هادی علیه السلام در وصف این مرزبانان عصر غیبت: «اگر این‌گونه نبود که پس از غیبت حضرت قائم - که بر او درود و سلام باد - دانشمندانی به سوی او دعوت می‌کنند و روش او را برای خواهندگان بیان و با برهان و دلیل از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ضعیف و ساده‌دل را از چنگ ابلیسیان و دام دشمنان و از درگاه حق رانده شدگان نجات می‌دهند، تمام مردم از حق روی گردان می‌شدند، و حقیقت ایمان برایشان مشتبه می‌گشت، لیکن علما مهار دل شیعیان را در دست دارند، همان‌گونه که کشتیبان سکان کشتی را در دست دارد، آنان نزد خداوند متعال برتر و گرامی‌ترین هستند.»

نیایش مهدوی

همه ارزش انسان نزد خداوند به دعاها و نیایش‌های اوست (قل ما یعبؤ بکم ربی لولا دعاؤکم)^۱، زیرا اگر نداند که تنها کسی که می‌تواند همه خواسته‌های او را اجابت کند خداست، هنوز نه خود را شناخته و نه خالقش را و کسی که فاقد این دو معرفت باشد، در نادانی مطلق فرو رفته و جایگاهی نزد مردم و خدا ندارد. آیا در مجلس کارشناسان و متخصصان برای کسی که الفبای آن تخصص را نداند، جایگاهی قائلند و او را در بحث‌ها مشارکت می‌دهند؟! اگر کسی خود را نیازمند نبیند و فکر کند بدون خدا می‌تواند خود را نگهدارد و نمیرد و جاودان باشد، جاهل نیست؟! انسان، مجموعه‌ی نیازهاست و خالقش که او را از هیچ آفریده و بدن و روح بخشیده و دائماً افاضه‌ی حیات و قدرت می‌نماید، قادر و رحیم و کریم است و نیازمند را چاره‌ای جز رفتن به آستان کریم نیست (هل یرجع العبد الابق الا الی مولاه)^۲...!

وقتی کسی به فطرت و نهاد خود بازگردد و خدایش را بشناسد، او را دوست خواهد داشت که این همه دهش را بدون درخواست، به او داده است و باز هم خواهد داد، لذا دوست دارد با این اقیانوس کرامت دائماً در ارتباط باشد و حتی با او نجوا کند و درد دل بگوید و مأنوس باشد و آن رفیق شفیق را صدا کند تا او را از سختی‌ها و تنگی‌ها برهاند و حزن و غم و مضیقه را از او بگرداند، همان طور که در دعای مشلول می‌خواند: یا شفیق یا رفیق، فُکّنی من حلق المضیق و اصرف عَنّی کُلَّ هَمٍّ و غَمٍّ و ضیقٍ...^۳ نیایش‌ها یک مدرسه سازندگی است؛ زیرا زبان خواستن ما را در برابر خدای بزرگ، باز می‌کند، لذا نیایش‌های رسیده در قرآن و احادیث پیامبر و امامان، بهترین متون نیایشی است که تعلیم می‌دهد خدا را با

۱. فرقان (۲۵): ۷۷.

۲. مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات اول (التائبین).

۳. مفاتیح الجنان، دعای مشلول.

چه عبارات فاخری بخوانیم و اصولاً چه بخوایم و چگونه بخوایم و چطور با او انس گیریم...

نیایش‌های مهدوی (که توصیه به خواندنش شده‌ایم) دوگونه است: گونه اول دعاهایی است که از ناحیه خود حضرت مهدی ارواحنا فداء صادر شده (همچون دعای شریف افتتاح که در شب‌های رمضان، مداومت بر خواندن آن توصیه شده) و در جلد پنجم همین مجموعه به تعدادی از آن‌ها اشاره شد و در کتاب‌هایی چون صحیفه مهدویه و ربیع‌الانام گردآوری شده است. گونه دوم دعاها و نیایش‌هایی است که درباره آن حضرت و تقاضای تعجیل فرج و گشایش در امر ایشان است، همچون دعای ندبه و دعای فرج (الهی عظم البلاء) و دعای سلامتی (اللهم کن لولیک) و دعای عهد (اللهم ربّ النور العظیم) و دعای منقول از امام رضا (علیه السلام) (اللهم أصلح عبدک و خلیفتک) و (اللهم ادفع عن ولیک) و زیارت آل یاسین و سایر نیایش‌های مهدوی که در کتب یادشده و مفاتیح‌الجنان آمده است...

اگرچه دعاها و نیایش‌های مهدوی را هر فرد در تنهایی خویش و ساعات مخصوص روزانه و هنگام نماز و بامدادان و شامگاهان زمزمه خواهد کرد اما در نیایش‌های گروهی و دعاهای دسته‌جمعی اثرات خاصی هست که در دعاهای فردی نیست؛ لذا دستور داریم که جلسات دعا تشکیل بدهید و بعضی از دعاهای مهدوی وارد شده را باهم بخوانید و زمزمه نمایید؛ که چه بسا در جمع شما پاکدلانی باشند که دعاهایشان مقرون به اجابت باشد و موجب استجاب دعا همگان شود. تشکیل جلسات برگزاری دعای ندبه در جمعه‌ها یا جلسات قرائت زیارت آل یاسین و دعای افتتاح و امثال آن، بسیار به این هدف کمک می‌نماید که منتظران و مرزبانان به آن موفق‌اند و آثار بسیاری داشته است و خود امام، کلید گشایش را ازدیاد همین نیایش‌ها فرموده‌اند (فأكثرُوا الدعاء بتعجیل الفرَج فإنّ فی ذلك فرجکم)¹...

۱. کمال الدین ۲: ۴۸۵، باب ۴۵.

کتاب مهدوی

در عالم رویا کنار کعبه، توفیق یافت خدمت امام عصر ارواحنا فداه برسد و چشمانش به جمال مولا روشن شود، به فراست از این تشرف استفاده کرد و قبل از آنکه مشکل بزرگی که آرامش او را به هم زده بود با امام مطرح نماید و از ایشان کمک بخواهد، حضرت راز درونش را دانست و ضمن ملاطفت به او، فرمودند: چرا کتابی درباره غیبت ما و رفع شبهات منکران در این موضوع نمی نویسی تا بدین وسیله مشکلات برطرف شود؟ عرض کرد: قبلاً در این موضوع، کتاب نوشته ام. فرمودند: کتابی جدید بنویس و در آن غیبت انبیاء گذشته را ذکر کن... او پس از مدتی کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» را به فرمان امام تألیف نمود^۱ که از بهترین و اصلی ترین کتاب های مرجع مهدویت به شمار است. نکته مهم این که خدمت به فرهنگ مهدوی و هدایت مردم از طریق تألیف کتب مهدوی، علاوه بر پاداش معنوی، وسیله ای برای رفع مشکلات زندگی نیز خواهد بود...

کتاب، يك رسانه است. نویسنده و ناشر، از طریق این رسانه، يك محتوای علمی، اجتماعی، فرهنگی را بین يك گروه از مخاطبان، نشر می دهند. کتاب، با قدرت نفوذی که دارد، در تغییر بینش و ارتقای فکری و توسعه اجتماعی، نقشی مهم دارد. تیراژ کتاب و چاپ های متعدد بعد از چاپ اول، نشانگر استقبال مخاطبان از این رسانه است. اگرچه رسانه های پرجاذبه ای مثل تلویزیون و اینترنت، بازار کتاب را در بعضی نقاط به حاشیه رانده یا کند کرده است؛ اما هیچ گاه نمی تواند کتاب را حذف نماید. این رسانه چنان سترگ است که خداوند معجزه جاوید خود قرآن را، کتاب قرار داده است چنان که یادگار مقدس شرایع موسوی و عیسوی و انبیایی چون داوود (تورات و زبور و انجیل) نیز کتاب

۱. کمال الدین، ترجمه پهلوان، ج ۱: ۶-۷.

است. كتاب يك عنصر تمدن ساز و فرهنگ آفرين است؛ اما اگر همين كتاب رسانه اهل ضلالت شود، مخرب خواهد بود...

رسانه كتاب، چنان كه امام عصر عليه السلام به شيخ صدوق رحمته الله، فرمود بايد در خدمت فرهنگ مهدوي باشد. نويسندگان و مرزبانان بايد دائماً فرهنگ جامعه را رصد كنند و هر كجا كه نياز باشد، دست به تاليف كتاب هاي مناسب براي اقشار مختلف مردم بزنند به ويژه در جاهايي كه مخالفان و منكران مهدويت، جا خوش کرده و به شبهه پراكني پرداخته باشند. با توجه به نيازهاي زمان و ادبيات روز و مخاطبان متعدد، دائماً بايد كتاب هاي مناسب براي اين مخاطبان از كودكان و نوجوانان و جوانان و اقشار عمومي تا متون مناسب براي كارشناسان و متخصصان، وجود داشته باشد تا در هيچ زمينه اي خلای احساس نشود و البته هنوز تا شرايط مطلوب فاصله زياد است...

بايد اضافه كرد كه كار كتاب با چاپ، به پايان نمي رسد. پس از چاپ، نوبت نشر است. بايد كتاب را به مخاطب معرفي نمود و به دست او رساند. متأسفانه گاهي كتاب هاي خوب مهدوي نوشته مي شود ولي به خاطر عدم سياست درست پخش، يا به دست مخاطب نمي رسد و يا در انبار ناشر، تا مدت ها خاك مي خورد؛ درحالي كه اگر سياست پخش و نشر، درست بود، كتاب به عنوان يك رسانه اصلاحگر، گره هاي فرهنگي مخاطبان را مي گشود و بذر معرفت را به زمين هاي مساعد مي رساند تا معرفت مهدوي افزون شود و كسي نتواند باور اصيل و سازنده مهدويت را به چالش كشد. مديران فرهنگي مؤسسات مهدوي نيز بايد به تربيت نويسندگان دانا و متخصص و زمان شناس اهتمام كنند تا رسانه كتاب از كمبود نويسنده مهدوي به ضعف نگرايد و هماره مرزبانان اين عرصه آماده براي اجراي مأموريت هاي مهدوي باشند...

وصایای مهدوی

وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرید که حرف‌تان خریدار دارد و امرتان اطاعت و سفارش‌تان عمل می‌شود، مسئولیت شما سنگین‌تر است؛ زیرا این موقعیت شما می‌تواند زمینه اصلاح فردی و اجتماعی شود. شما آنچه را که خیر است توصیه می‌کنید و این توصیه مؤثر می‌افتد و دیگران با عمل به توصیه‌های شما، به صلاح و سداد می‌رسند. گاهی عمل به توصیه‌های شما بر دیگران واجب می‌شود همانند وصیت‌نامه که عمل به آن (اگر خلاف شرع نباشد) بروصى یا اوصیا، ضروری است. البته توصیه و وصیت، مختص موقعیت پس از مرگ نیست، انسان‌ها باید در زمان حیات نیز یکدیگر را به راه حق و بردباری، توصیه کنند چنان‌که خداوند در سوره «والعصر» می‌فرماید: «... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۱، یعنی مؤمنان و صالحان، یکدیگر را به حق و صبر، توصیه و وصیت می‌نمایند...

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر اساس آیه شریفه «جاء الحق وزهق الباطل إنَّ الباطل كان زهوقاً»^۲، مظهر «حق» هستند پس مؤمنان باید به دستور «وتواصوا بالحق»، همدیگر را به ایشان توصیه و سفارش نمایند. یعنی به یکدیگر سفارش و یادآوری کنند که مباد، این مظهر «حق» را تنها گذارید و دریاری او کوتاهی کنید. مباد از «حق» فاصله بگیرید و به سمت باطل روید، بدانید که باطل، رفتنی و حق ماندنی است. این توصیه‌ها و سفارش‌ها مؤثر می‌افتد و انسان را از غفلت‌هایی که معمولاً درگیر آنهاست، بیرون آورده متوجه حق می‌نماید. توصیه و وصیت دیگر، سفارش یکدیگر به صبر است. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، مظهر صبر نیز هستند. قرن‌ها بر امر و اراده و حکمت الهی، صبر کرده‌اند تا زمان موعود فرا رسد و دستور قیام از طرف خداوند صادر شود. مؤمنان نیز باید یکدیگر را به صبر سفارش نمایند....

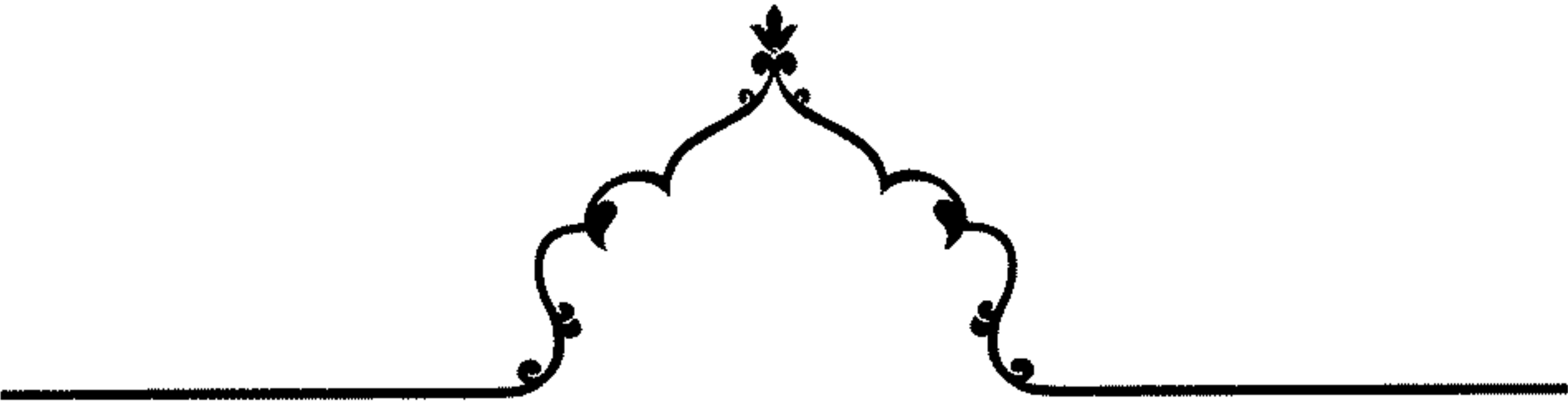
۱. عصر (۱۰۳): ۳.

۲. اسراء (۱۷): ۸۱.

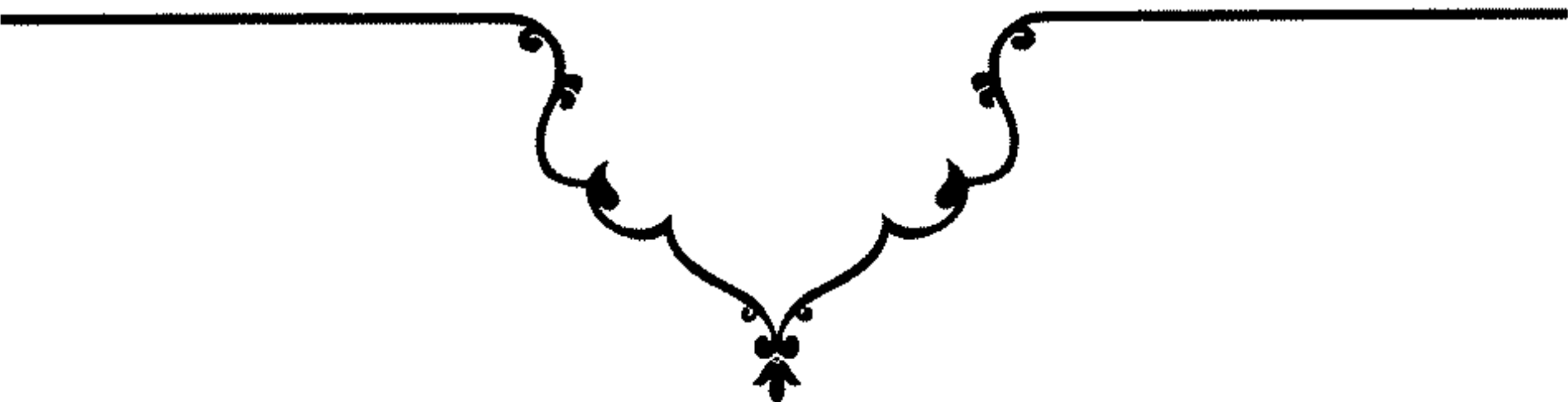
سید بن طاووس رحمه الله از پیشگامان توصیه فرزندان خویش به امام عصر ارواحنا فداه است. این توصیه‌های خالصانه و عالمانه، در کتابی به نام «كشف المحججه لثمره المهججه» چاپ شده و به فارسی نیز دو بار به نام‌های «برنامه سعادت» و «فانوس» ترجمه شده است. این توصیه‌ها چنان پدران و مهرآگین و بااحساس است که بر دل می‌نشیند و اثر می‌کند. همین توصیه‌ها را باید پدران و مادران و معلمان و مربیان بخوانند و به فرزندان خویش، همان‌ها را با زبان روز سفارش نمایند تا این فرزندان، مهدوی بار آیند و مهدوی شوند. اگر اولیا و مربیان و عالمان، از توصیه و وصایای خیر، بازمانند و بر اثر این ترك وظیفه، غفلت مردم را فراگیرد و از امام، غافل شوند، آیا به خاطر این قصور و تقصیر می‌توانند پاسخ‌گو باشند؟ هرگز!

علاوه بر توصیه‌های زمان حیات- که بسیار هم خطیر است- باید در وصایای هنگام کوچ از این دنیا نیز فرزندان و خویشان و بستگان و دوستان و آشنایان و همکاران و همشهریان را به امام عصر رحمه الله، سفارش نمود. این‌که پیوند خود را با آن حضرت، حفظ نموده و به یاری آن امام غریب بشتابند. این توصیه‌ها از پدری دلسوز، مادری مهربان، معلمی شفیق، دوستی با اخلاص، همسری وفادار، حتماً مؤثر می‌افتد و دیگران به خاطر علاقه و محبتی که به او دارند به توصیه‌هایش عمل می‌کنند و رستگار می‌شوند. به یاد آوریم توصیه و وصیت مسلم بن عوسجه را هنگام شهادت به حبیب بن مظاهر، یار و دوست دیرینه‌اش که (اوصیک بهذا)^۱ یعنی تو را وصیت می‌کنم به حمایت از این فرد؛ مباد، امام را تنها گذاری؛ بلکه تا آخرین قطره خون از او حمایت کن... مرزبانان مهدوی نیز چون مسلم‌ها باید فرزندان و دوستان و شاگردان خود را به یاری امام وصیت کنند....

۱. وقعة الطف: ۲۲۶.



بخش ششم: مرزبانی مهدوی



امیدستیزان

وقتی انتظار «آینده روشن» را آرمان همه انسان‌ها بدانیم؛ وقتی موعودگرایی را بخشی از مفاهیم مشترك همه ادیان و مذاهب بیابیم؛ وقتی آمدن منجی را اصلی مسلم در مجموعه کتب مقدس (عهد قدیم و جدید، تورات و انجیل) و نیز آموزه‌های زرتشت در اوستا و دیگر نحله‌ها و اندیشه‌ها ببینیم، وقتی مهدویت را از اصول بنیادین و مورد قبول همه مذاهب اسلامی بدانیم، آن وقت خطر دشمنان و ستیزه‌گران با این باور سازنده و امیدآفرین را جدی می‌گیریم و برای مقابله با آن اقدام می‌کنیم. به‌ویژه اگر این مخالفان دائماً مشغول تبلیغ افکار خود بوده و از طریق تبلیغات تهاجمی، حضوری و غیر حضوری در رسانه‌های گوناگون، سعی در شبهه‌افکنی و ایجاد تزلزل در معتقدان به مهدویت نموده و قصد انحراف آن‌ها را داشته باشند. اذعان می‌فرمایید که سکوت در برابر چنین جریان‌هایی به هیچ وجه روا نبوده و نیست...

از جمله این ستیزه‌گران با امامت و مهدویت حضرت مهدی ارواحنا فدا، آیین بهائیت است که ضمن مخالفت شدید با آن، به اهانت و توهین روی آورده و به همه باورمندان خود برای مقابله با این اعتقاد، فرمان بسیج داده است که آرام نمانند و با آن بستیزند. بهائیت در این نقطه متوقف نمی‌ماند و با موهوم خواندن امام عصر عجل الله تعالی فرجه، دوران اسلام را تمام شده دانسته و خود را دین جدید متناسب با شرایط دنیای معاصر اعلام می‌نماید و بدین ترتیب عزم ستیز با دو میلیارد باورمند به اسلام می‌نماید که در حیات فردی و اجتماعی خود بر قرآن و سنت اولیای دین راه سپرده و به تعالیم و احکام آن پایبندند و نفی خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و انکار مهدویت را بر نمی‌تابند و این اندیشه مهاجم را به درون باورهای اصیل خود راه نخواهند داد...

بهاء الله، رهبر اصلی بهائیت ضمن کلمات اهانت آمیز به شیعه و «حزب غافله مردوده» خواندن آنان، اعتقاد به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از نوع اعتقاد به ظنون و اوهام معرفی کرده و سفیران آن حضرت (نواب اربعه) را گمراه کنندگان خلق شمرده که به دروغ ادعا کرده‌اند حضرت عسکری علیه السلام فرزندی داشته است و همه سخنان و توقیعات را کذب و دروغ خوانده و از پیروان خود خواسته است که شیشه این ظنون و اوهام و بت‌ها را شکسته، مردم را آگاه کنند. عبارات جسارت آمیز او را خواهید دید که چگونه با صراحت به جنگ اعتقاد به امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیابت نواب آن بزرگوار رفته و باور به وجود و حیات آن بزرگوار را اوهام شمرده است...

به راستی چه چیز رهبران بهائیت را این‌گونه جسور کرده است که با اهانت به معتقدات مسلمین به‌ویژه شیعیان، همه آن‌ها را تابع اوهام به حساب آورند و وجود امام دوازدهم را موهوم معرفی نمایند و فرزند داشتن امام یازدهم را دروغ شمرند و ساختن این دروغ‌ها را به نواب اربعه نسبت دهند، و ناحیه مقدسه را ناحیه دروغ‌ساز گویند، و دستور دهند که اهل بهاء باید با این اوهام مبارزه نمایند؟ به راستی جامعه اسلامی با چنین افرادی که در درون جامعه، اعتقادات آن‌ها را به باد تمسخر گرفته و با تبلیغ تهاجمی، سعی در منحرف ساختن افراد از اعتقادات اسلامی‌شان داشته و دارند، چه رفتاری باید داشته باشد؟ آیا بگذارد که آن‌ها آزادانه اهداف خود را در درون جامعه پراکنند و با باور مهدویت بستیزند و مردم را با تبلیغ تهاجمی از دین و آیین خود بیرون برند...؟

مهدی ستیزان

از خوانندگان بهائی و نیز معتقدان به اعتقاد اصیل مهدویت و نیز ساحت قدسی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای نقل عبارات اهانت آمیز رهبران بهائیت، عذرخواهی می‌کنیم: بهاء الله در کتاب اقتدارات صفحه ۲۴۴، شیعیان را با عبارت توهین آمیز "حزب شیعه" و عبارت رکیک "حزب غافله مردوده" مورد حمله قرار می‌دهد چرا که اعتقاد دارند حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند حضرت عسکری علیه السلام است و نمی‌تواند در آخرالزمان متولد شود و می‌گوید این اعتقادشان باعث شد که باب را به قتل برسانند! (درحالی که می‌دانیم قتل باب توسط مردم نبود و دولتیان او را به جرم ایجاد فتنه و آشوب و اختلاف و تفرقه و سبب شدن برای ایجاد سه جنگ داخلی به دار آویختند تا این فتنه خاموش شود)...

بهاء الله می‌گوید: "حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه می‌داند و افضل اهل عالم می‌دانسته‌اند به تواتر روایاتی نقل نموده‌اند که هر نفسی قائل شود به این که موعود متولد می‌شود کافراست و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذاً خسروا الذین اتبعوا الظنون و الاوهام، و امر به مثابه نور آفتاب بر عالمیان ظاهر شد. مع ذلک آن حزب غافله مردوده، اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند. ای اهل بهاء، مالک اسماء می‌فرماید در این امور تفکر نمایید که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقة بشکنید!"

جامعه حدود چند صد میلیونی شیعه در سراسر جهان، در برابر این اهانت بهاء الله چه موضعی اتخاذ کند؟ آیا شیعه يك حزب است؟ آیا جامعه شیعه، حزب مردوده است؟ آیا شیعه به دروغ فرقه ناجیه خوانده شده؟ آیا شیعه در مورد

مهدویت و وجود مسعود حضرت مهدی ارواحنا فدا، دچار ظنون و اوهام است؟ آیا شخص امام دوازدهم موهوم و خیالی است؟ آیا مقامات بلندپایه‌ای که به مقام سفارت و وکالت آن بزرگوار رسیدند و حامل پیام‌های ایشان به افراد مختلف و متقابلاً ارسال نامه‌های مردم به آن حضرت بودند، افراد دروغ‌گو و زندیق بوده‌اند؟ آیا هزار سال علمای اسلامی مردم را به بیراهه برده و منحرف ساخته و دچار اوهام کرده‌اند و حالا بهائیان باید بیایند و شیشه اوهام آن‌ها را بشکنند و آنان را به راه راست هدایت کنند...؟

یکی از بزرگ‌ترین مبلغان و نویسندگان بهائی عبدالحمید اشراق خاوری است که آثار و تألیفات ایشان عموماً مورد تأیید رهبری تشکیلات بهائی بوده است. او در کتاب رحیق مختوم جلد یک ص ۴۵۰ از بهاءالله نقل می‌کند: «ابوابشان [یعنی ابواب اربعه] سبب و علت گمراهی گشته‌اند اگر آن حرف‌های کذب [یعنی توقیعات دروغین که به امام دوازدهم نسبت داده‌اند] از آن مطالع کذب [یعنی مظاهر دروغ]، ظاهر نمی‌شد، نقطه وجود [یعنی باب] روح ماسواه فداه شهید نمی‌گشت!»! این به معنی آن است که او کشته شدن باب در سال ۱۲۶۶ قمری در تبریز توسط دولتیان را به خاطر سخنان دروغ نواب اربعه در هزار سال قبل می‌داند که سخنان دروغی را در مورد زنده بودن حضرت مهدی و امامت ایشان، پراکنده‌اند! آیا در برابر این جسارت‌ها و اهانت‌ها به امام و وکلای ایشان و شیعیان، باید سکوت کرد؟

عقل ستیزان

ازسویی خود را شیعه نامند و مبانی اعتقادی خود را به شیخ احمد احسایی باز گردانند که کاملاً به اصل امامت معتقد و کتاب قطور شرح زیارت جامعه و دیگر کتاب‌هایش را در مقامات ائمه اثنی عشر تألیف نموده است و ازسوی دیگر با بنیادهای تشیع به ستیز پردازند. اصل بنیادین امامت را که اعتقاد به وجود حجج الاهی پس از پیامبر و خالی نبودن زمین از امام و حجت خدا در هر عصری است اذعان می‌کنند و میرزا علی محمد باب را رهبر خود می‌شمرند که کتاب تفسیر سوره یوسف خود را از ناحیه امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسكري علیه السلام معرفی می‌کند، آنگاه امام دوازدهم را منکر می‌شوند. آیا این تناقض‌ها با عقل سازگار است؟!

اشراق خاوری همان نویسنده شهیر بهائی که پیش‌تر از او سخن رفت، در مجموعه کتاب‌هایی به نام مائده آسمانی سخنان و الواح رهبران بهائی (بهاء الله، عبدالبهاء و شوقی) را گرد آورده است. او در جلد ۲ (که به بیانات رهبر اول اختصاص دارد) از قول بهاء الله در صفحه ۱۷۶ (در سایت کتابخانه امری، ص ۱۸۵ جلد ۷) عباراتی را می‌آورد که در آن‌ها وجود فرزند برای امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام را موهوم شمرده و روایات مربوط به ایشان را هم روایات موهومه خوانده است. سؤال می‌کنیم اگر آن حضرت فرزندی نداشته پس امام دوازدهم از نظر شما کیست؟ بدین ترتیب اعتقاد به ائمه اثنی عشر را چگونه سروسامان می‌دهید؟ شما حدیث لوح فاطمه علیها السلام که نام همه امامان دوازده‌گانه از جمله فرزند حضرت عسکری علیه السلام محمد بن الحسن را ذکر نموده در کتاب ایقان خود پذیرفته‌اید چگونه در اینجا آن را رد می‌نمایید؟ عقل درمورد این تناقض‌گویی‌های شما چه قضاوتی دارد؟

عبارت بهاء الله در کتاب مائده چنین است: «اگر نفسی بعد از ارتقاء حضرت عسکری علیه السلام در امورات واقعه و دسائس علمای زناده تفکر نماید، شهادت می دهد بر این که جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست لعمر ربنا اگر کذب رؤساء نبود رب اعلی بظلم اعداء شهید نمی شد. حضرت موهومی بر سریر موهومی معین نمودند و به روایات موهومه ثابت کردند آنچه را که سبب سفک دم سید عالم و جواهر امم شد، گاهی توابع جعلیه ظاهر می نمودند و نسبتش را بمبدء وجود می دادند الا لعنة الله على القوم الكاذبين. در باطن، مقصود اعلاء علو و سمو خودشان بوده ولیکن در ظاهر به جزایر اشاره می نمودند، گاهی جابلقا و هنگامی جابلسا و وقتی ناحیه کذب که به مقدسه می نامیدند.»

صرف نظر از این اهانت ها و جسارت ها که به ساحت قدسی ائمه و وکلای ایشان مرتکب شده است از ایشان سؤال می کنیم اگر پیش از بابی و بهائی شدن، خود را مسلمان و شیعه می دانسته اید، بفرمایید این تناقض گویی در مورد امام دوازدهم را چگونه حل نموده اید؟ باب هم که هرگز ادعا نکرده شخص «محمد بن الحسن رضی الله تعالی عنهما» است، پس شما به عنوان يك شیعه بگویید امام دوازدهم تان چه کسی بوده است؟ این باور تناقض محور، هم با عقل سرستیز دارد هم با نقل (قرآن و روایات)...

اهانت و تفرقه

رهبر بهائیت به اسم دین و آیین جدید، مقدسات دین اسلام را مورد انکار و تمسخر قرار داده و با الفاظ رکیک همچون ارامل^۱ به پمپاژ اهانت و خشونت پرداخته است تا ثمره آن تفرقه و جدال و جنگ بین ایرانیان باشد. او در بیانی دیگر در مخالفت با مهدویت، عقیده به وجود و حیات حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام را عقیده ارامل شمرده و بار دیگر شخص ایشان را موهوم با عیال و اطفال موهوم می خواند و جمیع شیعیان اثنی عشریه را به خاطر این باور تقبیح و سرزنش می نماید و می گوید بیش از هزار سال است که آنان در این گمراهی به سر می برند:

این سخن اوست که با عرض پوزش مجدد از ساحت قدسی مهدوی و همه مسلمانان و باورمندان مهدویت، تنها برای آشنایی بیشتر با سبک برخورد رهبران بهائی با اعتقادات مسلمانان و شیعیان نقل نموده و پژوهشگران منصف را به قضاوت درمورد این نحوه برخورد دعوت می نمایم: «باری بعضی اهل بیان به اقوال ارامل اهل فرقان، ناس را از شریعه رحمن منع نموده اند. به حرف جیم و امثال او بگویید به عین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او آزید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می نمود، فتوای قتل می دادند.»^۲

آیا این لحن گفتار اهانت آمیز، از مدعیان ادب و وحدت عالم انسانی، موجب شگفتی نیست؟ آیا شیعیان، که طبق هزاران حدیث صحیح و متواتر مثل حدیث لوح (که خود بهاء الله در کتاب ایقان به طور ضمنی آن را قبول نموده و

۱. پیرزنان و پیرمردان بی همسر، بیچارگان، حقیران و مسکینان.

۲. کتاب اقتدارات از بهاء الله ص ۲۴۴.

به بخشی از آن استناد نموده است و در آن حدیث قدسی نام یکایک امامان از علی بن ابیطالب تا شخص محمد بن الحسن العسکری علیه السلام نام برده شده و صفات آنان و نیز شیعیان آخر الزمان تبیین شده است) به شخص بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف باورمندند، دارای اعتقادات اساطیری و افسانه‌ای و خیالی همچون افسانه‌های ارامل و پیر زنان هستند و عقائد سست آنان را دارند؟! آیا هزار سال آن‌ها در گمراهی بوده و به بیراهه رفته‌اند؟! آیا چنین شخصی وجود نداشته و موهوم است؟! آیا شیعیان او را ساکن مدائن موهومه (شهرهای خیالی) دانسته و بیش از هزار سال به شخصی خیالی معتقد بوده‌اند که اصلاً وجود نداشته است...؟!

بهاء الله نمی‌داند که با این کلمات، زیر پای خود را خالی می‌کند زیرا همه تلاش او در کتاب استدلالی ایقان خویش، اثبات صدق دعوی میرزا علی محمد باب و اثبات مقام برای اوست در حالی که او در کتاب‌های خویش با تجلیل از حضرت محمد بن الحسن علیه السلام یاد می‌کند و کتابش را از ناحیه او می‌داند و منکر حتی یکی از سفیران و وکلای چهارگانه او را کافر تلقی می‌نماید! اگر کتاب ایقان بهاء الله در اثبات باب است، باب خود منکر امام دوازدهم و وکلای او را کافر می‌داند پس بهاء الله از نظر باب (که بهاء الله در صدد اثبات اوست) کافر تلقی می‌شود و سخنش از ناحیه مرادش یعنی باب، کفر و باطل است! بدین ترتیب باید از طرفداران بهاء پرسید بین سخن باب و بهاء کدام یک را باید پذیرفت و حق با کیست و این تناقض را چگونه باید حل نمود...؟!

دو قرن چالش

وقتی به تحلیل جامعه‌شناختی آیین‌های بابی و بهائی در جامعه ایرانی می‌پردازیم، این حدود دو قرن را پراز چالش می‌یابیم و به مظلومیت مردم خویش اذعان می‌کنیم. ما ایرانیان، به خاطر موقعیت استراتژیک کشور و منابع عظیم زیرزمینی و روزمینی از يك سو مطمع غارتگران بین‌المللی بوده‌ایم و ازسوی دیگر به خاطر شرایط جغرافیایی در خاورمیانه، محل تاخت و تاز دشمنان و جنگ‌های تحمیلی ازسوی ابرقدرت‌ها و ایادی منطقه‌ای‌شان قرار گرفته‌ایم. تازه این‌ها غیر از اختلافات داخلی بوده که همواره موجب کاهش توان و امکانات و همدلی و انسجام ملی گشته و مانع حرکت پرشتاب در ترقی و پیشرفت در جهان معاصر شده است...

این ظلم‌ها چه ازسوی عوامل خارجی و چه عوامل داخلی، ما مردم ایران را آزرده است و اگرچه با مقاومت و پایداری، تا اندازه‌ای برطرف شده ولی زخم‌هایی بر پیکر ما نشانده است. یکی از این ستم‌ها، ایجاد فرقه‌های دینی و مدعیان دروغین در کشور ما بوده که ضمن ایجاد اختلاف، زمینه را برای چالش‌های فراوان در امنیت داخلی و سست کردن بنیادهای دینی بعضی از هم‌وطنان و بعضاً ایجاد شورش و خشونت و کشتار بی‌گناهان گردیده است... نزدیک دو قرن پیش وقتی جوانی در شیراز به نام علی‌محمد باب، ادعای نیابت امام زمان و بعدها خود امام زمان و سپس ادعای نبوت و دین جدید کرد، کسی فکر نمی‌کرد این ادعای عجیب، موجب چه شورش‌ها و جنگ‌ها و اختلافات داخلی و نقض امنیت ملی شود و چه تعداد از هم‌وطنان مان کشته و مجروح شوند و در سخت‌ترین شرایط که امیرکبیر در حال نوسازی ساختارهای ملی بود، مانع حرکت پیشرفتی کشور ما شود. آری طرفداران او سه جنگ داخلی در طبرسی و

نیریز و زنجان راه انداختند و ارتش ایران را مشغول به خود کردند و بعد ترور شاه را انجام دادند و سپس قصد گرفتن حکومت نمودند و وقتی دستگیر شدند با حمایت سفیر روس تزاری از مرگ نجات یافته و به عراق تبعید گردیده و آنجا به اذعان خودشان آن قدر شرارت کردند که دولت عثمانی مجبور شد آن ها را از آنجا هم اخراج نموده و به دو نقطه در قبرس و فلسطین تبعید نماید...

اما ای کاش این فتنه در همین جا تمام می شد. یکی از رهبران و کارگزاران اصلی این آیین به نام حسینعلی بهاء، ادعای دین جدید به نام بهائیت کرد و چالش بزرگتری را برای مردم و کشور ما ایجاد نمود که در دنباله فجایع بابیه، نزدیک دو قرن است کشور ما را دچار مشکلات ملی و بین المللی نموده است. این آیین با ادعای نسخ اسلام، مدعی دین جدیدی است که با هویت دینی ما ایرانیان که چهارده قرن است فرهنگ ملی و سیاسی و قوانین مدنی و جزائی و تمدنی ما را تشکیل می دهد سر مخالفت داشته است. اسلام را تاریخ مصرف گذشته دانسته و با تبلیغ تهاجمی به دستور رهبری آن - که تشکیلاتی به نام بیت العدل مستقر در حیفا ی اسرائیل است - فرزندان این کشور را به کیش خود تبلیغ می کنند و در خانواده ها و محیط های محلی و مراکز مختلف کشور به عضوگیری وسیع پرداخته اند. علاوه بر آن از طریق لابی های گسترده با مراکز بین المللی موجب صدور قطعنامه های حقوق بشری علیه مردم ما شده که به تحریم های گسترده علیه کشورمان انجامیده است و هر روز ضربه و زخمی را بر پیکر میهن و ملت وارد می آورد. جالب آنکه با مظلوم نمایی، افکار عمومی جهان را از ماهیت اعتقادی خود به مسائل حقوق بشری منحرف می نمایند، در حالی که اگر تن به بحث های اعتقادی دهند مشخص خواهد شد که آنچه مدعی هستند با واقعیت تاریخ و متون آن ها متناقض بوده و نه تنها دین محسوب نمی شوند، بلکه در حد يك حزب و یا کالت و گروه سیاسی که در پی تشکیل حکومت جهانی هستند، متنازل خواهند شد.

ما ایرانیان معتقدیم که دین اسلام آخرین دین و پیامبر اکرم ﷺ آخرین پیامبر الاهی است. آخرین حلقه از سلسله امامان، حضرت بقیة الله امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به فرمان الاهی غیبت اختیار فرموده و ذخیره روزی شده است که با ظهور خود به همراه حضرت عیسی که باز خواهد گشت و او را یاری خواهد داد، عدالت فراگیر را طبق وعده های قرآن و روایات متواتر، در زمین حاکم سازد و «جامعه برین» و سرشار از صفا و شادمانی و برابری را برای انسانیت تحقق بخشد. این آرمان نه تنها توسط مدعیان مهدویت همچون باب و بهاء، عملی نشد بلکه بعد از ظهور آن ها، جنگ های جهانی و منطقه ای و ظلم و نابرابری و تبعیض افزون گردیده است...

آیین باب و بهاء هم در طول این مدت در ترازوی نقد و تحقیق مردم و پژوهشگران داخلی و خارجی قرار گرفته و طبق نظراین محققان دارای تناقضات اصولی در ادعاها و متون خویش است، به طوری که آیین اول به دلیل احکام خشن و نامتناسب زمان در کمتر از دو دهه توسط آیین بهاء منسوخ شد و خود آیین بهاء نیز به دلیل احکام غیر منطبق با زمان مثل سوزاندن مجرم و انگ زدن به پیشانی دزد و حرام بودن سر تراشی و تحریم اعتراض به دولتمردان و... از سوی روشنفکران طرد گردید و ادعاهایی چون وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق رجال و نساء و تشکیل بیت العدل بدون ولایت امر، توسط متون خودشان و اعتراضات داخلی بهائیان نقض گردید که به انشعاب هم انجامید و موجب خروج بسیاری از افراد این آیین شد...

برهان حقانیت

بهائیان یکی از دلائل حقانیت خود را ماندگاری آیین خویش در نزدیک دو قرن معرفی می‌کنند و سال ۹۶ را به‌عنوان دویستمین سال تولد بنیان‌گذار خود به جشن نشستند. صرف‌نظر از این‌که عدد دویست را به چه منظور و از چه زمان حساب کردند، می‌خواهیم بررسی کنیم آیا قدمت يك اندیشه دلیل حقانیت است؟ به تاریخ نیم‌نگاهی بیندازیم: از ظهور سامری (پیامبر گوساله‌پرستان)، بیش از سی و سه قرن می‌گذرد اما این فتنه‌ای که او بنا نهاد، خاموش نگشته و هنوز گوساله‌پرستی منسوخ نشده و میلیون‌ها نفر هم اکنون در اوایل هزاره سوم به کیش گوساله‌پرستی دل داده‌اند! خوش گفته‌اند: متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست، گروهی این، گروهی آن پسندد!

خدای بزرگ انسان را مختار و انتخاب‌گر آفریده و انسان می‌تواند موسی را انتخاب کند یا سامری را. موسی - همان پیامبر خدا که بنی‌اسرائیل را از ظلم فرعون رهانید و به قدرت الاهی از نیل عبور داد و معجزات شگفت آشکار ساخت و به خدای واحد معتقد ساخت - تنها چهل روز از میان قوم غائب شد و در همین چهل روز، سامری فتنه گوساله را سامان داد و قوم را گوساله‌پرست ساخت که تاکنون هم گوساله‌پرستی منسوخ نشده و میلیون‌ها نفر در هند به این کیش باقی هستند. سؤال مهم این است که آیا قدمت سه‌هزار و سیصدساله برای گوساله‌پرستی دلیل حقانیت گوساله‌پرستی است؟! آیا وجود پیشینه تاریخی، دلیل اصالت و درستی يك اندیشه است؟! اگر این‌گونه است که کفر و گمراهی، پیشینه‌ای هم‌سنگ خلقت انسان دارد و شیطان پیش از خلقت انسان وجود داشته است! وجود قابیل‌ها در صدر دوره تاریخی خلقت انسان دلیل حقانیت راه و روش آنان است؟ عقل شما چه قضاوتی دارد؟

موسی به درخواست قوم، برای دریافت کتاب و شریعت عازم طور می‌شود و برادرش هارون را به جانشینی خود می‌گمارد، زمان سی‌روزه به چهل روز افزون می‌شود، سامری، با سوءاستفاده از این غیبت موسی، گوساله‌ای طلایی می‌سازد و مردم را جذب آن می‌نماید و از توحید منحرف می‌سازد و چون موسی با کتاب و شریعت باز می‌گردد، مردم را فریب خورده و گمراه می‌بیند و سامری را به خاطر این گمراه‌سازی و ضلالت از شهر و دیار می‌راند تا آنکه در ذلت و دربدری و خواری و تبعید به هلاکت می‌رسد... راستی چه می‌شود که فتنه‌گرانی در غیبت پیامبران و برگزیدگان، گوساله‌هایی پرزرق و برق و زرین را برپا می‌کنند و به گمراهی خلق مشغول می‌شوند...؟

چه می‌شود که گمراهانی چون سامری، در قرن بیستم هوس نبوت می‌کنند و مردم را از صراط خدا دور ساخته و به شرك و کفر می‌کشانند و خود را خدا می‌خوانند و قبر خود را قبله قرار می‌دهند؟ چه می‌شود که پیروانی گمراه، سالگرد دوقرنه تولد آنان را دلیل قدمت تاریخی خویش شمرده به جشن و پایکوبی می‌نشینند؟! کی انسان‌ها قرار است از فتنه سامری‌ها با قدمت سه هزار و سیصد ساله رهایی یابند و در پناه عقل و خرد، فتنه آنان را بی‌اثر سازند و در غیبت رهبران الهی خویش، فریب پیامبرنمایان را نخورند و خردمندان پیام توحید را حفظ کنند و اسیر زرق و برق و طمطراق کلمات فریبنده گوساله‌سازان نشوند... غیبت رهبران الهی - و امروز غیبت حضرت بقیةالله - تمام می‌شود و روسیاهی‌ها به ذغال‌ها خواهد ماند!

تبلیغ تهاجمی

آیینی که با کمال وقاحت به معتقدات مردم يك کشور اهانت می‌کند و آن‌ها را حزب شنیعه و مردوده و غافله می‌خواند، طرفداران خود را بسیج می‌نماید تا با سعی بلیغ از طریق این تبلیغ تهاجمی مردم آن کشور را از دین خود خارج نموده و به جرگه بهائیان در آورد. این رفتار شما را به یاد تبلیغات تهاجمی و تبشیری اصحاب کلیسا در کشورهای مختلف، به ویژه مناطق افریقایی برای تنصیر (نصرانی کردن و مسیحی نمودن) افراد می‌اندازد که با حرب‌های مختلف از جمله در قالب خدمات اجتماعی، مردم را از دین خویش خارج نموده و به دین خود دعوت می‌نمودند. باید گفت این حرکت رهبران اولیه و تشکیلات رهبری فعلی بهائیت، یعنی بیت‌العدل مستقر در اسرائیل، برای تبلیغ مرام خود شدیدتر و تهاجمی‌تر است...

عضو قدیمی و با سابقه تشکیلات رهبری بهائیان (بیت‌العدل) نخجوانی همان چیزی را تأکید نموده که ما از آن به «تبلیغ تهاجمی و تبشیری» یاد می‌کنیم. او در سخنرانی خود در مؤسسه مطالعات بهائی آلمان، با صراحت می‌گوید: «بهاء‌الله می‌فرمایند که شما باید تبلیغ امرالله نمایید. تبلیغ امرالله در زمره وظایف فردی است. عبدالبهاء فرمود شما موظفید به گونه‌ای امرالهی را تبلیغ کنید که هر سال، فردی جدید را به جرگه امر[بهائی] درآورید.» او می‌گوید: «در سفر به سه کشور، دیدم که افراد بهائی مثل سابقین اهتمام به تبلیغ ندارند. این امر چنان مرا مغموم کرد که مریض شدم و از غذا افتادم...».

خود بیت‌العدل نیز در اغلب پیام‌های خود به بهائیان بر امر تبلیغ تأکید نموده و می‌گوید: «تبلیغ به عنوان افضل اعمال از جانب حق توصیف شده از جمله مظاهر روحانی است که هر فرد بهائی در آثار مبارکه به انجام آن موظف شده است

بدین ترتیب تبلیغ امری وجدانی و به طور قطع جاذب تأییدات روح القدس... وظائفی که جنبه روحانی دارد مقدس و تخطی ناپذیر است، بنابراین نمی تواند مورد مصالحه قرار گیرد ولی مسائل اداری، ثانوی و انعطاف پذیر است و نتیجتاً می توان آن را قربانی اطاعت از قوانین حکومتی کرد...» و «... جوانانی که سرمشق شان عبدالبهاء است سعی شان بر این خواهد بود که «محرمان ناسوت را محرمان لاهوت گردانند...» و در پیام ۱۲ اسفند ۹۱ از بهائیان می خواهد: «... چارچوب ترسیم شده در این صفحات را برای همسایگان، دوستان، همکاران و آشنایان خود تشریح نمایید...»

این نشان از آن دارد که بهائیت از روز اول بنایش بر تبلیغ تهاجمی و تبشیری بوده و بهائیان طبق یک تکلیف دینی موظفند تلاش کنند هر سال افراد جدیدی را تبلیغ نموده آن قدر مخفیانه یا آشکار به تناسب زمان و شرایط روی او کار کنند تا نهایتاً به جرگه بهائیت درآید و اگر این کار را نکنند مورد مؤاخذه قرار گیرند که يك امر مهم دینی را فرو گذاشته اند، به طوری که این عبارت جا افتاد که «تنها بهائی مرده است که تبلیغ نمی کند.» به همین خاطر در آخرین نقشه پنج ساله منتهی به سال ۲۰۲۱ (برنامه پنج ساله چهارم ۲۰۱۶-۲۰۲۱) برنامه ریزی های گسترده ای نموده اند که تا سال ۲۰۲۱ باید شاهد ورود افواج مؤمنین از سراسر جهان به آیین بهائی بوده و جهانی سازی تحقق پیدا کند. لذا در اغلب پیام های سالانه بر امر تبلیغ پای فشرده از جمله بهائیان ایران را در پیام دوازده اسفند ۹۱ بر تبلیغ همسایگان و دوستان و آشنایان و همشهریان موظف ساخته است که طبیعتاً به معنی کنار گذاشتن «حزب شیعه» و «امام موهوم» خواهد بود...

راهبرد سیاسی

رهبران بهائی چه راهبردی برای سیاست در دنیای امروز تعیین نموده‌اند؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید نگاهی به نصوص بهائیت داشته باشیم. با مراجعه به این متون درمی‌یابیم که راهبرد اعلام‌شده در این نصوص اطاعت از حکومت‌ها، عدم دخالت در سیاست است. بهاءالله در کتاب اقدس که بزرگ‌ترین متن مقدس بهائیان است این‌گونه تعیین راهبرد می‌نمایند: «لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَى الَّذِينَ يَحْكُمُونَ عَلَى الْعِبَادِ» یعنی بر هیچ‌کس جایز نیست که علیه کسانی که حکومت می‌کنند اعتراض نماید... عبدالبهاء فرزند ایشان و دومین رهبر بهائیت هم می‌فرمایند: «نفسی از احبا [بهائیان] اگر بخواهد در امور سیاسی در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند، اول بهتر است که نسبت خود را از این امر [بهائیت] قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد، خود می‌داند!»

توضیح بیشتر را در نصوص بعدی می‌بینیم: «احباء نباید کلمه‌ای از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد... علی‌الخصوص که بنص قاطع الهی ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتیم. به‌کلی این‌گونه امور مباین رضای رب غفور است...» و در لوح ابن اصدق: «میزان بهائی بودن و نبودن این است که هرکسی در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید. همین برهان کافی است که بهائی نیست، دلیل دیگر نمی‌خواهد» و در لوحی دیگر: «ابداً در مجلس شور از امور سیاسیه دم نزنند... و اگر چنانچه نفسی بخواهد کلمه‌ای از تصرفات حکومت و اعتراضی بر اولیای امور نماید دیگران موافقت ننمایند زیرا امرالله را قطعاً تعلق بامور سیاسیه نبوده و نیست. امور سیاسیه راجع به اولیای امور است چه تعلق به نفوسی دارد که باید

در تنظیم حال و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند. باری هیچ نفسی نباید که از تکلیف خود خارج شود...»

شوقی افندی رهبر سوم بهائیت، در توضیح این راهبرد می‌گوید: «ما از انجام دو کار ناگزیریم. یکی این که از مسائل سیاسی چون طاعون دوری کنیم و دیگر این که در هر کجا ساکنیم مطیع دولت حاکم باشیم...» و «هیچ چیز بیشتر از طغیان آشکار در مقابل دولتمردان یک کشور، با روح امرالله تخالف و تناقض ندارد.» و می‌فرماید: «و نیز مأذون نیستیم به نهضت‌های زیرزمینی، یعنی اقلیت‌هایی که بر علیه حکومت وقت شورش می‌کنند، پیوندیم.» و می‌فرمایند: «با درگیر شدن با این سیستم‌ها ما نمی‌توانیم آن‌ها را تغییر بدهیم بلکه برعکس آن‌ها ما را تباه خواهند کرد» و «ما به عنوان اشخاص بهائی وظیفه نداریم که درباره عادلانه و یا غیرعادلانه بودن حکومتان اظهار نظر کنیم...!»

روشن است که اتخاذ این راهبرد به بهائیان کمک می‌کند که خود را در حاشیه امن هر نوع حکومتی قرار دهند تا از این طریق بتوانند با حمایت همان حکومت‌ها اهداف تبلیغی خویش را پیش برند و گرنه تاریخ این دیانت نشان می‌دهد از ابتدا با مخالفت و جنگ با حکومت قاجار و ایجاد سه جنگ داخلی و اقدام به ترور شاه، آغاز نمودند که منجر به زندانی شدن رهبران و سپس تبعید آن‌ها شد و بعد هم در ارکان حاکمیت دوران پهلوی دوم تا حد نخست‌وزیری و وزرات و پست‌های حساس امنیتی و اقتصادی و فرهنگی نفوذ نمودند و بعضاً بهائی بودن خود را هم انکار ننمودند و البته در سر، قصد و آرزوی دستیابی به حکومت جهانی بهائی را می‌پرورند، چنان‌که گفته‌اند: «جامعه بهائی سازمانی جهانی است که در صدد تأسیس صلح عمومی بر کره خاکی است...» البته تحت رهبری بیت‌العدل و جامعه بهائی و تعالیم بهائیت...!

جهانی سازی

هدف تشکیلات بهائیت، جهانی سازی آیین خویش است که طبق برنامه ریزی ها پس از گذار بهائیت از دوره هایی که آن ها را مراحل مجهولیت، مظلومیت، انفصال و رسمیت می نامد به مراحل استقلال، حکومت ملی بهائی و سپس حکومت بین المللی بهائی می خواند، برساند و برای رسیدن به آن از سال ۱۹۶۳ یازده برنامه را تدارک دیده و اجرا نموده و بعضی در حال اجراست و در نظر دارد تا پایان برنامه ۵ ساله چهارم (۲۰۲۱) جمعیت بهائیان را به یکصد میلیون برساند! بیت العدل با توجه به گستردگی جغرافیایی جهان، تنوع فرهنگی و میزان توانایی های بهائیان در هر نقطه، از سال ۱۹۹۰ اقداماتی را به اجرا گذاشت تا بتواند همه نقاط را در جهان پوشش دهد. اقداماتی همچون اجرای برنامه آموزشی تبلیغی روحی و انجام تبلیغات گسترده و سیستماتیک برای جذب حمایت افراد و نهادهای رسمی و غیر رسمی در کشورهای مختلف بدون آنکه اطلاعی از منویات اصلی آن ها داشته باشند...

در قسمت هایی از پیام بیت العدل خطاب به هیأت های مشاورین قاره ای (۲۸ دسامبر ۲۰۱۰) [که وظیفه نشر بهائیت در سراسر جهان را دارند] آمده است: «امروزه حدود ۱۶۰۰ محدود جغرافیایی در سراسر جهان وجود دارد که در آن دوستان موفق شده اند الگوی عمل برای یک برنامه فشرده رشد را ایجاد نمایند. اگرچه این دستاورد مهم است ولی به هیچ وجه نمی توان آن را حدّ اعلای فرایندی دانست که در هر محدوده شتاب گرفته است. مرزهای جدیدی از یادگیری اکنون به روی دوستان باز شده است و از آنان دعوت می شود که قوای خود را وقف ایجاد جوامعی نمایند که پویا و در حال رشد بوده دیدگاه بهاء الله برای بشریت را بیش از پیش منعکس می سازد...»

در ادامه بیانیه آمده است: «این محدوده‌های جغرافیایی همچنین باید منبعی بالقوه از مهاجرینی باشد که بیشتر در میدان مهاجرت داخلی به محدوده‌های جغرافیایی یکی بعد از دیگری اعزام شوند تا در بعضی از این محدوده‌ها اولین اشعه انوار ظهور جمال مبارک را تابان نمایند و در برخی دیگر حضور امر الهی را قوی سازند و کلاً همه را قادر نمایند که به طرف اولین نماد پیشرفت در مسیر توسعه فرایند رشد و یا ورای آن با سرعت پیش روند. با توجه به این نکات، در رضوان سال ۲۰۱۱ از جامعه اسم اعظم دعوت خواهیم نمود که در طی پنج سال آینده تعداد محدوده‌های جغرافیایی را که در آن یک برنامه رشد، در هر سطحی از فشردگی، در جریان است به ۵۰۰۰ یعنی تقریباً معادل یک سوم تمام محدوده‌های جغرافیایی فعلی موجود در جهان افزایش دهند...»

در این زمینه بیت‌العدل استیحا‌شی هم ندارد که گاهی اهداف تبلیغ تهاجمی‌اش برای بهائی‌سازی غیربهائیان حتی کودکان را علناً در بعضی پیام‌ها اظهار کند تا بهائیان را برانگیزد که با تبلیغ بیشتر، افواج بیشتری از مقبلین (کسانی که بهائی می‌شوند) را وارد بهائیت نمایند - اگرچه نوعاً این هدف را در پوشش الفاظ عمومی مثل آموزش و رشد جهانی و همکاری بین‌المللی و رسیدن به نظم بدیع جهانی (البته در سایه رهبری بیت‌العدل و آیین بهائی) بیان می‌کند! - بدین ترتیب همه جهان در برنامه تبلیغ تشکیلات بهائی قرار دارد درحالی‌که این تبلیغ تهاجمی و تبشیری و فرقه‌ای در بسیاری از کشورها، غیرقانونی و ممنوع است و به عنوان يك حرکت اختلاف برانگیز و مخل به امنیت عمومی و وحدت ملی به شدت با آن مقابله می‌شود. زیرا یکی از پیامدهای آن ایجاد درگیری بین آنان و مردم می‌شود مانند آنچه در یونان و بعضی شهرهای امریکا درمورد گروه شاهدان یهوه مشاهده شده است. ازسوی دیگر، این تبلیغ برنامه‌ای و هجومی، به خصوص درمورد افراد بی‌دفاع و بی‌اطلاع مثل کودکان و مردم عادی غیرمتخصص، از نظر اجتماعی کاملاً مردود و قبیح است...

گمراهی جهانیان

این تنها شیعیان نیستند که از نظر رهبر بهائیان حزب شنیعه و مردوده و موهوم پرست، نامیده شده‌اند بلکه تمام غیر بهائیان از منظر ایشان هرچند در کردار دارای همه اعمال نیک باشند اما گمراه و اهل ضلالت محسوب می‌شوند. بهاء الله در آغاز کتاب اقدس می‌فرماید نخستین چیزی که خدا بر بندگان واجب فرموده شناخت کسی است به او وحی شده (منظورش خود اوست) بعد می‌گوید هرکس به این عرفان دست یافت به همه خیرها دست یازیده است و هرکس از این عرفان محروم شد یا خود را محروم ساخت از اهل گمراهی است حتی اگر همه اعمال را هم انجام داده باشد! عبارت او این است: (ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخیر والذی منع من اهل الضلال و لویاتی بكل الاعمال)...

از نظر ایشان اولین امر واجب بر هرکسی (حتی قبل از معرفه الله) شناخت نماینده خداست، هرکس او را شناخت فائز شده و هرکس او را نشناخت گمراه و از اهل ضلالت است! ایشان توضیح نمی‌فرمایند که وقتی کسی خدا را نشناخته، چگونه نماینده او را می‌شناسد؟! مانند آن است که فرد غریبه‌ای که شما او را نمی‌شناسید نزد شما بیاید و بگوید باید مرا بشناسید زیرا من نماینده و حامل پیام فلانی هستم (و نام کسی را ببرد که شما او را نیز نمی‌شناسید) شما می‌گویید من فلانی را نمی‌شناسم، او کیست که نماینده و سفیرش را بشناسم. او بگوید چون مرا نمی‌شناسید، فرد گمراهی هستید! از نظر بهاء الله، چون معرفت خدا ممتنع است، بر شما واجب است مظهر و نماینده او را بشناسید و اگر او را نشناخته باشید در گمراهی و ضلالت خواهید بود و غیر بهائیان جهان (یعنی

حدود هفت میلیارد انسان) که بهاء الله را نشناخته اند با این حکم اقدس (کتاب بهائیان) گمراه و گم گشته محسوب می شوند...

البته موضوع به همین جا خاتمه نمی یابد و بهاء الله اهانت بزرگ تری نسبت به غیر بهائیان مطرح می کند که ما ضمن پوزش از همه خوانندگان و مردم جهان ناگزیر آن را بیان می کنیم و آن نسبت دادن زنازادگی به مخالفان آیین ایشان است. او می گوید: هرکس این آیین را منکر شود، باید حال خود را از مادر خویش بپرسد و به زودی در قعر جهنم و اسفل جحیم قرار خواهد گرفت (من ینکر هذا الفضل الظاهر [الباهر] المتعالی المنیر ینبغی له بأن یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی اسفل الجحیم). او حتی به برادر و خواهر خود (ازل و عزیه) هم که مخالف او بودند رحم نکرده و به والدین خویش و آن ها نسبت فحشاء می دهد...

او مصداق بهشت را دیدار خود و مصداق جهنم را مخالفان خود می شمرد و این مخالفان را مشرک مرتاب می نامد.^۱ او همچنین به کسانی که بغض او را در دل داشته باشند نسبت حرام زادگی داده و توصیه می کند بروند و حال خویش را از مادر خود بپرسند. نیز در صفحه ۷۹ کتاب گنج شایگان و مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم تصریح شده است که: (قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام فقد دخل الشیطان علی فراش أمه) بگو هرکس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است... متأسفیم بیان کنیم این ادبیات کسی است که طرفدارانش داعیه ادب دارند و از وحدت عالم انسانی و صلح بین ابنای بشر دم می زنند و آیین خود را آیین مهر می نامند...

۱. ص ۱۵۵ لوح آفانجفی و ۲۳۲ مبین

مدعای گزاف

اگر خواسته شود که بهائیت اصل عقیده و مدعای خود را در چند سطر بیان کند چه خواهد گفت؟ ابوالفضل گلپایگانی بزرگ‌ترین مبلغ و نویسنده بهائی در ابتدای کتاب مشهور خویش یعنی کتاب فرائد این مدعا را به وضوح بیان می‌نماید. او می‌گوید عقیده ما این است که با ظهور باب و بهاءالله، تمام وعده‌های کتب مقدس پیشین مبنی بر رفع اوهام و خرافات و اختلافات دینی و مذهبی و جنگ و جدال و ابزارهای قتاله حرب تحقق پیدا کرده و وحدت کلمه ایجاد شود و عداوت به محبت تبدیل شده و دین واحد استقرار یابد و ادوات جنگ به ادوات کسب تبدیل شده و انوار تمدن دینی همه جا را فراگیرد و عدل بر سراسر گیتی سایه‌اندازد و جهان آرایشی نو گیرد و دین حیاتی جدید پذیرد و نسیم رحمت وزیدن گیرد و غبار ظلم از سراسر گیتی محو شود...

گلپایگانی این مطالب را در آغاز کتاب فرائد خویش که آن را در پاسخ مطالب شیخ الاسلام تفلیس در نقد بهائیت نوشته است می‌آورد و می‌گوید: اعلم ایها المناظر الجلیل ایدک بروح منه که اهل بهاء را عقیدت این است که جمیع صحف الهیه و کتب سماویّه که در عالم موجود است بر این بشارات عظیمه ناطق و متفق است که در آخر الزمان به سبب طلوع دو نیر اعظم در سماء امر عالم، رتبه بلوغ یابد و دوره اوهام و خرافات طی شود و ظلمت اختلافات دینیّه و مذهبیّه از عالم زائل گردد و جهان بر کلمه واحده و دین واحد استقرار یابد. ضغائن کامنه در صدور محو شود و عداوت و بیگانگی امم به محبت و اخوت تبدیل یابد...»

سپس ادامه می‌دهد: «جنگ و جدال برافتد، بل آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد. حقائق مودعه در کتب ظهور یابد و مقاصد اصلیه مستوره در بطون

آیات مکشوف گردد. معارف و علوم تقدم پذيرد و انوار تمدن حقيقته كه به لسان انبياء به ديانت معتبر است جميع اقطار را منور فرمايد. نسيم رحمت بوزد و غمام عدل سايه گسترده و امطار فضل ببارد و غبار ظلم و قتل ستم در جميع اقطار عالم فرو نشيند و خلاصة القول سماوات اديان مختلفه منظوم گردد و جهان آرايشي نو گيرد و عظام رميمه دين نشئه جديده و حيات بديعه پذيرد...

اکنون از پیدایش آیین باب (۱۲۶۰ هـ. ق.) حدود ۱۸۰ سال و از تألیف کتاب فرائد (۱۳۱۵ هـ. ق.)، ۱۲۵ سال می‌گذرد و نه تنها هیچ‌یک از این ادعاها و پیش‌بینی‌ها تحقق نیافت؛ بلکه روزبه‌روز اوضاع جهان بحرانی‌تر و مصائب بشریت افزون‌تر گردید. ۲۵ سال بعد از نوشتن فرائد، جنگ جهانی اول به وقوع پیوست که طی آن ده میلیون نفر کشته شدند و حدود بیست سال بعد، جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست که در جریان آن به یک‌قول هفتاد میلیون نفر قربانی شدند، و در تمام این مدت هم روزی نبوده که جهان روز خوشی داشته باشد و از هیروشیما و ویتنام گرفته تا جنگ‌های منطقه‌ای و پدیده‌هایی چون داعش، میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشانده و آلات حرب نه تنها از بین نرفته بلکه هزاران برابر بیشتر و متنوع‌تر و کشنده‌تر گشته و ظلم و تبعیض و فقر و جهل نوین فراگیرتر شده است... ممکن است گفته شود، این وعده‌ها در آینده انجام خواهد شد! می‌گوییم هرکس می‌تواند چنین وعده‌هایی را برای آینده بدهد آیا به عنوان پیامبر به او ایمان بیاوریم؟ هر وقت مطالبی که گفتید انجام شد، مدعای شما را بررسی خواهیم نمود... قضاوت در مورد این مدعا را به عقول و افکار خردمندان وا می‌نهم...

قدرت نظامی

این احزاب و تشکلهای سیاسی هستند که در پی کسب قدرت برای دستیابی به حاکمیت بوده و برای این منظور با راهبردها و برنامه‌های دقیق، اعضای خود را در پست‌های حساس به‌ویژه مراکز اقتصادی و نظامی نفوذ می‌دهند تا در زمان مشخص از این قدرت برای رسیدن به حاکمیت یا تداوم آن استفاده کنند. آیا آیینی مثل بهائیت هم به‌مثابه یک حزب، کالت و تشکل سیاسی است که تلاش نموده اعضای خود را در درون حاکمیت‌ها نفوذ دهد و یا برای رسیدن به قدرت و حاکمیت دست به اعمالی چون ترور و حذف مخالفان بزند چنان‌که در تاریخ بایبه شاهد بودیم؟ آیا بهائیت قصد رسیدن به قدرت و حاکمیت سیاسی را داشته که عوامل خود را در پست‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی دوران پهلوی دوم نفوذ داده است؟ تشکیلات بهائی، چه نقشه‌ای برای ایران داشته است...؟

اخیراً کتابی تحقیقی به نام «بهائیان نظامی در حکومت پهلوی دوم» منتشر شده که اطلاعات بسیار مهمی را درمورد نفوذ بهائیان در مشاغل بالای نظامی دوران پهلوی دوم به‌طور مستند براساس منابع طبقه‌بندی شده و نیز منابع خود بهائیان فاش نموده است. در این کتاب براساس مستندات، نشان داده شده است که از میان بیش از ۵۵۰ نفر بهائی نظامی در حکومت محمدرضا شاه، ۵۳ نفر تیمسار؛ ۲ ارتشبد، ۱۳ سپهبد، ۸ سرلشکر و ۳۰ سرتیپ بوده‌اند درحالی‌که در حزب سیاسی توده بالاترین رده نفرات نفوذی آن‌ها سرهنگ بوده؛ در چریک‌های فدایی خلق غیر از دو سه تا درجه‌دار نظامی، نظامی دیگری نبوده و در منافقین غیر از سرگرد علی محبی که آن هم منافقین به خودشان نسبت می‌دهند و اثبات نشده است، نظامی رده‌بالایی وجود نداشته است. در میان

اقلیت‌های رسمی مذهبی هم از زرتشتیان ۴ نفر، مسیحیان يك نفر و از کلیمیان هیچ تیمساری وجود نداشته است؛ ولی در بهائی‌ها ۵۳ نفر تیمسار بوده‌اند...

این درحالی بوده است که طبق مدارك و مستندات کتاب، بعضی از این نظامیان با لباس نظامی در جلسات داخلی محافل حاضر می‌شده و عکس می‌گرفته‌اند تا موجب قوت قلب هم‌کیشان خود شوند و حتی طبق اسناد، بعضی از آن‌ها وارد جلسه بحث مسلمانان با بهائیان شده و مبلغان مسلمان را تهدید می‌نموده‌اند که دست از بحث بردارند و گرنه بیست هزار بهائی را علیه آن‌ها می‌شورانند و سپس علیه آن‌ها شکایت نموده به دادگاه و زندان می‌کشانند...

طبق گزارش مجله اخبار امری تشکیلات بهائی، اکثر مبلغین ایران را نظامیان شاغل یا باز نشسته ارتش تشکیل می‌دادند که از جمله افرادی بودند که در ارتباط با امور تبلیغی به اقصی نقاط ایران سفر می‌نمودند و ضمن ارائه خدمات به بهائیان به‌ویژه در نقاط مرزی که یگان‌های ارتش استقرار داشتند به جذب بهائیان برای امور نظامی می‌پرداختند. افرادی همچون سرلشکر شعاع‌الله علایی، سرتیپ عطاءالله مقربی، سرتیپ محمد سهامی، سرتیپ هدایت‌الله سهراب، سرتیپ منوچهر تأییدی، سرتیپ منیر درخشان، حسین وحدت حق، سرهنگ کمال سهراب، سرهنگ جلال خاضع، سرهنگ عباسقلی شاهقلی، سرهنگ نصرت‌الله وحدت، سرهنگ ریاض قدیمی، سرهنگ عنایت‌الله سهراب، سرهنگ نجی، سرهنگ اشراقیان، استوار محمد منصوری و...

اضافه بفرمایید سپهبد عبدالکریم ایادی پزشك مخصوص شاه که اغلب همراه او بود و رئیس بهداری کل ارتش نیز بود و به‌خاطر این موقعیت کلیدی همه دستورات او در کشور به‌ویژه عزل و نصب‌ها اجرا می‌شد. وسعت مداخلات او در حدی بود که این شائبه ایجاد می‌گردید که «آیا ایادی بر ایران سلطنت

می‌کرد یا پهلوی؟! هم او بود که در گسترش روابط سیاسی و اطلاعاتی بین ایران و اسرائیل نقش تعیین‌کننده‌ای داشت... حال این میزان نفوذ سیاسی و نظامی را مقایسه کنید با ادعای عدم دخالت در سیاست رهبران و تشکیلات بهائی و سخنان عبدالبهاء و شوقی که گفته بودند:

«دخالت در سیاست طاعون است؛ و میزان بهائی بودن، عدم دخالت در امور سیاسی است؛ و همین که کسی در سیاست دخالت نمود، بهترین دلیل است که بهائی نیست.»

تناسب با زمان

بهائیت با ادعای نسخ اسلام به بهانه عدم تناسب بعضی احکام آن با شرایط و مقتضیات روز، ادعای دین و آیین جدید متناسب با این روزگار را دارد. آیا واقعاً چنین است؟ آیا تعالیم و احکام بهائیت متناسب با شرایط امروز جهانی است؟ برای بررسی این موضوع به کتاب مقدس این آیین یعنی کتاب اقدس مراجعه می‌کنیم. در این کتاب به تعالیم و احکامی بر می‌خوریم که نه تنها با شرایط امروز جهانی تناسب ندارد بلکه یادآور مجازات‌های قرون وسطی و قبل از آن و حتی جوامع فاشیستی و قرون ابتدایی است. مثلاً برای مجازات دزد، انگ زدن به پیشانی او تعیین شده تا با دیدن آن انگ پاك‌نشدن همه او را بشناسند و برای مجازات کسی که خانه‌ای را آتش بزند سوزاندن خودش در نظر گرفته شده است... آیا این مجازات‌ها امروز در جامعه بین‌المللی مورد پذیرش است؟!

از جمله تعالیمی که در کتاب اقدس آمده است حرمت هرگونه اعتراض به حاکمان و فرمانروایان است. هیچ فردی حق ندارد که به فرمانروایان و اولیای امور يك کشور اعتراض نماید. عبارت بهاءالله چنین است: «ليس لأحد أن يعترض على الذين يحكمون على العباد» یعنی جایز نیست هیچ‌کسی بر فرمانروایان اعتراض داشته باشد. آیا این تعلیم یا حکم را مجامع مردم سالارامروزی که حق اعتراض نسبت به عملکرد حاکمیت‌ها را حق مسلم خود می‌دانند، خواهند پذیرفت؟ آیا می‌شود به مردم گفت از اعتراض نسبت به مظالم حاکمیت‌ها و افشاگری نسبت به نقض آزادی و حقوق فردی و اجتماعی و ترتیب دادن برنامه‌های اعتصاب و راهپیمایی بپرهیزند و از هر نوع اعتراضی ممنوع باشند؟ آیا این تعلیم بهائیت، متناسب با شرایط و مقتضیات امروز جامعه جهانی است؟!

این آیین همچنین به دیگر امور خصوصی و شخصی افراد پرداخته مثلاً در مورد اندازه موی سر دستور صادر نموده که نباید سر خود را بتراشید که سرتراشی ممنوع است و اندازه موهم تا حد گوش است و نباید از این حد بیشتر شود! برای فحشاء جریمه طلا معین نموده که باید به رهبری تشکیلات بهائی (یعنی بیت العدل در اسرائیل) پرداخت شود؛ بدین ترتیب که دفعه اول نه مثقال طلا داده می شود و هربار که تکرار شود، این نه مثقال تصاعدی بالاتر می رود؛ یعنی دفعه دوم ۱۸ و نوبت سوم ۳۶ و دفعه چهارم ۷۲ و نوبت پنجم ۱۴۴ مثقال طلا به بیت العدل داده شود و همین طور در دفعات بعدی به طور تصاعدی بیشتر خواهد شد. تصور بفرمایید اجرایی کردن این حکم چگونه خواهد بود...؟

از دیگر دستورات اقدس، پوشاندن مردگان در پنج پارچه ترجیحاً حریر؛ و دفن در بلور یا سنگ های ارزشمند یا چوب های محکم و لطیف است، با انگشترهایی که عباراتی بر آن ها منقوش شده و در انگشت مردگان باشد. از همه بالاتر این ادعا در کتاب اقدس چشمگیر است که «من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین والآخرین» یعنی هرکس یک آیه از آیات مرا بخواند، برای او بهتر است از این که کتاب های اولین و آخرین (پیشینیان و پسینیان) را بخواند! و بشریت حق ندارد به آیینی جز آیین بهائیت متمسک شود و به اندیشه ای جز این اندیشه دل بسپرد: «لیس لاحد ان یتمسک الیوم الا بما ظهرفی هذاالظهور. هذا حکم الله من قبل و من بعد» یعنی امروز کسی حق ندارد به آیینی جز آنچه در این ظهور آشکار شده متمسک شود. این حکم خداست از قبل و در آینده...! لابد این جزمیت و انحصارطلبی متناسب با این روزگاران است؟!

رکن رابع

همه چیز از «رکن رابع» شروع شد... اصطلاحی که شیخیه ساختند و منظورشان این بود که بعد از معرفت خدا و رسول و امام، نیازمند شناخت و تبعیت رکن چهارم هستیم که واسطه بین امام و مردم است. لذا بعد از درگذشت رهبران نحله شیخیه (شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی) جوانی به نام علی محمد شیرازی از شاگردان سیدکاظم، باییت یا همان رکن رابع را ادعا کرد. در واقع تعالیم شیخی با عنوان کردن رکن رابع، مکتب خاصی را بنا نهاد که این جوان خود را مظهر جلوۀ بیرونی آن معرفی کرد. این انحراف با نظریات خاصی در مورد معاد و امامت و عوالم خاص توسط احسائی پا گرفت و پس از وی، توسط کاظم رشتی شاگرد او پررنگ تر شد و بعد به وسیله محمدکریم خان کرمانی بسط و توسعه یافته، نظرات شاذی را مطرح کرد که از همان آغاز با مخالفت اندیشمندان روبه رو شد...

پس از مرگ سیدکاظم رشتی، نظریه رکن، رابع دستاویزی برای ادعای «باییت» توسط تعدادی از شاگردان او شد. از میان آن ها علی محمد توانست هجده نفر (حروف حی) از شاگردان و تابعان سیدکاظم را هم فکر خود کند تا دعوی باییت او را برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بپذیرند. با علنی شدن دعوی او در شیراز، فصل جدیدی در ایجاد تفرقه و آشوب های مذهبی در کشور گشوده شد که متأسفانه به سه جنگ داخلی بین اتباع علی محمد با مردم و نیروهای دولتی انجامید و هزاران ایرانی کشته شدند. پیروان او برای تسلط بر کشور دست به ترور شاه زدند که البته توفیق نیافتند و سران آن ها دستگیر و زندانی و تبعید شدند و سرانجام رأس فتنه یعنی علی محمد به خاطر این آشوب و جنگ و جدال و تفرقه در کشور توسط حکومت اعدام گردید اما موضوع خاتمه نیافت و از دل باییه، بهائیت به وجود آمد و فتنه ادامه یافت...

درمورد داعیه وجود رکن رابع در غیبت امام برای همه زمان‌ها، چنین مبنایی وجود ندارد و همه عالمان و کارشناسان شیعه معتقدند بحث بابت منحصر در چهار وکیل خاص و باب امام عصر ارواحنا فداه بوده که در زمان غیبت صغری امام (۲۶۰-۳۲۹ ه. ق) به دلیل شرایط خاص زمان و محدودیت‌های حاکمیتی و حفظ جان ایشان، وظیفه بابت بین امام و مردم را به عهده داشتند و پس از اتمام این دوره که با فوت چهارمین آن‌ها یعنی جناب سمری مصادف شد با نامه و توقیع مشهور آن حضرت خطاب به او، این دوران پایان یافت و دوران غیبت کبری آغاز گردید و او دستور یافت پس از خود دیگر سفیر و باب جدید تعیین و معرفی ننماید (فقد وقعت الغیبة التامة... فلا توص الى احد). بنابراین موضوع بابت با دستور امام پس از دوران غیبت کبری منتفی گردید و هرگونه ادعایی در این باب طبق دستور امام باطل و مدعی آن کذاب و مفتری است (فهو كذابٌ مُفْتَرٍ)¹...

اما این‌گونه نیست که با مسدود شدن این باب در غیبت کبری امام، مردم از فیوضات آن حضرت محروم بمانند و بدون ملجأ و پناه و پشتیبان باشند. زیرا اولاً امام همچون خورشید، همه را در نظر دارد و نور و گرما می‌بخشد. اگرچه ابرها او را پوشانده باشند و دیده نشود. و ثانیاً او خلیفه و جانشین خدا روی زمین است و همه فیوضات از طریق او به خلق می‌رسد و ثالثاً عالمان و راویان احادیث او و دیگران، بدون هیچ‌گونه ادعای بابت خاص، با امداد و عنایت او به دست‌گیری از مردم مشغول هستند و مشکلات فکری و عقیدتی و شریعتی آنان را برطرف می‌نمایند که آن‌ها حجت امام بر مردم و خود امام حجت خدا بر آن‌هاست (فإنهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم)²...

۱. بحار ۵۲: ۱۵۱.

۲. بحار ۵۳: ۱۸۰.

ختم نبوت

آیا جامعه مسلمانان جهان بعد از پیامبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ، منتظر پیامبرد دیگری هستند تا امثال بهائیت، با ادعای پیامبری و شریعت جدید، مشروعیت و مقبولیتی داشته باشند؟ پاسخ این سؤال به طور قطع منفی است. نه متون اسلامی (قرآن و روایات) از آمدن پیامبری بعد از پیامبر اسلام سخن گفته‌اند و نه مسلمانان در انتظار پیامبرد دیگری بوده و هستند، بلکه برعکس قرآن و روایات بر خاتمیت ایشان تأکید نموده و دین اسلام را آخرین دین و شریعت جاودانه شمرده‌اند و همه مسلمین اصل خاتمیت را اصلی تغییرناپذیر باور داشته و بر آن اتفاق نظر دارند.

قرآن کریم، حضرت محمد ﷺ را «خاتم النبیین» (خاتم به معنای پایان بخش در همه واژه‌نامه‌ها) خوانده و روایات در حد تواتر و باور قطعی، دین اسلام را آخرین دین الاهی و پیامبرش را آخرین فرستاده حق شمرده‌اند...

بهائیان هرچه تلاش کردند در اصل خاتمیت پیامبر اسلام با توجیهات مختلف خدشه وارد کنند تا راهی برای اثبات آیین خود به عنوان دین جدید باز کنند، ناکام ماندند و سستی مطالب‌شان بر هر متتبع و پژوهشگری اثبات گردید؛ ناگزیر مجبور شدند ادعا کنند مقام رهبرشان از نبوت و رسالت بالاتر است و خود خداوند این بار در چهره بهاءالله ظاهر شده و او مظهر ظهورالله است! حال در پی نقد این سخن آنان نیستیم بلکه می‌گوییم آنان با این ادعا درواقع به خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ اعتراف می‌نمایند و پایان بودن ایشان را صحه می‌گذارند؛ چنان‌که خود بهاءالله در صفحه ۲۹۳ کتاب اشراقات خویش چنین معترف می‌شود: درود برسید عالم و مربی امت‌ها (حضرت محمد ﷺ) که به وجود او نبوت و رسالت به انتها رسید (... به انتهت الرسالة والنبوه) یعنی نبوت و رسالت به او پایان یافت...

با این سخن بهاء الله، دیگر هیچ فرد بهائی نمی‌تواند منکر ختم رسالت و نبوت پیامبر اسلام شود و به دستاویزهایی برای توجیه خاتمیت چنگ زند. پس اگر پیامبری و رسالت به وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان یافته، آوردن پیامبر و دین جدید، باطل است. اگر بخواهند با تغییر لغت نبی و رسول به «مظهر ظهور»، از تن دادن به خاتمیت بگریزند می‌گوییم این لغت جدید اگر به معنای آوردن شریعتی از ناحیه خداست باز معنایش نبوت و رسالت است که به نص بهاء الله دورانش به پایان رسیده و دیگر شریعتی نخواهد بود و اگر این لغت به معنای آوردن شریعت نیست پس چرا بهائیت ادعای دین و شریعت جدید می‌نماید! اگر بهاء الله، مظهر خداست آیا پیامبران قبلی مظهر غیر خدا بودند؟! این واژه نوپدید که بهائیت مدعی است، نه تنها مشکل خاتمیت را حل نمی‌کند؛ بلکه مشکلات دیگری برایش پدید می‌آورد که پاسخ به آن‌ها بسیار دشوارتر از خاتمیت است چنان‌که نتوانسته‌اند و نخواهند توانست...

اما خدای بزرگ با خاتمیت نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جاودانگی دین اسلام را رقم زده که تا پهنه رستاخیز باقی و برقرار خواهد بود. این دین در سایه راهبرد امامت امامان دوازده‌گانه و باز شدن باب اجتهاد در غیبت امام عصر ارواحنا فداه و میراث گرانقدر احادیث اهل البیت علیهم السلام آمادگی پاسخ‌گویی به نیازهای همه زمان‌ها را دارد و احکام و دستوراتش هرگز زوال نمی‌پذیرد بلکه بر اثر بالا رفتن دانش مردمان، حکمت‌های آن بیشتر روشن می‌شود و حقانیت آن آشکارتر می‌گردد چنان‌که حتی پژوهشگران منصف دیگر ادیان نیز به عظمت آن معترف شده و بسیاری نیز به این دین مشرف شده‌اند و اکنون نیز دو میلیارد انسان به آن دل سپرده‌اند که اگر خوب عمل کنند بقیه انسان‌ها نیز به آن دل خواهند سپرد. اگر جوامع مادی تاب بعضی احکام اسلام را ندارند، این ضعف آن‌هاست که در منجلاب نگاه مادی خویش اسیرند که نتیجه‌اش همین دنیای پر آشوب و فاسد فعلی شده است و گونه احکام الاهی اگر درست پیاده شود تنها تضمین‌کننده سعادت انسان‌هاست...

موعود بیان

موعود کتاب بیان کیست؟ چه کسی جانشین باب است؟ آیا بهاء الله، موعود بیان است؟ آیا او «من یظهره الله» است؟

علی محمد باب، فردی به نام یحیی (برادر کوچک تر بهاء الله) را برای رهبری بابیان پس از خویش تعیین نمود که «صبح ازل» نامیده شد. پس از ماجرای ترور شاه توسط بابی ها و دستگیری و زندانی کردن عوامل آن از جمله بهاء الله، با وساطت سفیر روس، او از مرگ نجات یافت و همراه بابیان دیگری از جمله یحیی صبح ازل، به عراق تبعید شد. در آنجا بهاء الله در مقام مدیر برنامه های ازل به رفق و فتق امور بابیان پرداخت اما در سراندریشه رهبری آن ها را داشت و برنامه های خشونت باری را برای مخالفان رهبری خود تدارک می دید. با فاش شدن برنامه های او که بیم قتلش می رفت به طور مخفیانه از بغداد خارج و خود را از خطر دور داشت. او مدت دو سال در کوه های سلیمانیه در جرگه و منش و افکار و لباس در اویش نقشبندی درآمد و در میان آن ها زیست و کسی از او خبر نداشت...

او سپس با نوشتن نامه توبه به برادرش یحیی، توسط او بخشیده شد و دوباره نزد او بازگشته و در خدمت او درآمد. اما کمی بعد از بازگشت، دوباره خشونت ها را پی گرفت و به قلع و قمع بابیان مخالف خود پرداخت و دعوای بین دو برادر بر سر جانشینی باب اوج گرفت به طوری که حکومت عثمانی تصمیم گرفت هریک از آن ها را به جای دیگری تبعید نماید تا غائله ختم شود. بهاء الله هنگام بیرون رفتن از بغداد، در باغ رضوان نجیب پاشا اعلام نمود که «موعود بیان» که باب در کتاب خود «بیان» بارها از او با عبارت «من یظهره الله» یاد کرده بود، خود اوست و دوره دین باب با آمدن او تمام شده و آغاز دین بهائیت را با ادعای مظهریت

و من یظهره اللهی خود رسماً اعلام نمود که بهائیان آن روز را با نام عید رضوان جشن گرفته و سرآغاز بهائیت می‌شمردند. ادعایی که اصلاً با متون بابی، سازگار نیست...

ویژگی‌هایی که باب برای من یظهره الله برمی‌شمرد هیچ‌کدام بر قامت بهاء الله راست نمی‌آید. برای مثال باب می‌گوید ما آب نطفه یا منی را پاك اعلام می‌کنیم تا من یظهره الله از منی پاك متولد شود! یا ما چوب زدن اطفال را در مدرسه منع می‌کنیم تا وقتی من یظهره الله مدرسه می‌رود چوب نخورد! معلوم است که این‌ها بر بهاء الله راست نمی‌آید زیرا او دوسال از خود باب بزرگ‌تر بوده و نمی‌تواند بعداً به وجود بیاید تا از منی پاك به دنیا آید و در مدرسه چوب نخورد! یا این‌که من یظهره الله باید قبل از ظهورش در خوشی باشد زیرا بعد از ظهور، سرورش منقطع می‌شود و این هم بر بهاء الله راست نمی‌آید زیرا او قبل از ادعا، زندانی و تبعید شد و دوسال در کوه‌های سلیمانیه به حالت فرار به سربرد...

دیگر این‌که هر پادشاه و صدراعظم و حاکم و عالم آیین بیان، باید مجموعاً هفتصد و نود مثقال طلا هر سال ذخیره کنند تا موقع ظهور به من یظهره الله دهند و او هم بین بابیان تقسیم کند... یا این‌که اشیاء نفیسه را حفظ کنند و به من یظهره الله بدهند یا این‌که پادشاه بیان تاجی را آماده کند و موقع ظهور به او دهد... یا این‌که محل تولد او مسجد الحرام و محل طواف باشد و از این قبیل نشانه‌ها که باب گمان برده پیروانش به حکومت و مکنّت و مقام می‌رسند و شرایط را برای پادشاهی من یظهره الله آماده می‌کنند که یکی از آن‌ها هم به وقوع نپیوست و هیچ‌کدام هم بر قامت بهاء الله راست نیامد. پس چگونه بهائیان، او را من یظهره الله و موعود بیان اعلام می‌کنند؟! ضمن این‌که باب زمان ظهور من یظهره الله را عدد کلمه مستغاث گفته که بیش از دوهزار سال بعد است نه کمتر از سی سال بعد که بهاء الله ادعا نمود...!

عالم ستیزی

ارزش يك آيين به ارج و مقامی است که برای دانش و دانشمندان می‌نهد و مردم را به گسترش دانش و معرفت خویش در حوزه‌های مختلف فرا می‌خواند چنان‌که اسلام علم‌آموزی را واجب نموده (طلب العلم فريضة)^۱ و کسب آن را حتی اگر در نقاط دور دست همچون چین باشد لازم شمرده (اطلبوا العلم ولو بالصين)^۲ و پاداش الهی ساعت‌هایی نزد عالمان نشستن و از علم آن‌ها بهره گرفتن را دستیابی به بهشت‌ها، شمرده است (من مشى فى طلب العلم ساعتين وجلس عند العالم ساعتين اوجب الله له جنتين)^۳... اما در آیینی چون بهائیت، عالمان به مثابه طاعون معرفی شده‌اند که نه تنها نباید نزد آنان رفت بلکه با تمام توان باید از آن‌ها فاصله گرفت زیرا آن‌ها مانع رسیدن توبه آیین می‌شوند و تازه باید ذهنت را هم از همه حرف‌هایی که عالمان زده‌اند پاک کنی و در تنهایی خودت باشی تا به حقیقت برسی...

نتیجه این رویکرد، یعنی رویکرد عالم‌گریزی و حتی عالم‌ستیزی این می‌شود که آیین، خود را از نقدهای عالمانه دور نگه دارد و پژوهش‌های عالمانه را برنتابد و عده‌ای را چشم و گوش بسته طرفدار و مرید خود کند و آیینش، آیین عوام باشد و هیچ دانشمند بلندپایه‌ای در آن رشد و نمونکند. این سخن یکی از متفکران معاصر، عبدالکریم سروش درمورد بهائیت ناظر به همین رویکرد می‌تواند باشد: «هم‌زمان با ظهور بهائیت، مارکسیسم هم ظهور کرد. تقریباً با سه چهار سال اختلاف. یعنی مانیفست حزب کمونیست که ۱۸۴۸ منتشر شد در بلژیک، تألیف مارکس و انگلس، که سرآغاز معرفی اندیشه کمونیسم بود و پس از آن

۱. بحار: ۱، ۱۷۷.

۲. همان.

۳. لثالی الاخبار: ۶۴۴.

تحولات عظیمی که رخ داد و بیش از یک میلیارد جمعیت جهان به سوی این آیین جدید کشیده شدند، و عقلای قوم و فلاسفه بسیار، اقتصاددانان، دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان، جذب این مکتب و جذب این اندیشه شدند و چه تحولات شگرفی در عالم آفرید و هنوز هم نمی‌توان گفت که تأثیرات آن برطرف شده، بلکه هنوز معتقدان و مریدان و وابستگان متعصب بسیار دارد و از اصول اندیشه‌های مارکسیسم پیروی می‌کنند...»

و ادامه می‌دهد: «شما این مکتب را مقایسه کنید با بهائیت که کم‌وبیش در همان زمان پدید آمد و دو پیامبر یکی پس از دیگری آمدند و بنیان این دیانت را نهادند تا امروز در جهان شاید بیش از پنج میلیون پیرو ندارد. آن هم به اعتراف خود پیروان این دیانت. بعضی‌ها در همین عدد هم تردید دارند، از دل این مذهب نه یک عارف برخاسته، نه یک فیلسوف برخاسته، نه یک متفکر بزرگ برخاسته، نه هنر تازه‌ای پدید آورده، هیچ‌کدام. این کارنامه تاریخی باید به ما بگوید که در چنته و انبان این مکتب چیست؟ به هر حال ادیان امتحان تاریخی هم پس می‌دهند، و اینچنین نیست که فقط بنشینند با یک رشته مجادلات کلامی صحت خود را اثبات بکنند. هیچ وقت این چنین نیست.»

بهاءالله در کتاب خود ایقان که در دو باب نگارش یافته بیشتر محتوای باب اول آن (حدود ۵۰ صفحه) این است که باید از عالمان دوری کرد زیرا آن‌ها سبب جدایی تراز گرایش به آیین می‌شوند: «و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحرا حدیّه، علمای عصر بوده‌اند» و می‌گوید علت ایمان نیاوردن مردم این بوده که: «هرچه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی می‌نمایند. لهذا غیر از اعراض، امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد هر ذی‌بصری که اگر این عباد در ظهور هریک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس می‌نمودند، البته از جمال الهی محروم نمی‌ماندند...» لذا در جای دیگر

در کلمات مکنونه فارسی می‌گوید: «کور شوتا جمالم بینی و کر شوتا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شوتا از علم نصیب بری...!» از همین جاست که بعضی پژوهشگران ابتدا جذب شعارهای آن‌ها شدند اما پس از تحقیق از آن روی برگرداندند و منتقد شدند، همچون صبحی و آواره و ثابت راسخ و ادیب مسعودی و... نیز از اروپاییان فیچیکیا، خوان کول و ده‌ها عالم دیگر که به محض اعلام مخالفت از سوی تشکیلات بهائی طرد و تقبیح شدند که تفصیل آن را می‌توانید در سایت‌ها ببینید...

خطا و لغزش

خطا و لغزش از هر انسانی ممکن است سربزند، چراکه انسان، ممکن الخطاست اما از کسی که خود را فرستاده خدا می‌داند، نباید خطا و اشتباه و لغزش سربزند زیرا مردم را به راه خطا می‌کشاند و راه خدایی را مخدوش و ملکوک می‌سازد و مردم چون به خطایش واقف شوند به خدا بدبین شوند و نبوت را به سخره نشینند. از اینجاست که خداوند، فرستادگانش را به مقام عصمت و پاکی از لغزش و خطا رساند تا به آن‌ها اعتماد کنند و تبعیت نمایند و آسوده‌خاطر به راهشان روند. او، پیامبرش محمد مصطفی ﷺ را به این صفت در قرآن ستود و فرمود: او از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و سخنش وحیی است که بر او فرود آمده (ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يُوحى). به همین برهان اگر مدعی رسالت، اشتباه کند و به خطا رود معلوم آید که پیمبر نیست و ادعایش گزاف و کذب است...

علامه فقید محیط طباطبایی گزارش می‌کند که پژوهشگران و عالمان تنها در يك نوشته بهاءالله به نام ایقان - که بهائیان آن را بسیار بزرگ می‌دارند و مقدس و آسمانی می‌شمرند - خطاهای فاحش و لغزش‌های ادبی و محتوایی بسیار نشان داده‌اند، چنین کتابی چگونه تواند وحی شمرده شود و آورنده آن پیامبر نام گیرد؟! او می‌نویسد: آقای محمدرضای افضل که ایقان چاپ اصلاح‌شده ۱۳۱۸ قاهره را مورد مطالعه قرار داده هشتاد و چهار خطای آن را در کتاب مطبوع «فلتات و خطئات» بر شمرده است. همچنین آقای ابوتراب هدایی در چاپ سوم از کتاب «این دین نیست» چهارصد و پنجاه مورد تفاوت یا تصحیح میان یک نسخه خطی از کتاب ایقان که در دست داشته با نسخه چاپ اول سربی قاهره یافته و در برابرهم در جدولی نهاده است. علاوه بر آن در ضمن نقل ده آیه از قرآن کریم تصرفاتی یافته و نوشته است. عده‌ای از جوانان فاضل پژوهشگرهم در تهران

از مقابله دقیق چاپ اول ایقان با پنج چاپ دیگر جدولی فراهم آورده‌اند که ۴۸۴ مورد اختلاف را در آن جدول قید کرده‌اند. نیز خطیب فاضل آقای حاجی شیخ محمود حلبی علاوه بر نقل جدول اختلافات مزبور، صد و پنجاه و چهار غلط ادبی از متن ایقان بیرون آورده و در کتاب «پژوهش جامع درباره ایقان» تألیف خود به تفصیل یاد کرده است...»

جالب است که تشکیلات بهائی متوجه بعضی از این اغلاط و خطاها شده در چاپ‌های بعدی به اصلاح آن‌ها پرداخته است غافل از آنکه اولاً آن نسخه‌های قدیمی با همان خطاها موجود و در دید پژوهشگران است و ثانیاً سیاق بیان و نوع استدلال با آن تصحیحات راه به جایی نمی‌برد و همچنان خطا را نشان می‌دهد مثل این‌که بهاءالله آیه‌ای از قرآن را تحریف نموده و براساس آن استدلال باطلی نموده است (یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام...). در چاپ بعدی آیه را درست کرده‌اند ولی استدلال او بجاست و همچنان براساس همان آیه تحریف گشته معنا می‌دهد. از نظر پژوهشگران این چه کتاب آسمانی است که سرشار از خطا باشد و پیروانش باید آن را تصحیح کنند؟!۱

چنین رفتاری (یعنی تغییر اغلاط کتاب‌ها در چاپ‌های بعدی) را تشکیلات بهائی با سایر آثار هم انجام داده است مانند آنچه که با کتاب (نظر اجمالی به دیانت بهائی) مبلغ بزرگ و مورد تأیید شوقی افندی رهبر سوم بهائیان، انجام داده و مطالب آن را بازگونه کرده‌اند تا خلأئی که در رهبری بهائیت بعد از درگذشت شوقی پدید آمد به نوعی چاره‌جویی کنند. اما فریاد مؤلف آن احمد یزدانی را موجب شده که در رنج‌نامه‌هایی اعتراض‌آلود خطاب به بیت‌العدل منعکس نموده است. این تحریف و تغییر کتاب‌ها در چاپ‌های بعدی، نشانگر غیرالاهی بودن آیین است، زیرا نشان می‌دهد پدید آورندگان آن‌ها انسان‌های ممکن الخطا هستند نه فرستادگان خدا که مقام عصمت دارند و مصون از خطا و گناه و لغزش‌اند....

تناقضات

کلید کشف حقیقت در شرایط سخت و پیچیده برای قضات، وجود تناقضات در اظهارات متهمان و مدعیان است. با کشف تناقض و پیگیری آن، راهی به سوی حقیقت یا واقعیت پنهان شده باز می‌شود. این کشف، يك راهبرد عقلانی است زیرا عقل می‌گوید تناقض در گفتار و عمل نشانه انحراف از حقیقت است و گونه سخن و عمل راست يك چهره بیش ندارد و اختلافی در آن نیست. کسی که دوگانه یا چندگانه سخن می‌گوید یا عمل می‌کند نشان از آن دارد که از منشأ واحدی نیست. خداوند در مورد کلام و دین خویش می‌فرماید: و اگر از سوی غیر خدا می‌بود در آن اختلافات زیادی می‌یافتند (لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً). نمی‌شود پیامبر خدا يك روز مطلبی از سوی خدا بگوید و فردا خلاف آن را اظهار یا عمل نماید. این تناقض نشانه آن است که از سوی خدا نیست...

پژوهشگران در مطالب و عملکرد رهبران بهائیت، تناقضات بسیاری را یافته‌اند که آن را نشانگر بطلان این باور تلقی نموده‌اند. بد نیست به فهرستی از مجموعه این تناقضات که در کتاب‌ها و تعالیم و عملکرد رهبران بهائیت وجود دارد اشاره کنیم: علی محمد باب در جایی خود را باب بقية الله می‌خواند (إن علیاً قبل نبیل باب بقية الله) و در جای دیگر ذات خدا می‌شمرد (إن علیاً قبل نبیل ذات الله و کینونیه) و در جای دیگر توبه می‌کند و می‌گوید (این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد)! عین همین تناقض‌گویی در کلمات بهاء الله هم هست که گاهی خود را عبد ذلیل خوانده و گاهی خدای زندانی و گاهی يك درجه بالاتر هم رفته و خود را خدا آفرین نامیده که همه خدایان از ترشح من، خدا شدند (کل الاله من رشح امری تألهت...). اگر رسول خداوند این ادعاهای متناقض نشانه چیست؟

ازسویی «وحدت عالم انسانی» را بزرگ‌ترین تعلیم خود شمرند و ازسوی دیگر خلاف آن را گویند و سیاهان افریقایی را موجودات گاوی شمرند (خلق الله البقر فی صورة البشر) و ازسوی دیگر شیعه را حزب شنیعه گویند و به انواع تهمت‌ها بنوازند.

در همه متون امرتبلیغ را واجب دانسته که هرگز نباید در هیچ مکان و زمانی ترك شود و در جای دیگر تبلیغ در اسرائیل را ممنوع اعلام نمایند.

در جایی به رعایت ادب امرکنند و گویند ادب پیراهن من است (الأدب قمیصی) و در موارد بسیار برادر خود را (هم بهاء الله و هم عبدالبهاء) به القاب سگ و گرگ و کلاغ و مار و الاغ و پشه و وزغ می‌خوانند و به انواع فحش‌ها و توهین‌ها مفتخر می‌کنند!

در يك جا پیامبر اسلام را آخرین پیامبر شمرند و در جای دیگر شریعت او را منسوخ شمرند.

در جایی مدت درنگ آیین خود را به خاطر تغییر مقتضیات زمان هزار سال گویند و در جای دیگر پانصد هزار سال و در جای سوم سیصد و شصت و پنج میلیون سال!

یکی از تعالیم مهم خود را تساوی حقوق زنان و مردان گویند اما در تقسیم ارث بین برادر و خواهر فرق گذارند و زنان را از عضویت در بیت‌العدل محروم ساخته حتی بین زن شهری و روستایی فرق قائل شده مهریه اولی را طلا و مهریه دومی را نقره قرار داده‌اند.

بهاء الله در جایی دعوی امی بودن و درس نخواندن کند و این‌که واقعیت هرچیز در لوحی برایش آشکار شود و در جای دیگر گوید به دنبال کتاب حاج کریمخان گشتم کتب عربی به دست نیامد کتاب ارشاد العوام به فارسی پیدا شد و چند روز نزد من بود و دوبار مطالعه کردم!

در جایی تقیه و پوشاندن عقیده را حرام نموده و شرکت در نماز جماعت را حرام اعلام کرده و در جای دیگر عملاً خود را شیعه جا زده و در نماز جمعه مسلمین شرکت کرده و حتی امام جماعت شده است...!

به گفته عالمان و پژوهشگران و خردمندان امثال این تناقضات و دوگانه‌گویی و دوگانه‌رفتاری‌ها به کرات در متون اصلی و عمل رهبران بهائی وجود دارد که نشانگر آن است که این آیین خودساخته بشری است و الهی نیست...

حقوق بشر

در بهائیت، بسیار از حقوق بشر تأکید کنند و آن را نتیجه تعلیم خویش یعنی وحدت عالم انسانی شمرند. اما ببینیم آیا زیرساخت‌های احترام به ارزش و حقوق نوع بشر را در بنیادهای فکری و معتقدات خویش نشان می‌دهند یا خیر؟ از نظر باب، هیچ‌کس جز بابیان حق زیستن روی زمین را ندارند و دگراندیشان باید قتل‌عام شوند و در پنج قطعه زمین نباید غیر مؤمنین به بیان زندگی و سکونت کنند!^۱ ایشان همچنین دستور می‌دهند سلطان بیان، همه دگراندیشان و غیر بابیان را نابود گرداند و اجرای این امر واجب هم فقط به عهده سلطان بابی نیست بلکه بر خود افراد بابی هم این موضوع واجب است و باید هر غیر بابی را از روی زمین بردارند و نابود نمایند. عبارت او چنین است: «الباب السادس والعشرون الواحد السابع فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون»^۲ پس شهروندان غیر بابی، حق حیات ندارند و باید برای مرگ آماده شوند...

همچنین انسان‌های غیر معتقد به بیان، حق هیچ مالکیتی ندارند و اهل بیان باید اموال هرکسی که به شریعت بیان ایمان نیاورده، مصادره نمایند و استثنای این قانون فقط در جاهایی است که اهل بیان به قدرت نرسیده باشند ولی اگر قدرت یافتند حکم همان مصادره اموال است (ثم الخماس فلتأخذن من لم یدخل فی البیان ما ینسب الیهن ان آمنوا لتردون الا فی الارض التي انتم علیها لاتقدرون)^۳.

۱. ص ۱۹۳ بیان فارسی.

۲. بیان فارسی صفحه ۲۶۲.

۳. بیان عربی صفحه ۱۸.

این ویژگی آیین باب مورد تأیید عبدالبهاء هم قرار گرفته و می‌گوید: در یوم ظهور حضرت اعلی (میرزا علی محمد) منطوق بیان (عبارت بود از): ضرب اعناق (گردن زدن غیر بابی‌ها) حرق کتب (سوزاندن کتاب‌ها) و اوراق و هدم بقاع (خراب کردن همه عبادتگاه‌ها) و قتل عام آلا من آمن و صدق (کشتن غیر بابیان مگر کسانی که ایمان آورند) بود...^۱

اما در آیین بهائی اگرچه ادعا کنند شرایط عوض شده اما همچنان افراد دگراندیش ارزشی ندارند. از نظر بهاء الله، فقط بهائیان انسان محسوب می‌گردند و غیر بهائیان، از بهائیم و حیوانات شمرده می‌شوند. او می‌نویسد: (نفوسی که از امر بدیع معرضند از رداء اسمیه و صفتیه محروم و کل از بهائیم بین یدی الله محشور و مذکور).^۲ بنابر نصوص بهائی هرکس غیر بهائیان را انسان بنامد یا برای آن‌ها رتبه‌ای قائل شود، از همه فیوضات و مراحم خداوندی محروم خواهد بود (الیوم هر نفسی براحدی از معرضین من اعلام او من ادناهم ذکر انسانیت نماید، از جمیع فیوضات رحمانی محروم است تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید).^۳ ملاحظه می‌فرمایید که بهاء الله نه تنها غیر بهائیان را از دایره انسانیت خارج می‌داند، بلکه به فتوای ایشان هرکس که آن‌ها را آدم بداند، او نیز از جمیع فیوضات رحمانی محروم است..

بهاء الله در جای دیگر غیر بهائیان را سنگریزه‌های بی‌ارزش می‌شمرد (احبایی هم لثالی الامر و من دونهم حصاة الارض. یعنی: (دوستداران من درّ و جواهر و ما بقی ایشان سنگ‌ریزه‌های زمین‌اند).^۴ او همچنین به همه غیر بهائیان و کسانی که بغض او را داشته باشند، تهمت زنازادگی زده و می‌گوید: (من ینکر هذا الفضل الظاهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل عن امه حاله فسوف یرجع الی

۱. در کتاب مکاتیب - جلد ۲ صفحه ۲۶۶.

۲. کتاب بدیع صفحه ۲۱۳.

۳. کتاب بدیع ص ۱۴۰.

۴. مائده آسمانی، جلد ۴ چاپ جدید صفحه ۱۴۰ و چاپ قدیم صفحه ۳۲۷.

اسفل الجحيم» و نیز (قل من كان فى قلبه بغض هذا الغلام (بهاء الله) فقد دخل الشيطان على فراش امه).^۱ يعنى هرکس در قلبش دشمنى اين غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شيطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است!

جالب است مدعيان وحدت عالم انساني دستور گرفته اند که: برای بهائیان ابررحمت و برای کافران و مشرکان عذاب محتوم باشید (انتم يا احباء الله كونوا سحاب الفضل لمن آمن بالله و بآياته و عذاب المحتوم لمن كفر بالله و كان من المشركين)^۲ و نیز نباید با دشمنان بهائیت و مشرکان نشست و برخاست و معاشرت کنند: (اياك ان لا تجتمع مع اعداء الله فى مقعد و لا تسمع منه شيئاً ولو يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم)^۳ و (لا تعاشرى مع المشركات كذلك يأمرک منزل الايات)^۴ و (انا قطعنا حبل النسبة من كل ذى نسبة الا لمن آمن بالله و اعرض عن المشركين. ان يا عبادى لو يسمع احد منكم بان اعرض اخوه او اخته عن الله ينبغى له بان يعرض عنه و يقبل الى محبوب المخلصين)^۵... شواهد بسيار دیگری در دیدگاه حقوق بشری این آیین هست که تفصیل آن را به نوشتاری دیگر و می گذاریم...

۱. گنج شایگان ص ۷۹.

۲. مجموعه الواح ص ۲۱۶.

۳. همان ص ۳۶۰.

۴. مائده، ج ۴، ص ۳۶۵.

۵. همان ج ۸ مطلب ۵۲ ص ۳۸.

با اسرائیل

وقتی انگلیسی‌ها غده سرطانی اسرائیل را در فلسطین در قلب کشورهای اسلامی و منطقه استراتژیک خاورمیانه کاشتند کسی باور نمی‌کرد این قدر خسارت و جنگ و کشتار و مصیبت و رنج برای مسلمانان، کشورهای اسلامی، منطقه و حتی جهان توسط این غده ایجاد شود. جالب آنکه هنگام پیدایش بهائیت نیز همین‌گونه کسی گمان نمی‌برد که این آیین، برای مسلمانان و کشورهای اسلامی این مقدار خطر آفرین و موجب تفرقه و آشوب و دردسر باشد. علت مقایسه این دو با هم به ارتباط تنگاتنگ آن‌ها باز می‌گردد، چنان‌که «روحیه ماکسول» همسر شوقی افندی رابطه این دو را به حلقه‌های يك زنجیر تشبیه کرده است: «من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان (بهائیت) از تازه‌ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما (یعنی بهائیت و اسرائیل) چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است...»^۱

جالب‌تر آنکه شوقی افندی در دیدار با دولت اسرائیل، مراتب دوستی بهائیان را نسبت به اسرائیل بیان کرد و تشکیل این دولت را مصداق وعده الهی به یهود شمرد و آمال و ادعیه بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار نمود و در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع نوشت: "... مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر، و به استقلال و اصالت آیین متینه به مرکز بین‌المللی جامعه بهائی مرتبط به استقلال و اصالت آیین الهی مقرر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرم و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید..."^۲

۱. اخبار امری دی ماه ۱۳۴۰ شماره ۱۰.

۲. توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰.

قبل از شوقی عبدالبهاء نیز گفته بود: «امروز ما مشاهده می‌کنیم که آثار اولیه بشارات ظاهر شد و آنچه موسی در طور به آن تکلم نمود (و) آنچه بهاء الله راجع به اتحاد و یگانگی فرمود، امروز به عرصه ظهور و بروز می‌رسد... دوستان من، شما نیز مانند من به این اراضی اسرائیل مسافرت کنید، در این اراضی مقدس از روائح طیبه بهره‌ور گردید.» شوقی، در جریان سفر نخست وزیر اسرائیل (در رابطه با منافع بهائیان) به آمریکا، تلگراف محرمانه‌ای در ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ به محفل بهائیان آمریکا نوشت: «برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله در اسرائیل اقدامات وسیعه به عمل آمده... هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا، نمایندگان محفل ملی آمریکا با او ملاقات کرده و هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دوهزار مترمربع بروسعت اوقاف بین‌المللی بهائی در کرمل اضافه گردیده است.... معافیت اعتبار مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارایی اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است...».

شگفت آنکه بهائیان با وجود این رابطه تنگاتنگ با اسرائیل، حق ندارند يك شهروند اسرائیلی را به آیین خود دعوت نمایند با آنکه تبلیغ را وظیفه فردی و عبادی می‌دانند که هرگز نباید ترك شود اما از تبلیغ در اسرائیل منع شده و حتی اجازه ندارند يك تبعه اسرائیل را اگر در کشورهای دیگر هم دیدند، تبلیغ نمایند! چرا بهائیت این وارثان کلیم در ارض موعود را از نعمت آیین الاهی محروم می‌نمایند اما مسلمین و دیگر مردم را موظف به تبلیغ هستند؟ اگر این يك دستور حکومتی است که آن‌ها طبق آیین خود موظف به اطاعت از حکومت‌ها هستند، پس چرا از دستور حاکمان کشورهای اسلامی که تبلیغ آن‌ها را منع کرده‌اند، سرپیچی نموده و سعی بلیغ در تبلیغ مسلمانان می‌کنند و خلاف دستور حکومت‌ها عمل می‌نمایند؟! این سیاست يك بام و دو هوا در وجوب تبلیغ جهانیان منهای اسرائیل برای چیست؟

بازگشتگان

وقتی سیر پژوهش‌ها، شما را به سوی مطالب و سخنان بازگشتگان از بهائیت می‌برد به نکات جالبی بر می‌خورید که بسیار مهم است. یکی از آن‌ها در مورد نحوه جذب افراد به طرف این آیین است. رهبران این آیین در ابتدای امر ادعاهای دیگری غیر از ادعاهای نهایی مطرح می‌نمودند و افراد با آن ذهنیت جذب می‌شدند، بعد که خلاف آن را می‌دیدند روی گردان می‌شدند. مثلاً باب با ادعای رکن رابع و بابیت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، افراد را جذب نمود و سخنی از نسخ اسلام و دین جدید نگفت، لذا به شهادت تواریخ بهائی، اولین مؤمن به او یعنی ملاحسین بشرویه‌ای وقتی وقایع بدشت در کشف حجاب و نسخ اسلام را شنید گفت اگر آنجا بودم آن افراد را به خاطر آن رفتارها و سخنان حد می‌زدم و یا ملا عبدالخالق یزدی از داعیان بزرگ بابی که پسرش را در شورش‌ها و جنگ‌های بابی‌ها با مردم و نیروهای دولتی از دست داده بود وقتی ادعای قائمیت باب به او رسید گفت: ای وای پسرم به ناحق کشته شد...

عامل دیگر در بازگشت افراد، کشف رازهای پنهان و مطالب پشت‌پرده و تناقضات در سخن و عمل رهبران بود که وجدان آن‌ها را بیدار می‌نمود و این آیین را ترك می‌کردند. یکی از این افراد عبدالحسین آیتی تفتی ملقب به آواره است که از بزرگ‌ترین مبلغان و معلمان و نویسندگان بهائی بود که فعالیت‌ها و سفرهای تبلیغی و آثار تألیفی او مثل کتاب کواکب الدریه (که در تاریخ بهائیت است) بسیار مورد تأیید عبدالبهاء بود. وقتی پس از مرگ عبدالبهاء متوجه شد که با وصایا و اسناد غیر واقعی شوقی را روی کار آورده‌اند، شوکی به او وارد شده و باز می‌گردد. او می‌گوید در مصر از امر بهائی منصرف شدم و به حیفا رفتم و از شوقی، الواح وصایا را به جدیت طلبیدم و سپس در بیروت به اعضای محفل روحانی حقایق را گفتم و شرح مبسوطی برای احمد یزدانی نوشتم که آن را به محفل برد...

پس از يك هفته که به تهران برگشته بودم تکفیرنامه برای من منتشر کردند و تا دو سال چیزی ننوشتیم تا دولت قاجار سپری شد و از آن پس شروع به کار کردم و اکنون ۱۶ سال گذشته و شوقی افندی لوح قهریه برای من صادر کرده و القاب زشتی داده و پیشگویی قهرالاهی کرده بود که انجام نشد. سه جلد کتاب کشف الحیل او در کشف نیرنگ‌های رهبران بهائی حاوی نکات بدیع و خواندنی است. فرد دیگر کاتب عبدالبهاء و بسیار موثق نزد او فضل الله مهتدی (صبحی قصه‌گوی رادیو) بود که با کشف حقایقی از اندرونی او به‌ویژه بعد از روی کار آمدن شوقی، از این آیین برگشت و از سوی شوقی مطرود شد و به طرزی خشن و غیرانسانی با او رفتار شد. افرادی چون سرهنگ ثابت راسخ و ادیب مسعودی نیز که از داعیان بزرگ بهائی بودند با پژوهش‌هایشان پس از سال‌ها متوجه غیرالاهی بودن بهائیت شدند و بازگشتند و همچون آواره و صبحی شرح تناقضات و کجی‌های این آیین را کتاب کردند...

از میان پیروان غیرایرانی بهائیت نیز افرادی به سوی بهائیت رفتند اما پس از تحقیق آن را کنار گذاشته و منتقد شدند؛ از جمله آن‌ها فرانچسکو فیچیکیا محقق سوئسی است که مدتی در داخل بیت‌العدل در حیفا نیز به سربرد اما سرانجام بازگشت و کتابی در نقد عقائد آن‌ها به زبان آلمانی نوشت که بسیار در اروپا سروصدا کرد، دیگری دکتر خوان کول استاد تمام کرسی تاریخ در دانشگاه میشیگان است که سال‌ها بهائی بود و خدمات شایانی به بهائیت کرد اما سرانجام بازگشت و از منتقدان بهائیت شد و افراد دیگری چون ویلیام کارلینگتن، دیل هازبند، اینگ بارتل، کارن بک و ده‌ها محقق دیگر که نکات بسیار جالب و جالبی را از درون بهائیت نشان داده‌اند که برای پژوهشگران این حوزه بسیار حائز اهمیت است...

انشعابات

آیا اختلاف و انشعاب، می‌تواند نشان بطلان باشد؟ جواب را از عبدالبهاء بشنویم: «... صریح کتاب این است که اگر دو نفس در مسائل الهیه جدال و بحث نمایند و اختلاف و منازعه نمایند هر دو باطل‌اند...» (مکاتبات ج ۳). براساس این اصل، آیا اختلافات و انشعابات که در بابیت و بهائیت اتفاق افتاد را می‌توان دلیل بطلان هر دو طرف منازعه دانست؟! می‌دانیم بر سر جانشینی باب بین بهاء‌الله و برادرش اختلاف پیش آمد که گروهی جانب میرزایحیی صبح ازل را گرفتند و او را پیشوای خود خواندند و «ازلی» نام گرفتند و گروهی دیگر ادعای میرزا حسینعلی بهاء‌الله را پذیرفتند و «بهائی» نامیده شدند و عده‌ای هم به دنبال میرزا اسدالله دیانی رفتند و «دیانی» شهرت یافتند. عده‌ای هم دامن رؤسا و سرکردگان بایبگری را رها کرده تنها کتاب «بیان» را محترم شمردند که به «بیانی‌ها» معروف گردیدند...

در میان بهائی‌ها طبق وصیت بهاء‌الله قرار بود اول پسرش عباس و سپس پسر دیگرش محمدعلی جانشین او گردد اما بین آن دو در جانشینی اختلاف افتاد و عباس، محمدعلی را فاقد صلاحیت دانست و برخلاف وصیت پدر او را به کلی از جانشینی خلع و خود را وارث مقام او شمرد. او خود و طرفدارانش را ثابتین و محمدعلی و پیروانش را ناقضین خواند. بعد از عبدالبهاء نیز بر سر جانشینی او اختلاف بود. او هنگام مرگ فرزند پسرنداشت و رهبری بهائیان به نوه دختری او که شوقی افندی نام داشت رسید. شوقی پس از مرگ جدش، وصیت‌نامه‌ای را توزیع کرد و خود را جانشین عبدالبهاء خواند، اما عده‌ای از بهائیان به سرکردگی احمد سهرابی آن را تقلبی و ساختگی خواندند و این گروه تحت عنوان «سهرابی‌ان» از بهائیان انشعاب کردند...

براساس وصیت و دستورات عبدالبهاء باید رهبری بهائیت در خاندان «شوقی افندی» به صورت موروثی باقی می ماند، اما برخلاف پیش بینی بهاء الله و عبدالبهاء، شوقی صاحب فرزند نشد. او در سال ۱۳۳۶ به بیماری آنفلوئزا که بعضی آن را مشکوک خواندند در لندن درگذشت. پس از مرگ او کشمکش شدیدی بین بهائیان بر سر جانشینی درگرفت و بسیاری از آنان رهبری همسر امریکایی کانادایی او به نام روحیه ماکسول را پذیرفتند و او از طریق گروهی به نام ایادیان امرالله رهبری بهائیت را ادامه داد تا این که سرانجام چند سال بعد در کنفرانسی در لندن، تشکیل بیت العدل را برای رهبری بهائیت اعلام و نه نفر را به عنوان اعضای مجلس بیت العدل انتخاب کردند و محل آن را در حیفای اسرائیل تعیین نمودند که رهبری آن با روحیه ماکسول بود تا این که او نیز در ژانویه سال ۲۰۰۰ درگذشت...

پس از کنفرانس لندن و انتخاب «بیت العدل حیفای» گروهی از بهائیان به رهبری یک امریکایی به نام چارلز میسن ریمی (که جزو ایادیان امرالله ازسوی شوقی تعیین شده بود و از طرف او مأموریت های فراوانی انجام داده و به عنوان نفر اول بعد از او محسوب می شد) را به عنوان جانشین شوقی افندی و رهبر بهائیان معرفی کردند و تحت عنوان ریمی ها از بهائیان جدا شدند. او دوبار به نمایندگی ازسوی شوقی به سراسر دنیا و مراکز تجمع و نفوذ بهائیان سفر کرده بود. طرفداران چارلز میسن ریمی او را پنجمین پیشوا و رهبر بهائیان جهان دانسته و به وی لقب عزیزالله و ولی امرثانی داده و بیت العدل فعلی را بدلی و غیرقانونی دانسته و در امریکا و استرالیا و کشورهای دیگر تشکیلاتی دارند و دعاوی را نیز در دادگاه های امریکا علیه انحصارطلبی بیت العدل اقامه کرده اند. رهبر کنونی آن ها نیز فردی به نام مارانجلاست و خود را بهائیان ارتدکس (حقیقی) می نامند. در میان همان کشمکش ها، یکی از بهائیان خراسان - که در کشور اندونزی اقامت داشت - ادعای مهدویت کرد و خود را موعود کتاب اقدس - کتاب مقدس بهائیان - دانست.

این شخص که جمشید معانی نام داشت، بر خود لقب سماء الله گذاشت و فرقه جدیدی به نام سمائی‌ها را به وجود آورد که گروهی از بهائیان به‌ویژه بهائی‌های هند و پاکستان به او گرویده‌اند...

در پایان، یک‌بار دیگر اعتراف عبدالبهاء را بشنویم:

«اگر دو نفس در مسائل الهیه جدال و بحث نمایند و اختلاف و منازعه نمایند هر دو باطل اند...»

بیت العدل

سازمانی که رهبری اداری و روحانی بهائیان را به عهده دارد موسوم به «بیت العدل» در شهر حیفا اسرائیل است. این سازمان متشکل از نه نفر است که به شکل خاصی هر پنج سال يك بار توسط نمایندگان محافل کشورها انتخاب می شوند. این جمع نه نفره از نظر بهائیان مقام عصمت داشته و مصون از خطا هستند. این جمع باید زیر نظر «ولی امرالله» که مردی از نسل بهاءالله باشد، اداره شود اما چون نوه او شوقی، فرزند نداشت اکنون بدون ولی امر است و يك ركن آن ناقص است. ولی امر طبق نصوص، عضو ارشد و ریاست دائمی و عزل ناشدنی بیت العدل است و اختیارات گسترده ای، نظیر اخراج یا تنبیه اعضای خطا کار بیت العدل، برای وی بر شمرده است. به همین دلیل این بیت العدل، از نظر بهائیان ارتدکس (که اقلیتی مخالف بیت العدل کنونی هستند) فاقد مشروعیت است و تصمیمات و آرائش چون به امضا و تأیید ولی امر نمی رسد، باطل و ناموجه و غیر مشروع است...

قرار بوده بیت العدل زیر نظر ولی امرالله، علاوه بر اداره سازمانی تشکیلات بهائی، در مواقع لازم به قانون گذاری در مواردی که حکم آن معین نشده پردازد و وظیفه تبیین نصوص هم توسط ولی امر انجام شود. اما با نبود ولی امر، بیت العدل خود را متولی این کار هم می داند... اما جالب است که در طول این شش دهه نتوانسته در مواردی که در کتاب اقدس به عهده اش گذاشته شده یا در مسائل مستحدثه، قانون گذاری نماید. هیچ بهائی، از بیوگرافی کامل این نه نفر مطلع نیست و حق پرسش هم ندارد تا بداند کسانی مثل آنها که آدم های عادی هستند چگونه به مقام عصمت می رسند و مصون از خطا می شوند و اوامرشان لازم الاتباع می شود...

اختیارات و وظایف بیت‌العدل نسبت به افراد و جوامع بهائی، بسیارگسترده و نامحدود و فاقد هر نوع قید و شرط است همچنان که تسلیم بودن افراد و جوامع بهائی در قبال اوامر و تصمیمات بیت‌العدل نیز مطلق و فاقد قید و شرط است. آن‌ها هرگز گزارشی از فعالیت‌ها و اقدامات خود، شامل مسائل مالی، میزان درآمدها و دارایی‌ها و خرج‌ها و نیز تصمیمات اداری و تشکیلاتی به بهائیان ارائه نکرده و نمی‌کنند و خود را ملزم به پاسخ‌گویی به هیچ‌کس نمی‌دانند. ورود به بخش‌هایی از ساختمان عظیم بیت‌العدل ممنوع است و معلوم نیست که چه اسنادی در آن طبقات زیرین وجود دارد که کسی را به آنجا راهی نیست. فیلم «بهائیان در حیات خلوت من» که توسط دو خبرنگار مستقل تهیه شده و در اینترنت موجود است زوایایی از این موضوع و حرکت‌های حزبی این سازمان را نشان می‌دهد...

بیت‌العدل به لحاظ ساختار، دارای واحدهای سازمانی گسترده‌ای است که از طریق این واحدها، تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی بهائیان جهان را پوشش می‌دهد. ساختاری همانند حزبی فراگیر با زیرمجموعه‌ها و فعالیت‌های فراگیر جهانی و شبکه مالی گسترده که اعضای آن، خود را در هر حال ملزم به رعایت اصول حاکم بر حزب می‌دانند و هرکدام از اعضا در يك یا چند واحد سازمانی حزب مشغول فعالیت‌اند. به علاوه، تمامی بهائیان باید طی تشریفات خاصی، به عضویت سازمان بهائیت درآیند و کسانی که این تشریفات را رعایت و اوراق عضویت در سازمان بیت‌العدل را تکمیل نکنند، بهائی شناخته نمی‌شوند و از مزایای حزبی و حمایت‌های سازمانی محروم خواهند بود و در صورت عدم اطاعت هم با مجازات طرد روبه‌رو خواهند شد. موضوعی که در هیچ‌يك از ادیان الهی سابقه نداشته بلکه به احزاب و تشکلهای ناسیونالیستی و سیاسی و ماسونی با سلسه مراتب، شبیه‌تر است...

خشونت

عبدالبهاء خاطره‌ای را از زمان حضور پدرش در عراق نقل می‌نماید که جالب است: «وقتی که جمال مبارک [بهاء الله] از سلیمانیه تشریف آوردند یک روز توی کوچه تشریف می‌بردند با مرحوم آقا میرزا محمدقلی، یک شخص کباب‌فروش آهسته گفت: «باز بابی‌ها آفتابی شدند.» جمال مبارک به میرزا محمدقلی فرمودند بزن توی دهنش، میرزا محمدقلی ریش او را گرفته توی سرش می‌زد...^۱ عزیه خانم خواهر ایشان (عمه عبدالبهاء که او را هوشمند و فطن می‌نامید) نیز گزارش‌هایی از خشونت‌های برادرش شامل حمله و ضرب و شتم و قتل نسبت به بابی‌های مخالف، نقل می‌کند که در تاریخ ضبط است. ماجرای قتل عالم قزوینی (شهید ثالث) به جرم مخالفت با شیخ احمد احسائی، ترور شاه، مباشرت در برافروختن آتش سه جنگ داخلی در قلعه طبرسی، نیریز و زنجان که به کشتار هزاران ایرانی انجامید و فتنه و آشوب در کشور، در همین پرونده، گویای موج خشونت آیین جدید بود...»

در کتاب نقطة الکاف که از منابع اصلی تاریخ بابی است در ص ۱۶۱ يك نمونه از این خشونت‌ها در حمله به روستایی بی‌پناه و بی‌گناه در نزدیکی قلعه طبرسی، با کمال افتخار توسط مورخ بزرگ بابی، گزارش شده است: «حضرات جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند؛ تتمه فرار کردند. ده را نیز حضرات اصحاب حق خراب کردند و آذوقه ایشان را جمعاً به قلعه بردند و یک تا از ایشان [بابی‌ها] هم شهید نشد...» این شورش‌ها و خشونت‌ها و فتنه‌ها و ترورها و قتل‌ها در کشور، دستاورد آیین باب و زمینه‌ساز آیین بهائی بود تا نشان داده شود از دل خشونت‌ها، مهر و دوستی رویید. البته بهاء الله و عبدالبهاء، خود سال‌ها در کسوت و مرام بابی زندگی فرمودند...

۱. خاطرات حبیب/ ۲۶۶.

نقل خاطره‌ای از مرحوم «جلوه» حکیم معروف درمورد برهان قاطع (شمشیر و ارباب) بابی‌ها به گزارش محیط طباطبایی خواندنی است.^۱ این البته مرام بابی‌ها بود که به گزارش عبدالبهاء، قتل مخالفان و تخریب اماکن مذهبی و سوزاندن کتب غیربابی است: «در یوم ظهور حضرت اعلی (یعنی باب) منطوق بیان (دستور دین باب) ضرب اعناق (گردن زدن) و حرق کتب (سوزاندن کتب) و اوراق و هدم بقاع (نابود ساختن عبادتگاه‌ها) و قتل عام الا من آمن و صدق (قتل عام همگانی به جز کسانی که ایمان آورده باشند) بود»^۲.

اگرچه ادعا کنند این‌ها مربوط به آیین بابی است اما در آیین بهائی این رفتارها منسوخ شده و دستور به الفت و محبت به جمیع داده شده است، اما رد پای خشونت هم در متون و هم کردار رهبران بهائی دیده می‌شود. مجازات «طرد» به عنوان مجازات هرکس که مخالفتی با رهبران یا تشکیلات نماید از جمله این خشونت‌هاست که حتی اجازه سلام و کلام هم با فرد مطرود ندارند اگرچه نزدیک‌ترین عضو خانواده یعنی والدین و فرزند و همسر و برادر و خواهر باشد. شوقی بسیاری از اعضای خانواده و مخالفان خود را طرد نمود و بعد از او نیز بیت‌العدل همین رویه را با کسانی که او را اجرا نکنند، ادامه داده و می‌دهد. دستورهای خشن دینی مثل سوزاندن مجرم و انگ زدن به پیشانی دزد و... در متن کتاب اقدس آمده و دعوای خانوادگی چون نزاع‌های بین بهاءالله با برادرش ازل و نیز عبدالبهاء با برادرش محمدعلی از این نوع است. اهانت به دگران‌دیشان و غیربهائیان با الفاظ رکیک و موهن در عبارات رهبران به دفعات آمده و قابل انکار و توجیه نیست...

۱. ماهنامه گوهر سال ۵ شماره ۷.

۲. مکاتیب، ج ۲، ص ۲۶۶.

طرد

بدترین تهدیدی که يك متخاصم در دعوا و درگیری با دشمن خود مطرح می‌کند این است: کاری می‌کنم که هیچ‌کس نگاهت نکند؛ سلامت نکند؛ کمکت نکند؛ به خانه‌اش راحت ندهد، قرضت ندهد، کارت ندهد؛ همسرت نشود؛ همسفرت نشود؛ همنشینت نشود؛ به عیادتت نیاید؛ دارویت ندهد؛ جنازه‌ات را برندارد تا در عزلت و تنهایی و بی‌کسی بمانی و بمیری و دشمن اشك شادی ریزد که فلانی که با من مخالفت کرد به قهر و غضب الاهی دچار و در کمال ذلت و خفت هلاک شد!... همه این‌ها که نشان از مجازات‌های جاهلانه جوامع ابتدایی و خشن دارد در واژه «طرد» که مجازات بهائیان منتقد و متمرّد از دستورات رهبران و تشکیلات بهائی است، مستتر است. به خصوص که بدانیم بهائیت، تشکیلات شبه‌حزبی است که برای هر فرد خود، شماره تسجیلی و پرونده پرسنلی دارد و دائماً او را کنترل می‌کند و به روش سازمانی دقیقاً زیر نظر دارد و اگر تخلفی ببیند به سایر افراد خود که شامل خانواده و خویشان و دوستان و همکیشان او باشند دستور می‌دهد که فلانی را طرد کرده‌ام، سلام و کلام و معاشرت و... جائز نه!

آیین بهائی که مدعی دموکراسی و انتخابات و خرد جمعی در نهاد دین و منشور حقوق بشر است، هنوز نمی‌داند که نقد تشکیلات از اساسی‌ترین اصول دموکراسی و فعالیت گروهی و جمعی است. نقد تشکیلات و تصمیمات آن از طرف اعضا از بدیهی‌ترین اصول دموکراسی در هر تشکیلاتی است که تمامی عالمان علوم اجتماعی بر آن اتفاق نظر دارند، اما در جامعه بهائی هر که انتقادی نسبت به تصمیمات بیت‌العدل داشته باشد، دچار مجازاتی چون طرد می‌شود که خود مجازاتی بدوی است. بنابراین در چنین تشکیلاتی، علی‌رغم ادعاهای پر دامنه، نه تنها اصول مدرن کار تشکیلاتی مراعات نمی‌شود، بلکه متخطیان دچار مجازاتی ذاتاً ابتدایی و غیرمدرن چون طرد روحانی می‌شوند.

چنین مجازات‌هایی یادآور سازوکار تشکیلات غیر مدرنی چون سازمان‌های مخوف کمونیستی و دیکتاتوری حزبی است که هدفشان کسب قدرت، آن هم به شیوه‌ای غیرمدرن و غیرمدرنی است و به محض برخورد با عضوی که تصمیمات تشکیلات را بر نمی‌تابد، به سرعت سازوکار حذف و طرد را در پیش می‌گیرند...

شوقی افندی مجازات «طرد» را در دو بخش اداری و روحانی این چنین تعریف کرده است: طرد اداری درباره فرد مسجلی اعمال می‌شود که برخلاف احکام و تعالیم بهائی عمل کند و عدم تمسک در اطاعت خود را به اوامر و احکام بهائی و آراء محافل روحانیه عملاً نشان دهد و به تذکرات و اندازات محفل روحانی محلی و محفل روحانی ملی واقعی ننهد... مطرود اداری از حقوق اداری و اجتماعی بهائی مانند شرکت در انتخابات، عضویت محافل روحانیه و لجنات امری، حضور در جلسات ضیافات و تقدیم تبرعات محروم است... طرد اداری از اختیارات محفل ملی است اما هرگاه یکی از افراد مُسَجَّل جامعه بهائی از اوامر و نواهی مرکز و مرجع منصوص سرپیچی کند، مشمول مجازات طرد روحانی می‌گردد. با این طرد که به دستور ولی امرالله و اکنون بیت‌العدل انجام می‌شود، فرد از جامعه بهائی اخراج شده و هیچ کس حق ارتباط و حتی تکلم با او را نداشته و در تعبیراتشان به عنوان مریض «جذامی» یاد می‌نمایند (عبدالبهاء ناقضین را به مریض جذام تشبیه و سفارش به راندن از خود نموده)^۱ در غیراین صورت، اگر کسی با آن‌ها ارتباط داشته باشد، هر چند والدینش هم باشند، طرد می‌گردند...

راه توبه و برگشت نیز برای کسانی که طرد روحانی شده‌اند (منوط به نظرولی امرالله است که اکنون وجود ندارد: در این دیانت به اصطلاح نوین و پر مدعا) بسته است: «اگر چنین نفوسی از مرض‌رهایی یابند و سالم گردند و بخواهند در خدمت امرالله وارد شوند، باید رأساً به حضرت ولی امر مراجعه نمایند.... و اگر واقعاً انا به‌شان از روی خلوص باشد آنان را در صف ثابتین وارد و محشور خواهند

۱. مکاتیب ج ۳ ص ۴۲۱.

فرمود^۱. حال این رفتارها با شخص مطرود را مقایسه کنید با ادعاهای وحدت عالم انسانی و امثال این عبارات: «اجتناب کنند، اجتذاب کنید، دشمنی بنمایند، دوستی بفرمایید، زهر بدهند، شهد ببخشید...»^۲!

۱. ترجمه توقیع منیع مبارکه مورخ یازدهم اوریل سنه ۱۹۴۹.

۲. الواح الوصایا ص ۱۵.

سانسور

"عموجان، اگر تو خدا هستی، چرا ما باید این قدر در سختی و زحمت باشیم...؟!۱" این سخن بهائیان سلطان آباد به بهاء الله است که محمد علی سلمانی آرایشگر و سلمانی مخصوص بهاء الله و از نزدیکان وی از خاطرات خود در مدت همراهی با او نوشته و خوان کول محقق بهائی و استاد دانشگاه میشیگان آن را آماده چاپ کرد تا به عنوان اسناد تاریخی در سال ۱۹۸۲ در کتابی با نام خاطرات من از بهاء الله توسط يك انتشاراتی بهائی (کلمات پرس در لوس آنجلس کالیفرنیا) منتشر نماید. خبر به بیت العدل می رسد و از طرف دارالانشاء طی نامه هایی به او و ناشر از چاپ آن ممانعت نموده و نشر آن را به صلاح ندانسته خواستار حذف بخش هایی از آن از جمله عبارت بالا می شوند. خوان کول و دیگر محققان مثل حسن موقر بالیوزی، آهنگ ربانی، ادیب طاهرزاده، موژان مؤمن، فریدون وهمن و امین بنانی از این عمل غیر علمی و سانسور تاریخی بر می آشوبند و مخالفت خود را با این کار طی مکاتباتی با بیت العدل نشان می دهند...

خوان کول در ۹ ژانویه ۱۹۸۳ در نامه اش به بیت العدل در حیف می نویسد: «من بر این عقیده ام که سیاست اتخاذ شده از سوی بیت العدل جهانی، خط مشی زیانبار و مصیبت باری است و گذشت زمان غلط بودن آن را اثبات خواهد کرد. اطمینان دارم که در آن زمان، آن مرجع عالی، بر اساس اطلاعات و ملاحظات آتی خود، سیاست کنونی را کنار خواهد زد. عمیقاً عقیده دارم که حذف قسمتی از یک متن، اصل یا ترجمه آن، موقتاً یا دائمی، اقدامی غیر صادقانه است. همچنین احساس می کنم ممانعت یک مؤسسه و نهاد عمومی از دسترسی عموم مردم و محققان به اسناد و اطلاعات بیش از ۳۰ سال، به لحاظ اخلاقی غلط و ناصحیح است. زیرا عمیقاً عقیده دارم این قبیل کارها اساساً غلط است و هیچ دلیل و بهانه ای نمی تواند آنرا توجیه کند...

او ادامه می‌دهد: «همچنین نگرانم که این‌گونه سیاست‌های پنهان‌کاری و حذف و سانسور نهایتاً به نام و اعتبار آیین بهائی لطمه بزند. من عقیده دارم که آیین بهائی نباید از اسناد و مدارک تاریخی باقی‌مانده از قرن نوزدهم وحشت داشته باشد. رفتارها و نوشته‌های اشخاص و افراد نمی‌تواند اعتبار آن را لکه‌دار کنند. ما بهائیان باید با مستندات تاریخی، نه با ترس و پنهان‌کاری و حذف و سانسور، بلکه با باور و ایمان به صحت امر بهائی، روبه‌رو شویم.» امین بنانی استاد دانشگاه کالیفرنیا، هم که مقدمه‌ای بر خاطرات سلمانی نگاشته، اصرار داشت که نامش از روی مقدمه برداشته شود، زیرا به هیچ‌روی راضی نبود نامش در ارتباط با یک اثر سانسور شده باشد... نکته پایانی: مثال بیت‌العدل جهانی درباره اجازه انتشار مطالب تاریخی، کتاب آیین‌های بابی و بهائی: برخی روایات معاصر غربی، تألیف موژان مؤمن است (اکسفورد: انتشارات جرج رونالد، ۱۹۸۰). ولی در حقیقت این کتاب هم دچار سانسور شده و مؤلف قصد داشته مطالب مهمی را از آرشیوهای انگلیسی در کتاب بیاورد که با اصرار و تأکید بیت‌العدل اعظم، حذف کرده است!

از این سانسور مهم‌تر سانسور کتاب احمد یزدانی نویسنده شاخص بهائی به نام «نظراجمالی به دیانت بهائی» است که کتابش به تأیید شوقی افندی هم رسیده و چند بار هم چاپ شده بود. چون این کتاب در زمان حیات شوقی نوشته شده و حاوی نصوصی برای رهبری بهائیت توسط بیت‌العدل و اداره‌اش توسط ولی امر بوده، بعد از فوت شوقی دستور حذف و سانسور قسمت‌هایی که به لزوم وجود ولی امر در بیت‌العدل اشاره نموده را دادند و کتاب را بدون اجازه مؤلف آن، سانسور و منتشر کردند. این موضوع یعنی حذف بخش‌هایی از کتابی که با تأیید خود شوقی نگاشته شده با مخالفت احمد یزدانی مؤلف آن روبه‌رو شد و طی نامه‌هایی به بیت‌العدل به شدت به آن عراض نمود که خواندنی است و فصلنامه بهائی‌شناسی در شماره دوم متن مکاتبات متعدد بین او و بیت‌العدل را آورده است...

حقانیت

گفتم چگونه حقانیت بهائیت به عنوان يك دين الاهی برای توثابت شد؟ گفت: اگر بهائیت يك دين نبود تا به حال از بین رفته بود و دویست سال دوام نمی آورد و این همه پیرو نمی داشت. گفتم دوام و پیرو، دلیل حقانیت نیست و گرنه شیطان و شیطان پرستی هم از اول تاریخ تا به حال سابقه دارد و گوساله پرستی هم از بعد سامری زمان موسی یعنی بیش از سی و سه قرن دوام آورده و هنوز کسانی در هند پیرو دارد. گفت اگر مدعی نبوت کاذب بود خدا وظیفه داشت او را رسوا کند و از بین ببرد. گفتم: خداوند اساس دنیا را بر اختیار انسان گذاشته و به انسان عقل و اختیار داده تا از بین حق و باطل یکی را انتخاب کند. اگر قرار بود هر مدعی باطل و پیامبر کاذبی را نابود کند، انتخاب و اختیار انسان معنی نداشت. گفت: وجود کتاب، دلیل حقانیت بهائیت است. گفتم مدعیان باطل دیگر هم مثل غلام احمد قادیانی (که تقریباً هم زمان با بهائیت ظهور و ادعای مهدویت و رجعت مسیح کرد و اکنون چند میلیون پیرو دارد) چندین کتاب دارد آیا حق است؟ این ها را که گفتم ساکت شد و گفت پس به نظر تو دلیل حقانیت چیست؟

گفتم اولاً میزان سنجش و پیامبر درون انسان یعنی عقل باید به کار گرفته شود، کسی که مدعی است از طرف خدای قادر آمده باید معجزه ای بیاورد که دیگران نتوانند و این دلیل حقانیت او باشد، چنان که موسی و عیسی و پیامبر اکرم ﷺ چنین معجزاتی داشتند و مدعیان دروغین چون فاقد این معجزات بودند، عقل به عدم حقانیت آن ها گواه داد. گفت ما که اکنون در زمان آن ها نیستیم تا معجزه ببینیم چگونه حقانیت آن ها را دریابیم؟ گفتم معجزه جاوید پیامبر ما قرآن است که مدعی است کسی نمی تواند مثل آن را بیاورد و چهارده قرن است هر چه تلاش کرده اند همانند حتی يك سوره آن را نیاورده اند. ما حقانیت پیامبران سابق را هم از راه گزارش وحی در قرآن، باور داریم. باب و بهاء چه معجزه ای آورده اند؟ گفت

آن‌ها هم کتاب داشته‌اند. گفتم: مطالب بیان و اقدس را هر عاقلی بخواند امروز عدم حقانیت آن‌ها را به وضوح در می‌یابد: احکامی چون قتل عام همه غیربایبان و دگراندیشان و سوزاندن مجرم و انگ زدن به پیشانی دزد و عدم جواز اعتراض به حاکمان و...

گفت: همین که بهائیت چند میلیون پیرو دارد که حاضرند در راه آن زندان و مرگ را پذیرا شوند، دلیل حقانیتش نیست؟ گفتم: البته که نیست زیرا میلیون‌ها پیروان فرقه‌ها و احزاب باطل که هر دوی ما بطلانشان را قبول داریم هم در راه فرقه و حزبشان حاضر به تحمل همه‌گونه شدائد هستند و این دلیل حقانیت آن‌ها نیست. گفت: یعنی بهائیت هیچ حرف خوبی ندارد؟ چرا به حرف‌های خوبش توجه نکنیم؟ گفتم: اتفاقاً هر مدعی کاذبی، خوب و بد را باهم می‌آمیزد تا افراد به خاطر چند حرف خوبش که آن هم اقتباس از دیگران است فریب خورده به او بگروند. مهم حقانیت است که بهائیت از اثباتش ناتوان است...

گفت: سازمان‌های جهانی اکنون بهائیت را در کنار سایر ادیان پذیرفته‌اند. گفتم: آن‌ها در پی حقانیت نیستند و سکولارند هر فرقه‌ای مثل گاوپرستان و همجنس‌گرایان را هم به عنوان يك اقلیت که دارای حقوق اولیه هستند می‌پذیرند. ملاک آن‌ها الهی بودن و نبودن نیست بلکه به عنوان واقعیت‌های موجود، می‌پذیرند. این‌که آن‌ها بهائیت را پذیرفته‌اند از این جهت است و دلیل حقانیت و الهی بودن بهائیت نیست... گفت اکنون می‌فهمم که چرا هر وقت حقانیت بهائیت را در داخل جلسات خودمان می‌کردیم مبلغان ما را به بیراهه برده و به جای اثبات حقانیت از دستاویزهایی مثل مطالب بالا و نیز شیوه مصادره به مطلوب و دور زدن سؤال استفاده کرده و از اثبات حقانیت می‌گریختند...

مظلومیت

گفت: این همه جفا و ستم بر بهائیان رواست؟ همین که آن‌ها بر این محرومیت‌ها و زندان‌ها و کشتن‌ها، صبری کرده‌اند، نشان حقانیت آن‌ها نیست؟ گفتم: مظلومیت و حقانیت، دو مقوله جدا از هم هستند. ممکن است کسی مظلوم واقع شود ولی حقانیت نداشته باشد. مثلاً يك داعشی در دست مأموران اسیر شود و آن‌ها از روی عصبانیت و خلاف احکام و قوانین، او را شکنجه و مثله کنند و به او ظلم نمایند، آیا این مظلومیت دلیل حقانیت راه داعشیان است؟! نه مظلوم واقع شدن، می‌تواند همیشه دلیل حقانیت باشد و نه اهل حق، مبرا از ظلم و ستم هستند. بسیار شده طائفه‌ای که در دین حق هستند، مرتکب ظلم شده‌اند و مواردی هم بوده که اهل مذهب باطلی دچار قهر و ستم اهل حق واقع شده‌اند. خدای بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هماره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید و دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است! و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که خدا از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۖ اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)^۱

گفت: بسیاری از شخصیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و حتی فیلم‌سازان به دفاع از حقوق بهائیان برخاسته‌اند. این دلیل حقانیت راه ماست! گفتم این دفاع به فرض که انجام شده باشد دلیل حقانیت بهائیت و اثبات الاهی بودن آن نیست زیرا بسیاری از آن مدافعان، اصولاً ملتزم به دین نیستند و فقط ظلم را محکوم کرده‌اند، چنان‌که اگر این ظلم به مخالفان بهائیت هم واقع شود چه بسا آن‌ها از ایشان هم دفاع خواهند نمود. این مغلطه‌ای است که بعضی بهائیان

۱. مائده ۸/.

و تشکیلات بهائی مرتکب می‌شوند و دفاع کسانی از مظلومیت (به فرض انجام شدن) را دلیل حقانیت آیین بهائیت جلوه می‌دهند. نباید در دام این مغلطه گرفتار شد چنان‌که بعضی از حق‌اندیشان مستقل در همه زمان‌ها، همواره با حرکت‌های تندروانه و خشونت‌آمیز نسبت به دگران‌دیشان مخالف بوده و به روش‌های عقلانی و گفت‌وگو تأکید داشته‌اند...

اضافه کردم: بسیار اتفاق افتاده که تشکیلات شبه‌حزبی از عناصر ساده و پیاده نظام خود سوءاستفاده نموده و کاری می‌کند که آن‌ها مورد ظلم واقع شوند و وقتی این ظلم واقع شد، بهره‌برداری سیاسی و تشکیلاتی کرده و با مظلوم‌نمایی در پی جلب حمایت‌های بین‌المللی برمی‌آید. گفت: درمورد بهائیت، این‌گونه است؟ گفتم: آری. مثلاً بیت‌العدل در جوامع اسلامی به پیاده‌نظام خود دستور تبلیغ می‌دهد تا مسلمان‌ها را از دین خود خارج نموده و بهائی‌سازی کنند. چون بهائیان این دستور را انجام داده و خلاف قوانین کشورهای اسلامی عمل می‌کنند و به زندان می‌افتند فریاد مظلومیت برمی‌دارند که بهائیان مورد ظلم واقع شده‌اند. درحالی‌که سرخ این محکومیت‌ها در دستورات تشکیلاتی بیت‌العدل است که به دنبال قربانی‌سازی است...

گفت: بهائیت در سیاست دخالت نمی‌کند و طبق احکامش مطیع حکومت‌هاست و به کشور و ملت خیانت نمی‌کند. گفتم: این هم به نظر محققان مستقل، صرف ادعاست زیرا تاریخ این آیین، گواهی می‌دهد که هم در سیاست دخالت نموده و هم در ترور و خشونت دست داشته و هم افرادش را در پست‌های حساس سیاسی و نظامی حکومت‌ها نفوذ داده و هم از دستورات حکومتی مبنی بر عدم تبلیغ مسلمان‌ها به بهائیت، اطاعت کرده است... و ازسوی دیگر هم بر اساس نقشه‌های بلندپروازانه در پی دستیابی به حکومت جهانی بهائی است که به راحتی از برنامه‌های جهانی بیت‌العدل قابل اثبات است... خردمندان به صرف ادعا، مطالب مدعیان را نمی‌پذیرند...

نقدگریزی

انگ «ستیز»، پتکی است که بهائیان و تشکیلات آن‌ها برفرق هرمنتقد خویش فرود می‌آورند و او را از قبل محکوم به ستیزه با بهائیان نموده و خود را از خواندن نقد او بی‌نیاز می‌بینند! این‌که هر نقدی، ستیز نام گیرد و هر پژوهش مستقل حاوی رد بعضی دیدگاه‌های بهائیت، ستیزنامه وردیه، شمرده و خوانده نشود، نه در خور يك آیین الاهی است که حق انتخاب انسان‌ها را محترم شمرده و نه در خور يك مکتب اجتماعی در مختصات دنیای پیشرفته و تکثرگرای امروزی که نقد حتی به بالاترین نهادها را حق طبیعی مردم در فرایند دموکراسی دانسته و وظیفه مبرم جریان‌های آزاد اطلاعات می‌شمرد. نقدگریزی، آفتی است که افراد و گروه‌ها را به استبداد و تعصب حزبی و نتیجتاً جمود و خودکامگی و رکود می‌کشاند و فرقی بین نوع دینی و اجتماعی آن نیست بلکه نوع دینی آن خطرناک‌تر است زیرا منتقد را با انگ تکفیر، لازم‌الحذف می‌شمرند!

البته نقد علمی هم اصول و شیوه و آدابی دارد و با هجو و تخریب و غرض‌ورزی متفاوت است. يك نقد علمی، حاوی پژوهشی است والا، مستند و روشمند در مسیر کشف حقیقت و بیان واقعیت‌های نهفته در متون و رفتارهای بنیانگذاران و داعیان يك تفکر که برای همه گزاره‌هایش، مدرک و سند نشان می‌دهد و هر ادعای خود را مستدل می‌سازد. چنین نقدی شایسته خواندن است و توجه و عنایت بدان، وظیفه هر طالب حقیقت است و باید از زحمات پژوهشگرانه این منتقد، تقدیر و تشکر هم بشود زیرا تلاش‌های روشنگرانه او، به دیگران آگاهی می‌بخشد. او گویی به نیابت از دیگران زحمت حقیقت‌جویی را متحمل می‌شود و راه را به متحریان حقیقت نشان می‌دهد. اصطلاح ستیزگر به چنین منتقدی، کمال بی‌انصافی و اهانت به اوست و ازسوی جوامع پیشرفته، کاملاً مردود است...

آیین بهائی نتوانسته تکلیفش را با منتقدان درونی و بیرونی روشن کند لذا با ستیزه‌گر خواندن منتقدان، به روی همه آن‌ها شمشیر کشیده است. منتقدان درونی را عنصر ناباب خوانده و آن‌ها را طرد می‌نماید، و منتقدان بیرونی را هم بر نمی‌تابد و با دستور تشکیلاتی از بهائیان می‌خواهد آن مطالب را که او ردیه و ستیزنامه می‌خواند مطالعه نکنند و آن‌ها را اوراق ناریه می‌شمرد که شایسته سوختن هستند. این رفتار قرون وسطایی از بهائیت نزد روشنفکران منتقد داخلی و خارجی، یک چهره متکبرانه و سازواره منجمد حزبی ساخته است که به‌ویژه در نقدهای اخیر منتقدان درونی مثل خوان کول و فیچیکیا و دنیس مک‌اوئن و کارن باکت و سایر بازگشتگان همچون صبحی و آیتی و ثابت راسخ و ادیب مسعودی و... که به‌خاطر انتقاداتشان به تشکیلات بهائی طرد شده‌اند، کاملاً مشهود است...

نقدگریزی، در حکم مهر پایان به یک اندیشه است. هرچه تشکیلات بهائی در این زمینه پیش رود و منتقدان را طرد و بدنام و منزوی کند، بیشتر در گرداب خودکامگی فرو می‌رود. به بهائیان منصف پیشنهاد می‌کنیم خود را از قید دستورات حزب‌گونه رهبری بهائیت کمی خلاص کنند و نقدها را چه از سوی همکیشان بازگشته از بهائیت و چه از سوی منتقدان غیر بهائی بخوانند و بعد صحت و سقم سخنان منتقدان را با بال اندیشه و تحقیق بسنجند و اصطلاحاتی چون ردیه و ستیزنامه را کنار گزارند و منصفانه برخورد کنند و بخوانند و خود را اسیر سخنان یک طرفه تشکیلات نکنند تا به حقیقت دست یابند که خداوند قلب‌های هدایت‌پذیران را با نور تمام و کمال خویش روشن خواهد نمود که «والله مُتَمَّ نوره» (۸:۶۱)...

به امید هدایت همه قلب‌های حق‌پذیر...